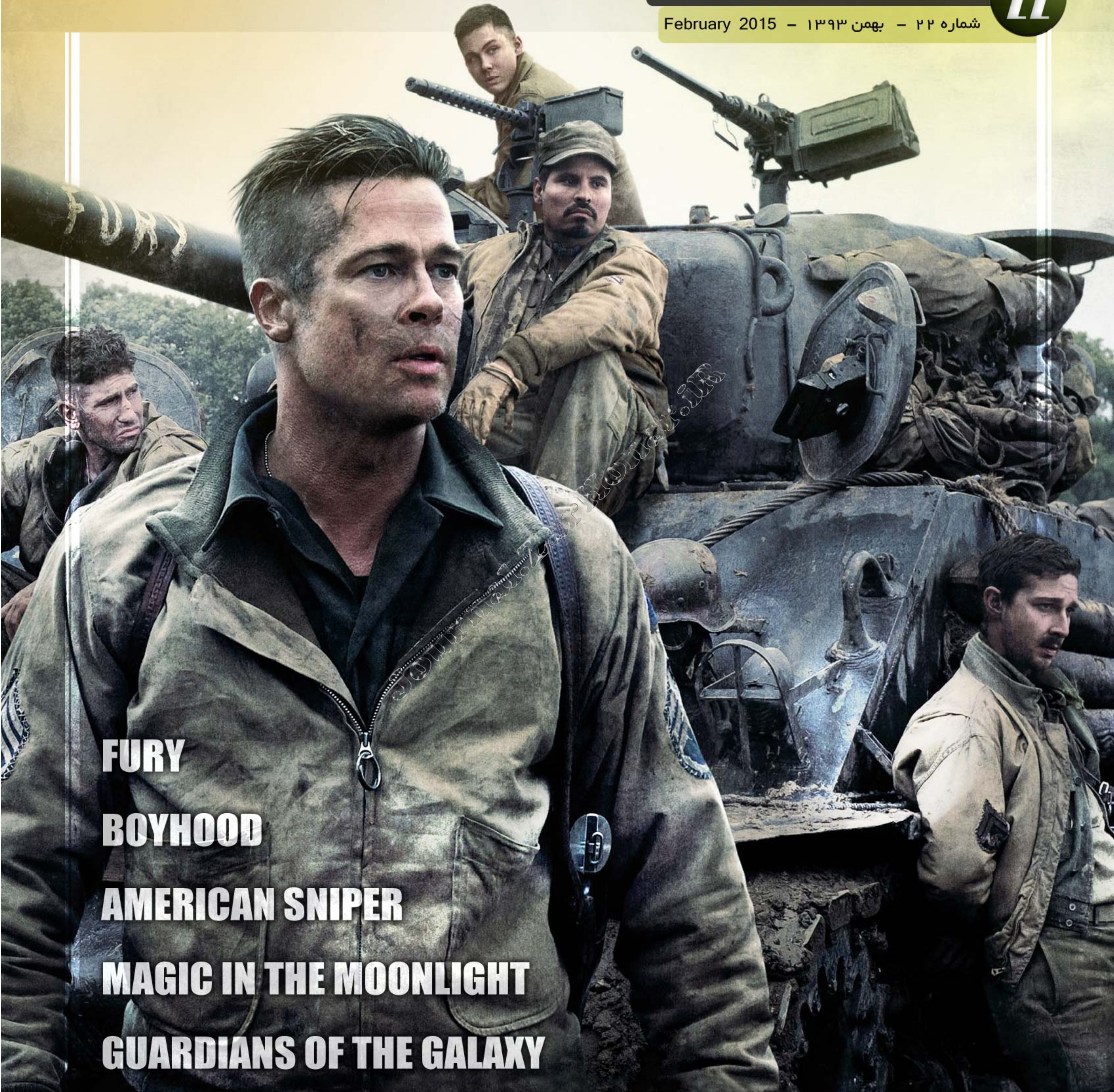


# IMDb-DI MAG

مجله الکترونیکی آی ام دی بی - دی ال

شماره ۲۲ - بهمن ۱۳۹۳ - February 2015

11



**FURY**

**BOYHOOD**

**AMERICAN SNIPER**

**MAGIC IN THE MOONLIGHT**

**GUARDIANS OF THE GALAXY**

جدایی نادر از سیمین  
پیوند اصغر و اسکار









# NEWS

خشایار بهرامی

سینمای ایران

تصاویری از فیلم

سه بیگانه در سرزمین ناشناخته!

فیلم «سه بیگانه در سرزمین ناشناخته» که اولین فیلم بلند سینمایی مهدی مظلومی است و مضمونی کمدی دارد تا کنون حدود ۶۰ درصد از مراحل ساخت خود را پشت سر گذاشته است. داستان فیلم در مورد سه مأمور خارجی است که برای انجام عملیاتی با یک نقشه دقیق و از پیش تعیین شده وارد ایران می‌شوند اما از لحظه ورود با موقعیت‌های ویژه‌ای روبرو می‌شوند که برنامه‌هایشان را به هم می‌ریزد و... امین حیایی، سحر قریشی، محمدرضا شریفی‌نیا، لیلا اوتادی، مجید صالحی، برزو ارجمند و حمید لولایی از بازیگران مطرح این فیلم به شمار می‌آیند.



ساخت همکلاسی من از اواسط اسفندماه شروع می‌شود!

پروانه مرزبان تهیه‌کننده سینما از کلید خوردن فیلم جدید فرزاد اژدری با نام «همکلاسی من» از ۱۵ اسفند ماه خبر داد. وی در مورد زمان ساخت این فیلم گفت: پروانه ساخت این اثر سینمایی به تازگی صادر شده و در حال حاضر مراحل اولیه پیش تولید و جذب سرمایه گذار این فیلم سینمایی را سپری می‌کنیم تا بتوانیم ساخت این فیلم سینمایی را از نیمه اسفند ماه آغاز کنیم.

وی درباره داستان این فیلم گفت: «همکلاسی من» درباره دختر بچه‌ای است که اواسط سال تحصیلی وارد مدرسه می‌شود و رفتار عجیب او مشکلاتی را به وجود می‌آورد.

از بوستر فیلم بهمن رونمایی شد!

فیلم سینمایی «بهمن»، دومین ساخته بلند سینمایی مرتضی فرشبات کارگردان جوان سینمای ایران است که در بخش سودای سیمرغ سی و سومین جشنواره فیلم فجر به نمایش در خواهد آمد. فاطمه معتمدآریا در این فیلم با همسرش احمد حامد به ایفای نقش پرداخته است و یکی از بازی‌های متفاوت این بازیگر حرفه‌ای سینما به شمار می‌رود. داستان این فیلم درباره هما پرستار مجرب بیمارستان است که پیشنهاد شب کاری و مراقبت از خانم مسنی را می‌پذیرد. در اولین روز کاریش اولین برف سال می‌بارد. در تمام طول این ۱۰ روز مراقبت، نه برف بند می‌آید و نه او می‌تواند بخوابد...

در این فیلم فاطمه معتمد آریا، احمد حامد، فریده اسماعیلی، مریم شیرازی و شیرین یزدان بخش به ایفای نقش می‌پردازند.

بخش اولین قسمت از سریال عشق تعطیل نیست

قسمت اول سریال «عشق تعطیل نیست» به کارگردانی بیژن بیرنگ در ششم بهمن ماه وارد شبکه نمایش خانگی شده است. خبر دیگر درباره مجموعه «عشق تعطیل نیست» از سرگیری تصویر برداری آن بعد از وقفه ای کوتاه است. بنابر اعلام مشاور رسانه‌ای پروژه، توقف تصویر برداری طی دو هفته به جهت آماده سازی قسمت‌های جدید بوده و برخلاف شایعه‌های منتشر شده، تصویربرداری سریال از نیمه دوم بهمن ماه با حضور مهناز افشار و محمدرضا گلزار در شهرک سینمایی آغاز می‌شود. تاکنون ۶ قسمت از این مجموعه تصویر برداری شده و پیش‌بینی می‌شود تصویر برداری «عشق تعطیل نیست» تا اواخر اردیبهشت ماه سال آینده ادامه داشته باشد. سریالی که حال و هوایی متفاوت از طنزهای اجتماعی مرسوم دارد و به نظر می‌رسد همچون سریال‌های خاطره‌انگیز بیرنگ مثل «خانه سبز» و «همسران» با استقبال مخاطبان روبرو شود. محمد رضا گلزار، مهناز افشار، علیرضا خمسه، شهرام حقیقت دوست، زانیار خسروی، مهترانه مبین‌ترابی، مانده طهماسبی، بهرام شاه محمدلو، حدیث میرامینی، رضا ناجی و بهنوش بختیاری بازیگران این سریال هستند. داستان این مجموعه درباره‌ی رها (محمدرضا گلزار) و نفس (مهناز افشار) زوجی جوان است که در آستانه هفتمین سالگرد ازدواجشان با اتفاقاتی روبرو می‌شوند که زندگی خود و اطرافیان‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و...

این سریال در ۲۶ قسمت برای بخش در شبکه نمایش خانگی تولید می‌شود.

آخرین اخبار از سریال اتاق عمل!

چند هفته پیش بود که حواشی تازه‌ترین اثر تلویزیونی مهرا ممدی، مبنی بر توقیف این سریال خبرساز شد. دلخوری پزشکان از فیلمنامه این سریال نخستین نکته‌ای بود که توجه همه را به سمت علت توقیف این سریال جلب کرد. سکوت مدیران صداوسیما درباره اینکه سرنوشت این مجموعه چه خواهد شد نیز مزید بر علت بود تا بسیاری، از ناکام ماندن مدیری از بازگشتش به تلویزیون صحبت کنند.

در همان روزهای تعطیلی پروژه، گزینه اصلی در توقیف شدن این پروژه، نظرات جامعه پزشکان درباره حال و هوای فیلمنامه بود. عباس زارع نژاد، مشاور وزیر بهداشت و رئیس مرکز روابط عمومی و اطلاع رسانی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی گفته بود: اساسا وزارت بهداشت، مداخله‌ای در زمینه فیلمنامه آماده ساخت سریال یا فیلمی نمی‌کند اما توصیه ما به تیم آقای مدیری در حدی بود که در ساخت سریال «اتاق عمل» با حفظ حرمت‌ها به سراغ جامعه پزشکی بروند. او در پاسخ به این پرسش که آیا فیلمنامه این سریال توسط آنها خوانده شده است یا خیر؟ اضافه کرد: ما هم از طریق فضای رسانه‌ای متوجه شدیم چنین سریالی در دست ساخت است و مدیران شبکه تهران با ما جلسه‌ای مبنی بر چگونگی ساخت سریال داشتند و توضیحاتی درباره سریال و محتوای آن ارائه دادند. برداشت ما از توضیحات آنها چند نکته حساسیت‌زا بود که ممکن است در طول بخش در جامعه پزشکی حساسیت ایجاد کند و لازم بود ملاحظاتی انجام شود. اما به هیچ وجه درباره اینکه چنین سریالی ساخته شود یا خیر، هیچ‌گونه اظهارنظری از سمت ما انجام نشد.

زارع نژاد در بخش دیگری از صحبت‌هایش، گفت: به طور کلی وزارت بهداشت آمادگی خود را برای همکاری با همه برنامه‌هایی که در حوزه سلامت در رسانه ملی تهیه می‌شود، اعلام کرده است و دوستان می‌توانند از مشاوره و کارشناسان ما استفاده کنند. از طرف آنها هنوز کارشناس و مشاوره‌ای که در کنار تیم سازنده باشد، از ما خواسته نشده است. در هر صورت توقف این سریال، ارتباطی با وزارت بهداشت ندارد و در حوزه تصمیم‌گیری مدیران رسانه ملی است.

در طی این مدت، مذاکرات مدیران صدا و سیما با گروه تولید در جریان بود و حتی در مقطعی تغییرعنوان این سریال به «خانه سالمندان» همه را شوکه کرد، اما حتی همین خبر هم تأیید یا تکذیب نشد. حالا، پس از گذشت حدود یک ماه از توقف این سریال، فارس از ادامه ساخت آن خبر داده است: مهرا ممدی تا جایی که توانسته فیلمنامه را جرح و تعدیل کرده و آن را به مذاق پزشکان خوش کرده است. حال قرار است طی هفته‌های آینده تصویربرداری سریال «اتاق عمل» از سر گرفته شود و ساخت آن ادامه یابد.

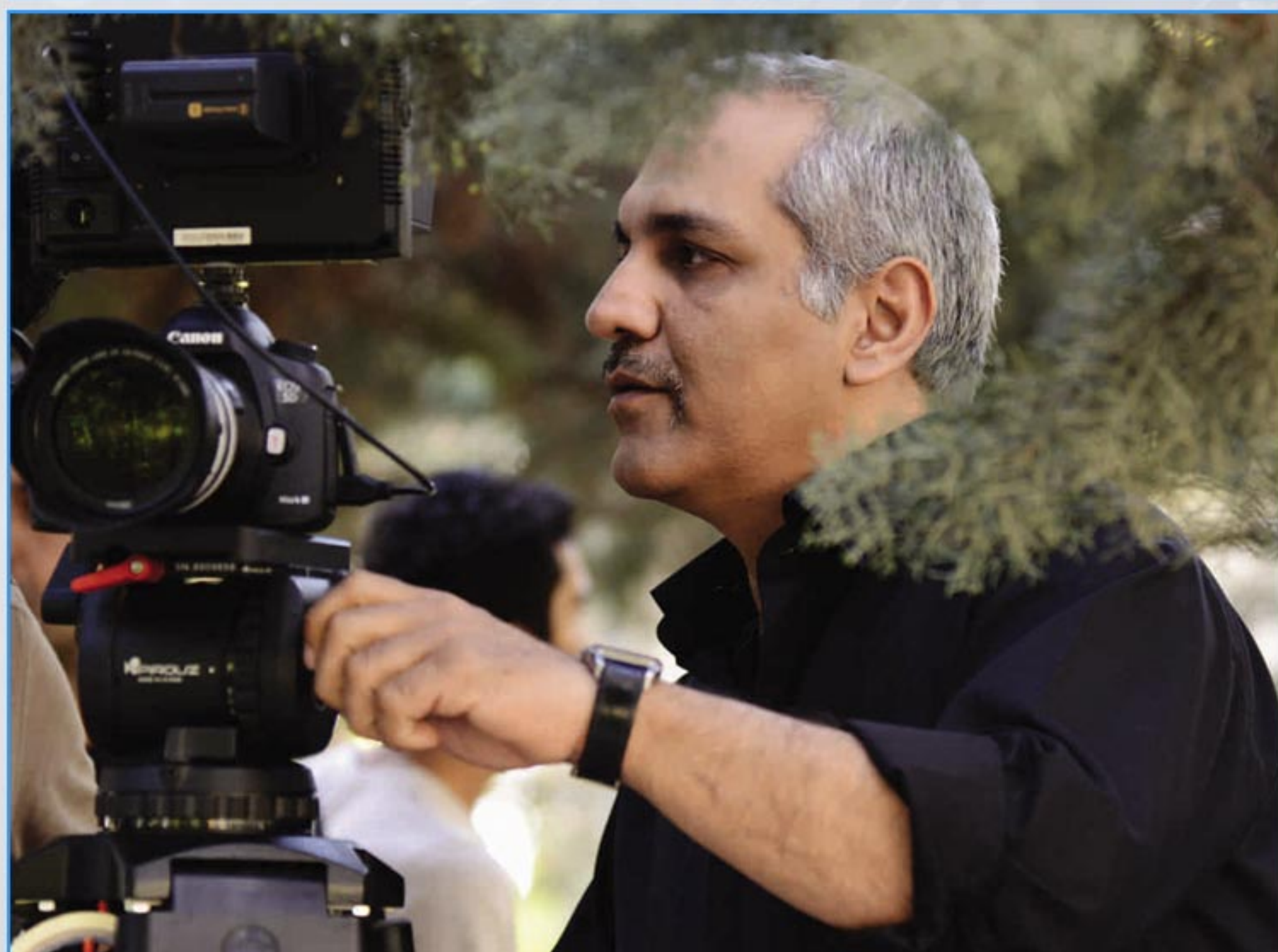
تهیه‌کننده شمعدونی از علت توقف این مجموعه می‌گوید!

محسن چگینی درباره‌ی علت بخش نشدن مجموعه جدیدش «شمعدونی» - به کارگردانی

سروش صحت - که قرار بود زمستان روی آنتن شبکه سه برود، گفت: این مجموعه قرار بود پیش از این به روی آنتن برود اما با توجه به اینکه بخش مجموعه «همه چیز آنجاست» به طول انجامید و عملاً به جهت اینکه مجموعه «شمعدونی» ۵۳ قسمت بود، زمانی که برای این مجموعه پس از پایان «همه چیز آنجاست» در نظر گرفته می‌شد کم بود و زمان مناسبی نبود.

چگینی که تهیه‌ی سریال‌هایی چون «مسافران»، «دزد و پلیس»، «چهارخونه»، «ساختمان پزشکان» و «شب‌های برره» را در پرونده‌ی کاری خود ثبت کرده است، در پاسخ به این پرسش که چه زمانی برای بخش این مجموعه در نظر گرفته شده است؟ گفت: «شمعدونی» قرار است پس از ایام نوروز ۹۴ و تقریباً از ۲۲ فروردین ماه به بعد بخش خود را آغاز کند. این مجموعه داستان دو خانواده است که عطا و هوشنگ سرپرستی آن را برعهده دارند. عطا فرزندی دارد که برای او بسیار عزیز و دوست داشتنی است اما او کودکی کنجکاو است و بنیان قصه هم بر درگیری عطا با فرزند خود استوار است.

آنته فقیه نصیری، محمدرضا داوودنژاد، محسن قاضی مرادی، حسن معجونی، رویا میرعلمی، نگار عابدی، امیر کاظمی، محمد نادری و ... گروه بازیگران اصلی آن را تشکیل می‌دهند.





اخبار هالیوود

خشایار بهرامی - فرنام خسروی

مایکل کیتون جایزه بزرگ انجمن بازیگران آمریکا را گرفت!

در مراسمی که دیشب برگزار شد، «مرد پرنده» موفق شد تا جایزه بهترین گروه بازیگران را از آن خود کند.

مایکل کیتون که در نقش ریگان تامسون در این فیلم بازی کرده است گفت: مطمئن است همه بازیگران حسی مشابه شخصیت اصلی این فیلم را در زندگی‌شان تجربه کرده اند.

در حالی که در مراسم گلدن گلوب که دو هفته پیش اهدا شد چهار بازیگر شامل جولیان مور، ادی ردمن، پاتریشیا آرکت و جی.کی.سیمونز جوایز بهترین بازیگر زن و مرد اول و مکمل را دریافت کردند، به نظر می رسد برای اسکار بازیگران فیلم «مرد پرنده» از امید بیشتری برخوردار باشند.

با این حال جولیان مور در مراسم دیشب بار دیگر به عنوان بهترین بازیگر زن برای بازی در فیلم «هنوز آلیس» انتخاب شد و «ردمن» بازیگر بریتانیایی نیز جایزه بهترین بازیگر مرد را برای ارایه تصویر استثنی هاوکینگ در فیلم «تئوری همه چیز» برد.

پاتریشیا آرکت نیز جایزه بهترین بازیگر زن نقش مکمل را برای بازی در «بچگی» دریافت کرد. او وقتی برای دریافت جایزه‌اش روی صحنه رفت گفت: فیلم «بچگی» انسان بودن را نشان می‌دهد و زندگی واقعی را روی پرده می آورد. سیمونز نیز برای «ضربه شلاق» جایزه بازیگر مرد مکمل را از آن خود کرد.

در بخش تلویزیون نیز «نارنجی، سیاه جدید است» جایزه بهترین گروه بازیگران فیلم کمدی را برد و «اوزو آدوبا» نیز جایزه بهترین بازیگر زن نقش کمدی را از آن خود کرد. کوین اسپیسی نیز جایزه بهترین بازیگر مرد فیلم درام را برای ایفای نقش فرانک آندروود در مجموعه «خانه پوشالی» برد. دیگر بازیگر زن سیاهپوست برنده جایزه، ویولا دیویس بود که جایزه بهترین بازیگر زن را برای مجموعه درام تلویزیونی در فیلم «چطور با قاتل کنار بیایم» برد.

«دانتون ابی» نیز جایزه بهترین گروه بازیگران درام تلویزیونی را از آن خود کرد. این جوایز جایزه یک عمر دستاور بازیگر خود را به دبی رینولدز بازیگر فیلم موزیکال «آواز زیر باران» داد که ۶۶ سال سابقه بازیگری در تلویزیون و سینما دارد.

در دزدان دریایی کارائیب ۵، بازیگر «دونده ماریچ» همبازی جانی دپ می شود!

کایا اسکودلاریو که در فیلم «دونده ماریچ» بازی مقبولی داشته است، در پنجمین قسمت از دزدان دریایی کارائیب با جانی دپ همبازی خواهد شد. پنجمین قسمت از دزدان دریایی کارائیب اکنون در حال فیلمبرداری است و جانی دپ همچون قسمت های پیشین، نقش اول در آن را دارد.

در قسمت جدید با وجود حضور «کیرا نایتلی» و «اورلاندو بلوم» در فیلم «کایا اسکودلاریو» نیز از امروز به بازیگران اضافه شده است.

اسکودلاریو بازیگر نوجوان فیلم «دونده ماریچ» است که اکنون در اکران جهانی است و معمایی در ژانر تخیلی محسوب می شود.

در حال حاضر بازیگر نقش تبهکار فیلم مشخص نشده اما شنیده شده مذاکراتی با «خاویر باردن» در این زمینه صورت گرفته است. پنجمین فیلم از سری دزدان دریایی کارائیب «مردان مرده قصه نمی گویند» نام دارد.

ساموئل ال.جکسون به «هشت نفرت‌انگیز» تارانتینو پیوست!

ساموئل ال.جکسون که تقریباً در تمام فیلم های تارانتینو حضور دارد برای بازی به فیلم جدید او با نام «هشت نفرت‌انگیز» پیوست.

به نقل از «هالیوودریپورتر»، «کورت راسل» و «چینگ تاتوم» بازیگران دیگری هستند که همراه ال.جکسون به عوامل فیلم جدید تارانتینو با عنوان هشت نفرت انگیز اضافه شده اند.

«جنیفر جیسون لی»، «والتون گوگینس»، «دمیان بیچیر» و «مایکل مدسن» بازیگران دیگر این فیلم هستند که پیش از این حضورشان در فیلم اعلام شده بود. «لی هورسلی»، «کریگ استارک» و «بلیندا اووینو» عوامل دیگری هستند که در این فیلم حضور دارند. هشت نفرت انگیز، یک فیلم وسترن اکشن است که صحنه های تیراندازی زیادی دارد. این فیلم قرار بود سال گذشته تولید شود اما به دلیل لو رفتن فیلمنامه و قرار گرفتن داستان آن بر اینترنت تولید آن منوط به بازنویسی مجدد فیلمنامه توسط تارانتینو شد.

ایستوود «تیرانداز آمریکایی» را بزرگترین بیانیه ضد جنگ سینما می داند!

کارگردان فیلم «تیرانداز آمریکایی» در مراسم اهدای جوایز انجمن تهیه کنندگان آمریکا در حالی فیلمش را بزرگترین بیانیه ضد جنگ سینما اعلام کرد که عده‌ای از سینماگران نظیر «مایکل مور» آن را تبلیغ آدمکشی دانسته‌اند.

به نقل از «هالیوودریپورتر» در حالی که نمایش فیلم تیرانداز آمریکایی با واکنش های منفی برخی از سینماگران آمریکایی نظیر «مایکل مور» روبرو شده است و آنها این فیلم را تبلیغ آدمکشی عنوان کرده اند، کارگردان فیلم آن را بزرگترین بیانیه ضد جنگ می داند!

کلینت ایستوود با اعلام این مطلب در مراسم امروز اهدایی جوایز «پی.جی.ای» که از طرف انجمن تهیه کنندگان آمریکا انجام می شود، ضمن اعلام این مطلب گفت: این فیلم رواج قتل و تایید آنچه کریس کایل انجام داده است نیست، بلکه درباره بلایایی است که جنگ بر سر او آورده و حتی خانواده اش را درگیر آن کرده است.

وی با اشاره به این که خانواده کایل در جریان ساخت فیلم بوده اند گفت: من برادلی کوپر، بازیگر نقش کایل را به سراغ خانواده کایل فرستادم تا از نزدیک درد و رنج آنها را حس کند و برای بازی بهتر آماده شود تا بتواند آن را به تماشاگر منتقل کند!

این در حالی است که فیلم نه تنها جنگ را برای اهداف آمریکا لازم می داند که در آن تحریکات ضد اسلامی و شرقی به خوبی دیده می شود.

برد پیت در آفریقا ایفای نقش خواهد کرد؟!

برد پیت، سوپر استار سینمای هالیوود برای حضور در فیلم جدید همسرش آنجلینا جولی، یعنی «آفریقا» درحال مذاکره است. فیلم «آفریقا» درباره درگیری یک باستان‌شناس با نام «ریچارد لیک» با قاچاقچیان عاج است که زندگی فیل‌های آفریقایی را به مخاطره انداخته‌اند و...

کمپانی فیلمسازی «اسکای دنس» به همراه «آنجلینا جولی»، «دانا گلدبرگ» و «جان پیترز» تهیه‌کنندگی این فیلم را برعهده خواهند داشت. به گزارش «دیجیتال اسپای»، جولی درباره ساخت این فیلم اظهار کرد: در زندگی‌ام همواره ارتباط عمیقی با آفریقا و فرهنگ آن داشته‌ام و به همین دلیل مجذوب فیلمنامه زیبای «اریک راث» درباره درگیری خشونت‌آمیز یک مرد با شکارچیان فیل شدم که نسبت به دنیای اطراف خود احساس مسئولیت عمیقی دارد. شایان ذکر است که این زوج سینمای هالیوود

یعنی پیت و جولی پیش از این در فیلم‌های «آقا و خانم اسمیت» و «کنار دریا» با هم همکاری داشته‌اند. جولی اولین تجربه کارگردانی خود را در سال ۲۰۱۱ با فیلم «در سرزمین خون و عسل» تجربه کرد و اخیراً فیلم «شکست نخورده» را کارگردانی کرده که در کریسمس امسال اکران شد.

ریاست هیئت داوران جشنواره کن توسط برادران کوئن!

برگزارکنندگان شصت و هشتمین جشنواره فیلم کن، ریاست هیئت داوران معتبرترین فستیوال سینمایی جهان را برای نخستین بار به دو نفر یعنی «جوئل و اتان کوئن» اعطا کردند. به گزارش هالیوود ریپورتر، مسئولان جشنواره کن تصمیم گرفتند در سال ۲۰۱۵ که مصادف با یکصد و بیستمین سالگرد اختراع سینما توسط

برادران لومیر است، دستاوردهای برادران فیلمساز کوئن را مورد تقدیر قرار دهند.

این دو برادر مشهور، در بیانیه‌ای درباره انتخابشان به عنوان روسای هیئت داوران فستیوال کن اظهار کردند: "مشتاقیم کن امسال را مدیریت کنیم. مثل همیشه فرصت دیدن فیلم‌هایی از سراسر جهان در این رویداد را غنیمت می‌شماریم. کن فستیوالی است که از ابتدای کارمان برای ما مهم بوده است. ریاست هیئت داوران افتخار ویژه‌ای برای ماست؛ چرا که تا کنون رییس هیچ جشنواره‌ای نبوده‌ایم."

این دو برادر نگارش فیلم نامه، کارگردانی و تهیه‌کنندگی فیلم‌هایشان را به طور مشترک عهده دار هستند، هرچند طی سال‌های اخیر «اتان» بیشتر در امر تهیه‌کنندگی و «جوئل» در زمینه کارگردانی فعال بوده‌اند





## American Sniper



هادی عارضی

&lt; کارگردان:

Clint Eastwood

&lt; نویسنده:

Jason Hall

Chris Kyle

&lt; بازیگران:

Bradley Cooper

Kyle Gallner

Keir O'Donnell

Elise Robertson

Troy Vincent



همسر خود تماس می گیرد و می گوید می خواهد به خانه برگردد، کارش تمام شده و در میان طوفان پشت سر هم رزمانش سوار بر خودرو شده و ...

در ادامه شخصیت تگزاسی کایل دگرگون شده (سگ گله برای محافظت از گله) و تصمیم به کمک به سربازان و مجروحان جنگی میگیرد و در پایان مستند گونه توسط یک سرباز آمریکایی کشته می شود.

فیلم همانند یک داستان، قوی ظاهر نمی شود. خلاصه گویی، تناقض رفتاری افراد همه از فیلم می کاهند. بازی بردلی کوپر و فیزیک خاصی که برای این نقش دارد بیشتر برای کاراکتر کشتی گیر خوب هست تا این نقش! اصرار فراوان کارگردان به بازوهای حجیم و هیکل درشت گونه از بردلی و کادرهای بسته بازی کوپر را محدود می کند و اجازه نمی دهد تا تفاوت بازی بردلی کوپر را در این فیلم شاهد باشیم. شاید یکی از نکات خوب فیلم، گرد خاک و خیابان های عراق باشد. فیلم برداری خوب، تدوین و طراحی صحنه خوب، همه این موارد باز هم فیلم را نمی تواند به عنوان فیلم کاندید اسکار معرفی کند. هر چند به نظر بنده، ارزش یک بار تماشای آن را دارد. می تونست فیلم بهتری باشد اگر کارگردان از مدل پروپگاندا بودن دست می کشید.

می کند و کایل که حال به "افسانه" معروف شده در برابر "قصاب"، دشمنی به نام مصطفی (با بازیگری سامی شیخ) قرار می گیرد. کایل چهار بار به عراق می آید و دو بار ابتدایی سربازیت که وظیفه اش را انجام می دهد و با حضور سوم و چهارم به عنوان قهرمان که باید در برابر دشمن کمین کرده بایستد، نه تنها دشمن آمریکاییها بلکه دشمنی که وحشیانه (با دریل به جای اسلحه به دشمن خود شلیک می کند) با دشمن خود روبرو می شود و حافظ این فرد "قصاب" هست.

مصطفی معروف به "قصاب" تک تیراندازی سوری که مقام المپیک داشته و شخصی سرگردان در عراق بدون هدف حرکت می کند و تنها دلایلش دفاع از گرگهاست. داستان از جنگ فاصله گرفته و به رو در روی دو تک تیرانداز می پردازد. قصایی که وحشیانه هم رزمان افسانه را می کشد و افسانه ای که به دنبال خلق حماسه است. حماسه در حضور چهارم اتفاق می افتد؛ کایل که صرفاً برای گرفتن انتقام از مصطفی انتظار او را می کشد در بالای پشت بام کمین کرده و قصاب که مانع کار نیروهای آمریکاییست هوشمندانه از نوع دشمن آمریکا در کمین گاه خود شلیک می کند و افسانه او را شناسایی می کند و با شلیک افسانه وار داستان قهرمان گونه خود را در عراق به پایان می رساند و در میان طوفان شن در همان لحظه با

خسونت بیانه ای برای شکار ضعیفترهاست و سومین گروه با نعمت اعتراض که هدیه ایست از طرف خدا تا از گله محافظت کنند. نویسنده، شخصیت کایل را در گروه سوم قرار می دهد و کارگردان که با دعوی بین سه پسر بچه که به خوبی کایل را یک مدافع و قهرمان در دسته سوم نشان می دهد.

داستان کودکی کایل و رسیدن به دوران جوانی اش سریع اتفاق می افتد و در ادامه کایل تصمیم می گیرد به ارتش بپیوندد. برای ارضاء حس میهن پرستی، چیزی که از ابتدا با توجه به شخصیت تگزاسی و شرور گاوچران تگزاسی باید اتفاق می افتاد و پلنهای خشن پادگان و رفتارهای دور از عقل حتی برای یک سرباز مست همانند پرتاب دارت به پشت یک سرباز مست و ... در این میان آشنایی کایل با تایا (با بازیگری سبنا میلر) که به ازدواج آنها می انجامد سیر سریع و بدون پرداختی را دارد.

کایل در مراسم ازدواج عازم جنگ می شود. فیلم به خیابان های عراق و سکانس ابتدایی باز میگردد. سگ گله وظیفه اش را انجام می دهد و از گله در برابر حیوانات وحشی (گرگ ها) دفاع می کند و کودک انتحاری را می کشد ... و شلیکهای کایل آغاز می شود و در این میان، هم ترازوی در صف دشمن برای کایل بوجود می آید که سربازان آمریکایی را مقابل دوربین هایش می کشد و فیلم کشته شدن آنها را پخش

## تک تیرانداز آمریکایی

فیلم داستان واقعی سرباز نیروی دریایی آمریکا "گریس کایل" با بازیگری بردلی کوپر (دوبار نامزد اسکار) و کارگردانی کلینت ایستوود را نشان می دهد. سربازی که بیشترین رکورد قتل دشمنان آمریکا را به عنوان تک تیرانداز به خود اختصاص داده است.

فیلم در خیابانهای جنگ زده عراق در سال ۲۰۰۳ شروع می شود و کایل که بر پشت بام خانه ای اطراف را با دوربین اسلحه اش زیر نظر دارد و نیروهای پیاده آمریکایی که کایل محافظت آنها را به عهده دارد، در حال حرکت هستند که ناگهان مادر و پسری وارد خیابان شده و مادر نارنجک را به پسر می دهد (مادر خالی از هر گونه روح انسانیست!) و پسر به سمت سربازان آمریکایی حرکت می کند و اولین فلش بک فیلم، شکار حیوانیست به دست کایل، البته کودکی کایل...

فلش بک های فیلم، کایل را از کودکی به صورت سریع نشان می دهد. کودکی با پدری سرسخت، مذهبی و دیالوگی بعد از دعوی برادر کایل و او که برای دفاع از وی دعوا کرده است. پدر به فرزندانش می گوید انسان ها سه گروهند: گوسفند، گرگ، سگ گله (هیچ انسانی وجود ندارد). به گفته پدر، عده ای شیطان را باور ندارند و اگر بیاید به در منزلشان نمی دانند چه کنند و گرگ ها که







# Boyhood

< کارگردان:

Richard Linklater

< نویسنده:

Richard Linklater

< بازیگران:

Ellar Coltrane

Patricia Arquette

Ethan Hawke

Lorelei Linklater



هر دو بازیگر پدر و مادر شاید بتوان گفت که بهترین نقش هایشان را در طول زندگی هنری شان ایفا کرده اند. البته پاتریشیا آرکت توانست جایزه نقش مکمل زن را در جشنواره Golden Globe برنده شود اما اتان هاک این رقابت را به Michael Keaton در فیلم Birdman واگذار کرد. این فیلم جوایزی از جمله بهترین فیلم درام و بهترین کارگردانی را از آن خود کرد. باید منتظر ماند تا دید که آیا این فیلم در جشنواره اسکار هم صاحب این عنوان خواهد شد یا خیر. فروش فیلم هم مثل فیلم های پرخرج سینما نبوده است و تنها ۴۳ میلیون دلار فروش کرده است که در مقابل بودجه ۴ میلیونی آن رقم قابل توجهی است.

از دیگر سختی های این دست از فیلم ها که شاید به تعداد انگشتان دست هم نرسند، یک دل و همراه بودن عوامل فیلم در طول ساخت فیلم است. این که هر سال بازیگران مشتاق حضور در فیلم باشند و برایشان خسته کننده نباشد. به خصوص دو بازیگر جوان که می توانند پس از این فیلم مسیر تازه ای در زندگیشان بیابند و در مسیر سینما قدم بردارند. لینکلتر در داشتن فیلم خوب کارنامه ضعیفی ندارد اما پسرچگی را می توان اکنون بهترین فیلم او دانست که می تواند تا حدودی موفقیت های آینده اش را تضمین کند.

در مجموع فیلم مرتبط با احترام به خانواده و قدر دانستن لحظه های با هم بودن است؛ همان طور که در صحنه انتهایی فیلم شاهد هستیم میسون و دختر همراهش به این اشاره می کنند که زندگی هر قدر هم طولانی خواهد گذشت ولی هیچ چیز ابدی نیست. باید لحظه را در همان لحظه تصاحب کرد و حسرت های پس از آن جز افسوس سودی ندارد. سکانس زیبایی بود...

لحظه ها را دریاب

چشم فردا کور است

نه چراغیست در آن پایان

هر چه از دور نمایانست

شاید آن نقطه نورانی

چشم گرگان بیابانست

در طول فیلم تنها با تغییر ظاهر میسون و سامانتا به این پی می بریم که یک سال دیگر هم مثل یاد از جلوی چشمانمان گذشته است. گذر عمر هم بدون جلوه های کامپیوتری و کریم بسیار طبیعی تر از دیگر فیلم ها نمود پیدا می کند. میسون در طول فیلم؛ شیطنت های دوران نوجوانی را انجام می دهد، عاشق می شود، دعوا می کند و فارغ التحصیل می شود ولی تمام این اتفاقات جزو رویدادهای معمول زندگی هر فرد است که در این فیلم نمود پیدا می کند و بیننده بارها می تواند با میسون یا خواهرش همزاد پنداری کند و شاید بسیاری از اتفاقات موجود در فیلم برای بیننده در واقعیت اتفاق افتاده باشد. همان طور که اشاره شد، گذر عمر مهم ترین ویژگی مثبت فیلم است که در فیلم مشاهده می شود. شاید این جمله کلیشه باشد اما زندگی همه افراد به سرعت می گذرد و باید قدر آن را دانست و از لحظه لحظه آن درس گرفت و لذت برد.

آدم های Boyhood به طرز عجیبی باور پذیر هستند و بیننده همراه با آن ها دقیقه دقیقه فیلم را طی می کند و یا شاید بارها در ذهن خودش به آنها هشدار دهد یا توصیه کند. بیننده شخصیت های فیلم را مانند یک دوست صمیمی می پذیرد. از شاد بودن آنها شاد و از ناراحتیشان ناراحت می شود. اتفاقی که لینکلتر در دیگر فیلم هایش هم به آن مشهور است ولی این بار بسیار حرفه ای تر و مقبول تر عمل کرده است و اینکه مطمئنا بازی گرفتن از دو بازیگر غیرحرفه ای و تازه کار، کار چندان ساده ای نیست. پسر و دختری که پدر و مادرشان را دوست دارند اما مثل همه آدم ها به خودشان بیشتر توجه می کنند. آنها آدم های کامل و بی نقصی نیستند همانطور که والدینشان هم اینگونه نیستند و ضعف های فراوانی دارند و گاه فرزندانیشان را در مقابل خواسته هایشان فراموش می کنند. مثل مادری که چند بار ازدواج می کند، بدون این که نظر فرزندانیش را بداند یا پدری که به قول هایش درمورد فرزندانیش عمل نمی کند.

بازیگر با شخصیتش کمک می کند. "الار کلترن" نقش اول فیلم است که در فیلم "میسون جونیور" نام دارد. او و خواهرش سامانتا با بازی لورلی لینکلتر دختر کارگردان در طول فیلم از دست مادر و پدرشان با بازی "پاتریشیا آرکت" و "اتان هاک" هم عصبی و هم شاد می شوند. فیلم راجع به زندگی کردن در لحظه و فراموش کردن گذشته و حال است. این که باید حال را درک کرد و از آن لذت برد، لذت های بسیار ساده ای در زندگی وجود دارند که تنها در لحظه درک می شوند و ممکن است تنها یک لبخند را روی صورت فرد بنشانند. یا حتی قطره ای اشک را روی صورت فرد جاری سازد.

در فیلم تمام اتفاقاتی که طی دهه گذشته ممکن است، برای یک پسر بچه اتفاق بیفتد وجود دارد. از مشکلات دوران کودکی، مثل درگیری پدر و مادر تا بحث های مرتبط با انتخابات ریاست جمهوری و حتی چگونگی ارتباط با جنس مخالف. اتان هاک و پاتریشیا آرکت هر دو نقش بسیار مهمی در این نزدیک شدن ارتباط بین شخصیت های فیلم و بیننده داشته اند. میسون سینیور پدر میسون جونیور و سامانتا تنها آخر هفته ها و تابستان ها را با آن ها می گذرانند. این حس که تمام کودکان در این شرایط علاقه به بازگشت کل خانواده دارند، به خوبی در فیلم دیده می شود، بدون این که حتی صحبتی راجع به آن بشود. پدری که نظراتش را به فرزندانیش القا می کند. البته بحث در مورد انتخابات ریاست جمهوری به احتمال زیاد پس از معلوم شدن نتیجه آن بوده است، بحث در مورد تکنولوژی های روز دنیا یا بحث راجع به فیلم های سینمایی از جمله جنگ ستارگان و حتی بحث های جالبی بین پدر و فرزند روی می دهد که شاید کمی در فرهنگ ما جا نیفتاده باشد اما برای شهروندان آمریکایی می تواند جالب باشد.

در سوی مقابل مادر قرار دارد که او هم چندان وقتی برای فرزندانش نمی گذارد و طی دوازده سالی که مشاهده می کنیم، چند بار ازدواج می کند. اولیویا و میسون سینیور هم چندان شبیه به والدینی که می شناسیم نیستند ولی باز هم هر دو برای فرزندانیشان ارزش و احترام قائلند.

لحظه ها را دریاب!

فیلم Boyhood با تمام سختی ها و زمان بردن بودن هایش بالاخره در سال ۲۰۱۴ اکران شد و سرانجام تمام این مدت زمان که به خود کارگردان و عوامل فیلم سخت گذشت، فیلمی شد که اکنون کمتر منتقدی پیدا می شود که نمره کامل خود را به آن ندهد. اکنون جوایزی زیادی از جمله بهترین فیلم و بهترین کارگردانی و جوایزی زیادی مرتبط با بازیگران فیلم به این، به جرئت شاهکار هنری اختصاص پیدا می کنند اما از یکی از مهم ترین فاکتورهای موفقیت این فیلم یعنی تدوین آن نباید گذشت که متأسفانه جایزه ای در این بخش وجود ندارد. وقتی که در سال ۲۰۰۱ ریچارد لینکلتر اعلام کرد که قصد ساخت همچین فیلمی را دارد که هر کارگردان جسوری اقدام به ساخت آن نمی کند شاید چندان مورد توجه قرار نگیرد، اما پس از اکران سه گانه پیش از... (پیش از طلوع، پیش از غروب، پیش از نیمه شب) این اطمینان در اکثر منتقدان به وجود آمد که فیلم پسرچگی هم به مانند دیگر فیلم های این کارگردان ارزش زیادی برای تماشا دارد. البته فیلم چندان زرق و برق های یک فیلم اکشن را ندارد و شاید از این نظر چندان خوشایند همه نباشد. مدت زمان فیلم هم که تقریباً سه ساعت است، باز هم باعث خستگی و مرارت نخواهد شد. داستان گیرا و بازی خوب بازیگران با چاشنی کارگردانی قدرتمند لینکلتر، لحظه لحظه فیلم را به یاد ماندنی می کند.

داستان فیلم در مورد یک پسر بچه ۶ ساله در سال ۲۰۰۲ است که به همراه خواهر و مادرش زندگی می کند و پدرش جدا از آنهاست. داستان فیلم در تگراس اتفاق می افتد و این تمام داستانی است که در سه ساعت فیلم مشاهده خواهیم کرد. به نوعی چیزی که از آن به نام اتفاق نام برده می شود، در این فیلم به ندرت اتفاق می افتد و شاید صحنه های درگیری مادر خانواده با شوهرهایش (!) این اتفاق را رقم بزند. لینکلتر برای این فیلم نیاز به بازیگری داشته که دوازده سال مدام در ارتباط باشد و حتی این مدت زمان طولانی به ارتباط برقرار کردن



## Fury



امیرحسین اشرفی

< کارگردان:  
David Ayer

< نویسنده:  
David Ayer

< بازیگران:  
Brad Pitt  
Shia LaBeouf  
Logan Lerman  
Michael Peña  
Jon Bernthal  
Jim Parrack  
Brad Pitt  
William Henke



و نحوه تحریک مردم برای جنگیدن را به نمایش می گذاشتند باز هم نظرات مثبت و منفی زیادی به وجود می آمد. در این بین ه نگذشت. فیلم داشت روال خشک جنگ و کشت کشتار را طی می کرد تا جایی به نصفه های فیلم رسیده بودند و در واقع هنوز هیچ هدفی برای راضی نگه داشتن بیننده نداشتند و دیگر به مرز خسته کنندگی می رسیدند تا این که نویسنده تصمیم گرفت آنها را وارد خانه زن آلمانی کند که گویی خود نویسنده تدارک آن را چیده بود تا شخصیت نابود شده ی کاراکترها را بیشتر بازگو کند و از گذشته و چگونگی نابود شدن احساسات آنها مثالی از کشتن اسب های بیچاره بیاورد. سناریویی که آنها ایجاد کردند با تیم بازیگری قوی و با دیالوگ های بسیار خوب توانستند تبدیلش کنند به بهترین قسمت فیلم؛ گرچه دیالوگ ها ماندگار نبودند اما برای موضوع فیلم و احساسی که شخصیت ها داشتند، بسیار مناسب بود. در کل به عقیده خیلی ها همچنان فیلم بی محتوا بود. شاید انتظار خوبی نباشد چون داستان خوبی روایت شد و اگر از من بپرسید و قتم بپهوده نگذشت.

و تازه کار خود همین را می فهماند نمی دانم اگر "برد پیت نبود" چه کسی می توانست آنقدر خوب سربازش را مجبور کند اولین بار به کمر یک آلمانی در حال التماس شلیک کند و اینگونه قسمت به قسمت جلو رفتند و فضای مناسبی بر فیلم حاکم بود.

به هر حال با وجود فضا سازی مناسب جنگ و موسیقی همگام با صحنه ها که با ایفای نقش قوی بازیگران ترکیب خوبی به وجود آورده بود اما چیزی که ابتدا اشاره کردم نبود. خلاقیت و نوآوری به چشم نمی آمد. البته که درباره جنگ جهانی هیچ چیز جدیدی برای بازگو کردن وجود ندارد و فقط می شود سناریوهای جذاب تر و تراژدی های دردناک تری ساخت که بعد از این همه سال هدف خاصی نمی تواند داشته باشد. منتقدان زیادی نسبت به نگرششان در مورد هدف فیلم صحبت کردند که جمع بندی آنها این نتیجه را می دهد که اینکه از فیلم راضی بودید یا نه بستگی به سلیقه شما دارد. اگر قرار می شد در فیلم مستنداتی از جنگ جهانی دوم را بازگو می کردند یا فلسفه های قوی دلیل آن همه کشتار

ای سرشار از انتقام را به آنجا اضافه کرد. این که اصلا عجیب نیست آدم ها در جنگ کشته می شوند را خیلی کوتاه و کاملاً صریحانه همان ابتدا نشان دادند جمله ی "اون مرده - به اون مرده احترام بگذار رهش کن"، همینطور با این دو جمله نشان دادند که شخصیت یک سرباز جنگ جهانی همین است. تراژدی های دردناکی که آنها در افریقا، فرانسه و بلژیک دیدند، دیدشان را کاملاً عوض کرد. است. بهترین دوستانشان را از دست داده اند و حالا یک نوجوان ساده که فقط هشت هفته است ارتش را دیده قرار است جای آنها را بگیرد.

مدتی از فیلم گذشت و چیزی از شخصیت پردازی که باید انجام می شد ندیدم. فقط چند سرباز که مدت ها بود که در یک تانک یا می رفتند یا اگر از گلوله ها جان سالم به در می بردند، بر می گشتند. اینجوری می شود که هیچ شخصیتی در کاراکترها باقی نمی ماند. آنها فقط دو گروه انسان می شناختند که هر دو جز کشتن یک دیگر، هیچ چیز نمی خواستند و برای این کار فقط به اسلحه و مهمات نیاز بود. سرجوخه "دان وارددی" با بازی "برد پیت" باید به سرباز جوان

## این خانه من است

از همان ابتدا که فهمیدم قرار است "برد پیت" در این فیلم نقش داشته باشد این را هم فهمیدم که فیلم فقط جنگ و تانک نیست و "دیوید ایر" هم کارگردانی نیست که نداند بعد از این همه مدت نیازی نیست به کسی ثابت کند آلمان های مغرور دنیا را به خاک خون کشیدند؛ بنابراین اگر می خواهد پرونده جنگ جهانی را دوباره باز کند، نیاز به یک ایده و دلیل تازه دارد. با این که یک تانک از هزاران هزار تانک، خیلی هم نمی تواند ماجرای خاصی داشته باشد ولی نویسنده (دیوید ایر) دنباله یک استتفا بود تا بیننده را هم جز پنج سرنشین تانک تا آخر نگه دارد.

بعد از فضا سازی شگفت انگیز در همان ابتدایی ترین صحنه فیلم و یک موسیقی چسبیده به اتمسفر کشته شده ترکیبی به وجود آورد که آن را باید یک آغاز تمام نشدنی نامید. غافل گیری سرجوخه روی سر سوارکار نازی و بی درنگ فرو کردن چاقو، پشت چاقو بر بدن او که با همان ضربه چاقوی اول مرده بود نشان داد که انسان زنده در این شرایط مانند یک مرده بی احساس آدم می کشد و خشم و وصف نشدنی





## The Grand Budapest Hotel



علیرضا مرادی

&lt; کارگردان:

Wes Anderson

&lt; نویسنده:

Stefan Zweig  
Wes Anderson

&lt; بازیگران:

Ralph Fiennes  
F. Murray Abraham  
Mathieu Amalric  
Adrien Brody  
Willem Dafoe  
Jude Law  
Edward Norton  
Saoirse Ronan

البته تسوایگ رمانی به این نام ندارد اما اندرسون با الهام از چند داستان تسوایگ به یک فیلمنامه واحد رسیده است که لایه های متعددی در آن موجود است.

از حواشی پیش از ساخت فیلم همین بس که شایعاتی مبنی بر حضور جانی دپ در نقش آقای گوستاو به گوش می خورد که این اتفاق رخ نداد و رالف فاینس در این نقش حضور پیدا کرد که مطمئناً اندرسون از بازی زیبایی او رضایت کامل را دارد و بدون حضور او شاید این فیلم به این موفقیت قوی نمی رسید. صحبت های نویسنده در ابتدای فیلم هم بسیار جالب توجه بود و این که همیشه داستان های بسیار قوی و سنگین، کاملاً و یک جا از دل نویسنده به تئیهایی خارج نمی شود و آنها هم همیشه از جاهای مختلف و شنیده های مبهم به یک داستان یکپارچه و قوی می رسند که با هنر نویسنده این داستان جان می گیرد و قابل باور می شود. همان طور که اندرسون هم در این فیلم با به همین شکل عمل کرده است و تنها وظیفه یکپارچگی داستان را به عهده داشته است و این کار را هم به خوبی انجام داده است.

در مجموع مهمترین عاملی که بنده را مجذوب فیلم کرد، همین نحوه خلاقانه ساخت فیلم در سال ۲۰۱۴ بود. Grand Budapest Hotel توانسته در ۹ بخش نامزد دریافت جایزه اسکار بشود. همچنین این فیلم در جشنواره گلدن گلاب به عنوان بهترین فیلم در بخش کمدی و موزیکال برگزیده شد.

از صورتی بودن هتل بوداپست گرفته تا رنگ های متفاوت و متنوع کارکنان و متصدیان هتل همه فضای شادی را به وجود می آورند که با داستان سراسر بی رحم داستان تناقض دارد. برای مثال در صحنه ای متوجه قطع شدن انگشت یک فرد می شویم اما به دلیل نشان ندادن آن، تیرگی و خشونت به چشم نمی آید یا درگیری هایی با زندانبانان روی می دهد که حتی با مرگ همراه است ولی شکل هنرمندانه به تصویر کشیدن این سکانس ها حتی خنده ی همراه با تحسین کارگردان را به بیننده منتقل می کند.

بزرگنمایی های فراوانی هم به خصوص در صحنه های تعقیب و گریز وجود دارد که گاه ما را به یاد کارتون های زمان کودکی می اندازد که دو شخصیت بسیار ساده و ضعیف فیلم در برابر اقدامات دشمن مصون می مانند. در فیلم گاه تناقضاتی هم بین اقبشار جامعه مشاهده می کنیم که با قرار گرفتن زمان فیلم در اوایل شکل گیری آلمان فاشیست به گونه ای بر آن سرپوش قرار داده شده است یا حتی نژادپرستی هایی هم مشاهده می شود که مصطفی در برابر آن ها سعه صدر نشان می دهد.

وس اندرسون در این فیلم که نویسنده کی فیلمنامه آن را نیز به عهده داشته است از رمان معروف "استفان تسوایگ" رمان نویس اتریشی اقتباس کرده است.



رالف فاینس در نقش آقای گوستاو بازیگر نقش اول فیلم است. او مهماندار هتل بوداپست است و معمولاً با خانم های حاضر در هتل رابطه گرمی پیدا می کند. داستان از جایی آغاز می شود که یکی از این خانم های مسن به نام خانم دی با بازی تیلدا سوینتون می میرد و یک نقاشی گران بها به نام پسر و سیب را برای گوستاو به ارث می گذارد اما پسر خانم دی، دمیتتری با بازی آدرین برودی قصد تحویل دادن این نقاشی به آقای گوستاو را ندارد و درگیری هایی بین آنها اتفاق می افتد که صحنه های طنز بسیار خلاقانه ای را به وجود می آورد. زیرو مصطفی جوان یکی از خدمه های هتل بوداپست است که به آقای گوستاو در درگیری هایش با دمیتتری و نوچه بزن بهادرش جاپلینگ با بازی ویلم دافو کمک می کند.

فیلم از سکانس های کوتاه پرتعدادی تشکیل شده است که فیلمبرداری بسیار ساده آن کاملاً به چشم می خورد. وس اندرسون سعی کرده است تا به مانند فیلم های کمدی کلاسیک این فیلم را بسازد. ثابت بودن دوربین در اکثر صحنه ها و حرکت بازیگران، حتی خارج شدن بازیگران از کادر دوربین هم شبیه به فیلم های سال های دور است. وس اندرسون حتی سعی کرده، تا از فیلم های قدیمی هم تقلید کند و گوشه هایی از آنها را در فیلمش قرار دهد که صحنه های فرار گوستاو از زندان بسیار شبیه به "فرار بزرگ" ساخته "جان استرج" است. بیشتر قسمت های طنز و جالب سریال در پی تناقضاتی است که سادگی گوستاو و مصطفی در برابر پیچیدگی جاپلینگ قرار می گیرد.

جاپلینگ که یک قاتل حرفه ای و کارکشته است اما در برابر این سادگی کم می آورد و این تناقضات همان تناقضاتی است که در فیلم های کمدی کلاسیک دهه های ۶۰-۵۰ میلادی شاهد آن بودیم. پراکنده گی رنگ ها و ترکیب آنها هم از دیگر ویژگی های فیلم است.

## یک کمدی ناکمدی

هتل بزرگ بوداپست، یکی از بهترین فیلم های سال ۲۰۱۴ است که توانسته در جشنواره های مختلف جوایز بسیاری را برنده شود. "وس اندرسون"، کارگردان این فیلم توانسته از یک داستان تقریباً تلخ یک طنز را بیرون بیاورد و این عمل برجسته، زمانی نمود بیشتری می یابد که تعقیب و گریزها و دیگر اعمال خشونت بار فیلم در سایه جلوه های رنگارنگ فیلم ترسناک یا خشن نیستند، بلکه گاه از تماشای این صحنه های خشن و خشونت بار لبخند هم لبان بیننده می نشیند. داستان لایه لایه فیلم که در چند برهه زمانی متفاوت اتفاق می افتد. داستان فیلم کم کم وارد زمان گذشته می شود و در پایان با اتمام روایت داستان از زمان گذشته خارج می شویم.

داستان فیلم از جایی شروع می شود که دختری در زمان حال یک کتاب در دست دارد و اینجاست که به زمان گذشته سفر می کنیم. در کل فیلم روایتگر ملاقات نویسنده کتاب (با بازی در جوانی جود لا و در پیری تام ویلکینسون) با زیرو مصطفی، صاحب هتل (با بازی تونی ریولوری در جوانی و در پیری موری ابراهام) است. پس از این ملاقات زیرو مصطفی داستان چگونه مالک شدن بر هتل را برای نویسنده تعریف می کند و نویسنده هم این داستان را به رشته تحریر در می آورد. وس اندرسون در این فیلم برای اولین بار فیلمنامه آن را نیز نوشته است. این کارگردان که فیلم زیبایی قلمرو طلوع ماه را ساخته است، بار دیگر یک فیلم دوست داشتنی با سبک جالب و به خصوصی را به اکران در آورده است. فیلمی که درون مایه طنز دارد اما به هیچ وجه فیلمی که در آن اتفاقات شیرین و خنده دار بیفتد نیست، بلکه حتی صحنه های خشن هم هجو به نمایش در می آید و گاه بزرگ نمایی ها خنده آور است و گاه بسیار ریز دیده شدن اتفاقات.





## &lt; کارگردان:

Dean DeBlois

## &lt; نویسنده:

Dean DeBlois  
Cressida Cowell

## &lt; بازیگران:

Jay Baruchel  
Cate Blanchett  
Gerard Butler  
Craig Ferguson  
Jonah Hill  
America Ferrera

را برای وی رقم زند. پس باز هم می گویم داستان فوق العاده است. شخصیت پردازی هم اشاراتی به آن شد و بگذارید با یک کلمه بحث در مورد این بخش را تمام کنم. شخصیت پردازی در انیمیشن فوق العاده است و به همه ی شخصیت ها - حتی جانبی - بها می دهد.

اما در مورد طراحی بصری انیمیشن باید گفت بی نظیر است. زیبایی انیمیشن بسیار زیاد است. فیلم به خوبی کوچکترین جزئیات محیط را از جمله مه موجود در هوا را نیز به نمایش می گذارد و از طراحی خیلی خوبی برخوردار است. در زمینه طراحی اژدهایان داستان و شخصیت ها هم که حرف ندارد. نورپردازی هم فوق العاده است و باید آن را تقدیر کرد. اما یک تفاوت محسوس با دیگر آثار دریم ورکس دارد و آن است که به مانند گذشته نیست که شخصیت ها خیلی بیش از حد حرکات نرمی داشته باشند و خیلی بهتر و متناسب تر حرکت می کنند و این یک نکته مثبت برای دریم ورکس حساب می شود. در مورد صداگذاری شخصیت ها هم باید گفت خیلی عالیست. مخصوصا صدای هیکاپ که بی نظیر است.

مربی اژدها ۲ را ببینید. می فهمید؟ این فیلم را حتما ببینید. کاری به کار دیگران نداشته باشید. شاید دیگران خوششان نیامده اما ممکن است شما خوشتان آید. اگر خوش سلیقه باشید و البته سخت گیر نباشید حتما از آن خوشتان آمد اما اگر سخت گیر باشید از ریزترین بخش های آن هم ایراد خواهید گرفت. اما در نظر منتقد فیلم به شدت جذاب و قابل دیدن است و صدها بار می ارزد به تمام انیمیشن های هالیوودی این روزها که هیچ چیز مفیدی در بر ندارند. شاید برخی از آنها مانند لگو و ریو بتوانند مخاطب را راضی کنند اما باقی آنها به هیچ دردی نمی خورند. پس باز هم میگویم. مربی اژدها ۲ را حتما ببینید.

ناگهان مادر هیکاپ وی را گرفته و به یک مکان تاریک می برد. در آنجا هیکاپ با شمشیر آتشینش تمام اژدهایان صحنه را مات و مبهوت می کند و پس از آن هم با نمایشی خیره کننده آنها را جذب خود می کند تا جایی که مادر وی برای مهار کردن آنها از دام و تله ی هیکاپ مجبور می شود که با عصای خود به آنها هشدار دهد. ناگهان در این نقطه مادر به پسر نزدیک شده و با دیدن خراش کوچکی که در کودکی از سوی یک اژدها بر روی صورت هیکاپ به وجود آمده متوجه می شود که با پسرش روبروست. نقطه آغازین رابطه این دو بهترین بخش فیلم است. اما ادامه آن از ابتدایش هم بهتر است و باید به شدت از این ارتباط به خوبی لذت برد. حال در این میان نکته حائز اهمیت این است که فیلم به چه شکلی بین تمام بخش های داستان ارتباط به وجود می آورد. سخت است بتوان بین داستان رابطه مادر و پسر و یک آشنایی بین داستان رابطه وجود آورد اما این کار از پس مربی اژدها بر آمد. مادر هیکاپ طی این بیست سال اژدهایان مختلفی را جمع کرده و در یک منطقه از آنها محافظت می کند.

حال درآگو هم که متوجه هیکاپ می شود برای اینکه به وی نشان دهد بهتر از اوست آنجا را به هم می ریزد زیرا هدف اصلی وی از مدت ها قبل همین بوده است. وی یک اژدهای آلفا پیدا کرده تا بتواند آن را با آلفای سرزمینی که مادر هیکاپ در آن است مبارزه کرده و کنترل تمام اژدهایان را به دست آورد. حال از آن طرف در نقاط انتهایی داستان این هم مشخص می شود که چرا فیلم تا این حد به رابطه ی پدر و مادر هیکاپ اهمیت می دهد. درست است که شوک زده شده اند اما به نظر آن تا حدی زیاد از حد بین این دو کشش به وجود نمی آورد؟ دلیلش مشخص است. زیرا در نقاط انتهایی داستان پدر هیکاپ می میرد. پس باید قبل از آن خاطرات خوشی



همان قسمت هم این قسمت با یک دیالوگ گویی از سوی هیکاپ برای مخاطب آغاز می شود که برک کجاست و این حرف ها و البته وضعیت الان برک را شرح می دهد که دیگر با اژدها ها رفیق هستند و با آنها می گردند. اما اصل داستان از جایست که هیکاپ متوجه یک منطقه یخ زده ای می شود که یک گروه کشتی ران در آن منطقه بدنبال اژدهای تازه هستند. هیکاپ متوجه می شود فردی با نام "دراگو بلادویست" می خواهد ارتشی از اژدها بسازد و همه ی مناطق دنیا را به دست خود بگیرد و ..... متن داستان فوق العاده است. این را بدون هیچ حرف اضافه باید گفت. فهمیدید؟ فوق العاده! ریتمی دارد حماسی و متنی دارد حماسی. به طور کلی داستان نیست که به شدت مخاطب خود را وادار می کند که به طور حتم همه ی بخش های فیلم را ببیند. شروع جذاب آن که در قسمت قبل هم دیده شده بود مثل همیشه باعث و بانی یک آغاز خوب برای فیلم بود. اما پس از آن است که با مشاهده ی پرواز هیکاپ و توتلس به عمق زیبایی انیمیشن پی می برید. ارتباط هیکاپ و توتلس حرفی برای گفتن نداشته است. اینکه این دو چقدر با هم هماهنگ هستند و انتظار هر غیر منتظره ای را هم دارند برای مخاطب بسیار جذاب است اما پس از آن با مشاهده ی بخش های دیگر داستان، ماجرا جذاب تر هم خواهد شد.

فیلم در اصل یک سری زمینه سازی هایی برای هیکاپ به عمل می آورد تا یک شناخت کوتاه از دشمن خود داشته باشد. در اصل تعاریفات تمام یاران و همراهان بلادویست باعث می شود که تصویری ذهنی از وی در ذهن هیکاپ ایجاد شده و تا حدی دشمن خود را بشناسد. بعد از آن هم تعاریفات پدرش از وی بیشتر وی را درگیر می کند. باعث می شود که وی را یک جانی بشناسد. حال از آن طرف ناگهان با مادرش روبرو می شود. نقطه ی آغازین آشنایی این دو را باید جزو بهترین سکانس های تاریخ دانست.

انصافا هیچوقت در زندگی ام اینگونه هیجان زده نشده بودم. همیشه انیمیشن های دنیا را دنبال کرده ام اما این بار خیلی تفاوت داشت با دفعات دیگر. تجربه ای بود که برای سومین بار در این سال برایم اتفاق افتاد. بعد از باد می وزد و لگو، چگونه اژدهای خود را آموزش دهیم ۲ (از این پس به اختصار مربی اژدها) حسی را به من ارائه داد که کم پیش می آید انیمیشنی چنین حسی به مخاطب خود ارائه دهد. شاید حتی چنین آثاری پیدا نشوند اما هر چه که هستند همیشه مخاطب خود را حیرت زده کرده اند و برای مخاطب خود کم نگذاشته اند. مربی اژدها هم همینگونه است. به هیچ وجه ولخرجی نمی کند اما خساست هم به خرج نمی دهد و ریتمی دارد که مخاطب خود را وادار به تماشا کند و او را از فیلم منصرف نکند. باز هم می گویم انیمیشن هایی با این حالت خیلی کم هستند اما باز هر چه باشد هر از گاهی هستند؛ یعنی همین وجودشان نشان از آینده ای روشن است که هنوز کسانی هستند که سعی می کنند فیلم هایی با ریتمی ساده و مناسب ارائه دهند که کم نگذارند اما ولخرجی هم نکنند. مربی اژدها از آن دست آثار است.

دریم ورکس پس از تجربه خیلی بد توربو، دو انیمیشن "آقای پبیدی و شرمین" و "مربی اژدهای ۲" را ارائه داد که به نسبت توربو خیلی بهتر و با کیفیت تر بودند. اما بحث ما سر این قضیه نیست که کدام بهتر است بلکه سر اینست که دریم ورکس مثل اینکه متحول شد و کمی از آن مخ خویش کار کشید و یک ایده ای را در بطن انیمیشن های جدیدش قرار داد که حداقل مخاطب گریه از روی ناچاری و به زور نکند و اگر گریه کرد سر صحنه هایی گریه کند که واقعا گریه آور هستند و از سر ناراحتی ست. پس باید به این شرکت امیدوار بود که قدم های خود را اصلاح کرد. داستان چند سال پس از قسمت اول است. مثل





## Magic in the Moonlight



&lt; کارگردان:

Woody Allen

&lt; نویسنده:

Woody Allen

&lt; بازیگران:

Colin Firth

Emma Stone

Marcia Gay Harden

Jacki Weaver

Hamish Linklater



چرا که او در نهایت باید دارای شخصیت و وجهه ای باشد که رهبری او را تحکیم بخشد و خوب به هر حال وظیفه ی هدایت کشتی و سلامت سرنشینان هم در نهایت با اوست.

به نظر من در دنیا هم باید همین گونه تفکر شود. همیشه چیزی و یا شخصی وجود دارد که به تعبیری دست نیافتنی است، کما اینکه در تاریخ و حتی در حال حاضر هم در بسیاری کشورها چنین نگرشی وجود دارد، مثل همین ماجرای شوخی با پیامبر اسلام (ص) که مجله ی فرانسوی شارلی ابدو انجام داد و دیدیم که باعث چه مشکلات و عواقبی در سطح جهان شد.

این عقیده که تمام داستان ها تعریف شده، تنها یک شعار است برای افرادی که خلاق نیستند، این همه رمان های جدید و خوب و فیلم های عالی و بدیع و کلا گونه های هنری مدرنی که پا به پای تکنولوژی و ایدئولوژی جوامع انسانی پیشرفت می کنند مهر باطلی بر این گونه اندیشه ها است. وودی آلن به خاطر دیالوگ ها و نگرش فیلم هایش که بیشتر به آنها اشاره هایی شد، به عنوان فیلسوف سینما شناخته می شود و بعد از این همه شک های فلسفی و مطالعه و تفکر رسیدن به این نتیجه که ایمان به خدا اشتباه است از او بعید است. هر چند که در پایان فیلم خود او هم به گونه ای حرفش را پس می گیرد و یک بوسه ی فرانسوی اثبات کننده وجود نشانه ها، جادو(به معنای قدرت های عالم غیب و ماورالطبیعه) و خداوند می شود و همچنین پایان دهنده ی فیلم.

تکرار شده بودند که این هم با توجه به علاقه ی او و آموزش شعبده بازی که فرا گرفته، امری بدیهی است.

در جایی از فیلم، کالین فرث می گوید: "یک شعبده باز نباید زیاد حقه اش را تکرار کند و اگر نه آن حقه بر اثر تکرار رو می شود". استفاده از مضامین تکراری توسط این کارگردان پر کار حداقل برای افرادی که فیلم های او را دنبال می کنند باعث شده پیچش ها و نقاط عطف فیلمنامه های او، برایشان قابل پیش بینی باشد و این خود عاملی در کاهش جذابیت فیلم محسوب می شود.

نکته ای که تازگی ها نظرم را جلب کرده، نگرش فیلم ها به خدا است (مثلا در لوسی ساخته ی لوک بسون و یا پرومیتئوس ساخته ی ریدلی اسکات که در موردشان مقالاتی هم نوشته ام). انگار دیگر سوژه ای نیست تا صحبت از خداوند و جالب اینکه در اکثر این فیلم ها هم نظرات نیچه مورد اشاره و بهره وری قرار می گیرد (که معتقد است خداوند مُرده).

ملوانان افرادی سخت کوش هستند که به خاطر وضعیت کشتی و دریا می توان گفت (حتی زمانی که مشکلی نیست و دریا آرام است)، هرگز بیکار نیستند و همیشه در حالت یک نوع آماده باش غریزیند که باعث شده ملوانی شغل خشک و جدی باشد. با این تفاسیر وقتی کشتی از خط استوا می گذرد طبق یک رسم آنان یک روز آزادند که با هر کسی در کشتی شوخی کنند (تمهیدی برای کم کردن بار فشار روحی و دوری از خانواده) الی کاپیتان کشتی،

دنیا (چون جیمز کامرون، استیون اسپیلبرگ، دیوید لینچ و...) در امان نبوده و قرار است در سال جاری سریالی را نوشته و کارگردانی کند. باید منتظر بود تا دید این بار این مرد رند سینما چگونه مؤلفه های همیشگی اش را به خورد مخاطبین و دوستدارانش می دهد.

کالین فرث که بازیش در نقش شاهزاده انگلستان در فیلم سخنرانی پادشاه جایگاه او را به عنوان یک ستاره بین المللی تثبیت کرد، در این فیلم چون می خواهد ادای وودی را در بیاورد تا امید کننده است. "اما استون" هم آن شهر آشوبی نیست که آنگونه با عشق جادویی قلب و روح مرد میان سال و جزم اندیش را تسخیر کند.

وودی آلن می گوید فیلم های جاسوسی را دوست ندارم، بنابراین به سراغ فیلم هایی می روم که در مورد روابط انسانی است. فیلم های وی در همین محدوده هستند و نقاط مشترک زیادی با هم دارند\*(چه جنایی باشند مانند *Cassandra's Dream* و *Match Point* یا عاشقانه چون *Annie Hall* و یا درام شهری چون *Manhattan* و...) که از پدیدارترین این مؤلفه های تکرار شونده می توان به دیالوگ هایی با لایه های طنز مخصوص خود وودی اشاره کرد که بیانگر عقاید و ایدئولوژی هایش هستند.

شعبده بازی و جادو که در این فیلم وودی رخ آشکاری دارد، در فیلم های دیگر او نیز چون نفرین عقرب یشمی (*The Curse Of The Jade Scorpion*) و خبر داغ (*Scoop*) نیز قبلا

### Hi woody!... نگاهی به آخرین فیلم وودی آلن جادو زیر نور ماه

جادو زیر نور ماه، چهل و نهمین فیلم آلن استوارت کانگزبرگ یا همان وودی آلن خودمان است. شعبده بازی دوست و همکار خود را از روی حسادت در یک ماجرای برنامه ریزی شده قرار می دهد. ماجرای که با حيله شروع می شود و با عشق پایان می یابد.

خود وودی آلن هم معتقد است که هر فیلمسازی یک فیلم بیشتر نمی سازد و سالهای دیگر عمرش به تکرار همان دغدغه ها بسنده می کند. حتی عنوان بندی فیلم های وودی به یک شیوه است، با پس زمینه ساده و غالباً تیره و با فوتی کلاسیک و ساده. فیلم هایی ارزان ساز و سفارشی\* با بودجه هایی زیر بیست میلیون دلار که در چند هفته (هشت تا ده هفته) ساخته می شوند. موسیقی هم همان جَز به سبک نیوارلثان است که حُب عشق وودی است و این هم برای کسی که قریب به شصت سال کلارینت می نوازد و هنوز هم رفتن بر سر تمرین گروه جَزش ترک نشده، غریب نیست. وی خودش هم اذعان دارد که موسیقی مطروحه بعد از دهه ی پنجاه مقبولیت خود را از دست داده است؛ و شاید او با تکرارش در فیلم ها می خواهد از انقراض آن جلوگیری کند. البته باید گفت با توجه به سال (۱۹۲۸) و مکانی که موضوع فیلم در آن اتفاق می افتد، استفاده از این سبک موسیقی حالت واقع گرایانه ای در فیلم دارد.

او هم از تب سریال سازی کارگردانان بزرگ





## The Fountain



&lt; کارگردان:

Darren Aronofsky

&lt; نویسنده:

Darren Aronofsky

&lt; بازیگران:

Hugh Jackman

Rachel Weisz

Ellen Burstyn

Mark Margolis

Stephen McHattie

Fernando Hernandez



می سازند. این فیلم چنان تصاویر زیبایی از مرگ می سازد که آن را نه در برابر زندگی، بلکه مترادف آن می نشاند. زمان شاید بتواند همه چیز را با خود ببرد اما حقیقت عشق را هرگز تغییر نخواهد داد.

همانطور که هم ایزی و هم ملکه به مرد محبوبشان می گویند، همیشه با هم خواهیم بود. ایزی به تام می گوید دوستی پس از مرگ پدرش یک دانه بر مزارش می نشاند و پدرش پس از مرگ تمام نمی شود؛ پدرش تبدیل به چوب و شکوفه و برگ شده و هنگامی که درخت میوه بدهد با پرندگان پرواز خواهد کرد. در طول فیلم به تدریج در خواهیم یافت ایزی یا ملکه ایزابلا نماد درخت زندگی است و آنچه درخت زندگی را از مرگ دور می کند عشق است. همانگونه که در پایان بندی فیلم میبینیم، آرنوفسکی در آخرین بیت فیلم شعر ماندش، به همراهی موسیقی بی بدیل "کلینت منسل" شاهکار می کند. نامی از فضای کرویش جدا شده و به سمت بالا می رود، درخت دوباره جوانه زده، تام دانه ای از درخت را که از ایزی گرفته بر روی مزار ایزی می کارد و همانطور که در ابتدای فیلم به ایزی گفته بود "همه چیز مرتب است" چرا که برای همیشه با هم خواهند بود، چرا که عشق هرگز نمی میرد.....

که مشغول نوشتن است را تمام کند. عبارت "تمامش کن" عبارتی کلیدی است که در تمام فیلم هر کجا به کار می رود شروعی دیگر به دنبال دارد. همانند ستاره ای در حال مرگ که ایزی به تامی نشان می دهد و می گوید جایی است که مایاها اعتقاد دارند ارواح پس از مرگ به آنجا می روند و ستاره ای نو آنجا متولد می شود. تلاش های تامی به موقع به ثمر نمی نشیند و ایزی از دست می رود اما در انتها تامی درمان بیماری را با استفاده از گیاهی که در آمریکای جنوبی می روید می یابد. پس از مرگ نا به هنگام ایزی هم راهی برای ادامه زندگی و درمان بیماری صعب العلاج یافته می شود؛ پس مرگ هرگز نتوانسته و نمی تواند جلوی پیشروی زندگی را بگیرد.

در بخش دیگر داستان تام را می بینیم فضا نوردی که در فضایی سورئال به سمت ستاره در حال مردن ژیبالبا در حرکت است و در فضای حباب مانند اطرافش درخت زندگی و تصاویر گذرایی از همسرش ایزی را به همراه دارد. او در حالی که از درخت مراقبت می کند امیدوار است همسرش را به آن ستاره برساند تا شاید بتواند حیات دوباره ای برایش بسازد. این سه بخش توسط نشانه هایی به هم متصل اند؛ درخت زندگی، مرگ، وفاداری و عشق کلید واژه هایی هستند که موضوعات اصلی را

ساله اتفاق می افتند و اگر چه هم زمان نیستند اما به موازات یکدیگر پیش می روند. در داستان اول که در قرون وسطی اتفاق می افتد "هیو جکمن" را به نقش توماس ورد می بینیم، شوالیه وفاداری که به ملکه ایزابلا (با بازی ریچل ویز) قول داده برای متوقف کردن جریان سلطه مرگبار یک کشیش افراطی بر اروپا، اسپانیا را از چنگال تباهی نجات دهد و برای اینکار به دنیای جدید سفر می کند تا درخت زندگی را که در محافظت مایاها است پیدا کند تا به پیشروی دیوانه وار کشیش که نماد مرگ است پایان داده و طبق گفته ملکه برای همیشه در کنار هم زندگی کنند. درخت بر اساس متن انجیل پس از رانده شدن آدام و حوا از بهشت به جرم چشیدن طعم درخت دانایی، جایی پنهان شده و با شمشیر آتشین محافظت می شود. توماس درخت را می یابد اما با نوشیدن شیره درخت خود تبدیل به درخت زندگی می شود.

این داستان خود در بخش دوم داستانی موضوع کتاب "ایزی" است. ایزی همسر دکتر تام کرئو (کرئو در اسپانیولی یعنی من باور دارم) با سرطان دست به گریبان است. تام عاشقانه همسرش را دوست دارد اما چون بی وقفه دنبال یافتن راه حلی برای این بیماری است کمتر وقتش را با ایزی می گذراند. در آخرین روزهای زندگی ایزی از تام می خواهد کتابی

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق اگر دو فیلم اول آرنوفسکی یعنی پی (۱۹۹۸) و مرثیه ای برای یک رویا (۲۰۰۰) را دیده باشید، متوجه خواهید شد که آرنوفسکی کارگردان داستان های ساده نیست؛ بخاطر همین هم هست که برای روایت یک داستان ساده عشق سه تکه داستان را با چاشنی فانتزی، تاریخ، مذهب و علم کنار هم میگذارد. سه تکه داستانی که اگر چه در ابتدای فیلم بی ربط به نظر می رسند، در انتها به چنان ترکیب زیبایی دست می یابند که تفکیکشان از یکدیگر ساده نخواهد بود و در تمام طول فیلم ببینده با را با تحلیل شخصی اش از رابطه بین شخصیت ها و واقعی بودن یا نبودن خط داستانی تنها میگذارد. آرنوفسکی فیلم را به قول خودش مثل یک مربع روبیک کف دست مخاطب میگذارد. اگرچه راه های رسیدن به جواب می تواند متعدد باشد اما در انتها به یک پاسخ بیشتر نمی توان رسید. او این کار را با بودجه ی ۳۵ میلیون دلاری یعنی نصف هزینه ای که در ابتدا برای ساخت فیلم در نظر گرفته شده بود و تغییر بازیگران اصلی اش میسازد و از جلوه های ویژه اغراق آمیز و پیچیده هم صرف نظر می کند اما هیچ کجای فیلم این احساس کمبود خودش را نشان نمی دهد. سه داستان فیلم تقریباً در بازه های زمانی ۵۰۰



## Guardians of the Galaxy



محمد مهدی عنایتی

&lt; کارگردان:

James Gunn

&lt; نویسنده:

James Gunn

Nicole Perlman

&lt; بازیگران:

Chris Pratt

Zoe Saldana

Dave Bautista

Vin Diesel

Bradley Cooper

Lee Pace

Michael Rooker

Karen Gillan



است که می گویند شخصیت ماندگار شدن به شکل و رو نیست بلکه به احساسات و طریقه ی رفتار است. همه نقش ها خوب هستند اما این گروت است که در یادتان می ماند. همچنین فیلم نشان می دهد که ترسی از کشتن افراد ندارد و خیلی راحت گروت را در صحنه انتهای فدای دیگر شخصیت ها می کند. اگر فیلم های دیگر مارول می بود و شخصیت های خوبش می مردند فخشش می دادم! چرا؟ مثلا در اسپایدرمن ۲ شخصیت اما استون مُرد و آنقدر مرا عصبانی کرد که در زبان نمی گنجد. اما گروت اینگونه نبود. چرا؟ چون گروت در این فیلم به طرز وحشتناک نمرد بلکه با انتخاب خودش مُرد و خودش خواست و البته در انتها نیز دوباره زنده شد. پس بدانید که شخصیت گروت جذابیتش حد و اندازه ندارد و نگاه به آن قیافه ای که مثل یک شاخه در فیلم ایستاده نکنید. به درون شخصیت او وارد شوید که دنیایی کشف خواهید کرد.

در میان تمام فیلم های اکشن بهترین صحنه سازی را در نگهبانان کهکشان دیده ام. صحنه سازی و طراحی صحنه های فیلم فوق العاده است. نورپردازی که دیگر حد ندارد و جزئیات طراحی محیط عالی کار شده است. در کنار آن نیز باید حرف از جلوه های ویژه زد که صحنه هایی ماندگار خلق کرده و کل فیلم را لذت بخش کرده است. مخصوصا سکانس های انتهای نبرد های هیجان انگیزی که بین شخصیت ها صورت گرفت. موسیقی نیز ریتمی حماسی و جذاب دارد و متناسب است.

در انتها باید خیلی کوتاه بگویم که این فیلم، فیلم نیست! عشق است! اگر آن را نبینید یکی از بهترین های اکشن را از دست داده اید. کاپیتان آمریکا و ایکس من را رها کنید یا مثلا Fury را! اگر این فیلم را ندیده اید دیدن همه آن فیلم ها بی فایده است. پس حتما این فیلم را ببینید.

چالش برانگیز کرده و به شخصیت ها احساس می بخشید نتیجه کار یکی از بهترین داستان های عمرتان می شود. اول از همه اینکه سبک فیلم علمی تخیلی اکشن است منتها در این میان رگه هایی از طنز نیز همراهش است. این طنز است که چاشنی شگفت انگیز فیلم است و اگر نبود شاید فیلم هم نبود. چرا؟ یک لحظه فیلم را بدون آن سکانس ابتدایی هیجان انگیزش تصور کنید. وقتی که پیتر در آن غار می رقصد و به جلو می رود. یا مثلا یک لحظه فیلم را بدون شخصیت های گروت و راکت تصور کنید.

حرف از شخصیت ها شد. شخصیت پردازی همان چیز است که اگر نمی بود به هیچ وجه فیلم اثر بخش نبود. کریس پرت بهترین نقش را بازی کرده و باید وی را خیلی تحسین کرد. وی با وجود اینکه شوخ است اما به جنبه های جدی کارش هم فکر شده است. نقش وی متعادل و خوب است و باید آن را دید و لذت برد. اما حال نوبت بردلی کوپر است. بردلی کوپر با وجود اینکه نقش یک موجود زیز را دارد و فقط صدایش است که حکمران آن موجود کوچولو است اما با این وجود چنان نقشی بر جا گذاشته که آدم نمی داند چگونه تحسین اش کند. اولین نکته در مورد شخصیت وی احساسی بودن آن است. دومین نکته نیز شوخ بودن و کارهای عجیب الخلقه ی آن که آنقدر از آن کارها لذت می برید که حد ندارد. در کنار آن مکملی نیاز است به نام گروت. گروت که وین دیزل به گونه ای نقش وی را به عهده داشته ماندگارترین شخصیت فیلم است. یعنی اولین چیزی که در زمان صحبت کردن در مورد فیلم به زبانتان می آید کلمه گروت است. گروت گویا موجودیست که فقط بلد است بگوید "من گروتم" و دیگر هیچ! اما آنقدر از همین کارش خوششان می آید که حد ندارد. برای همین

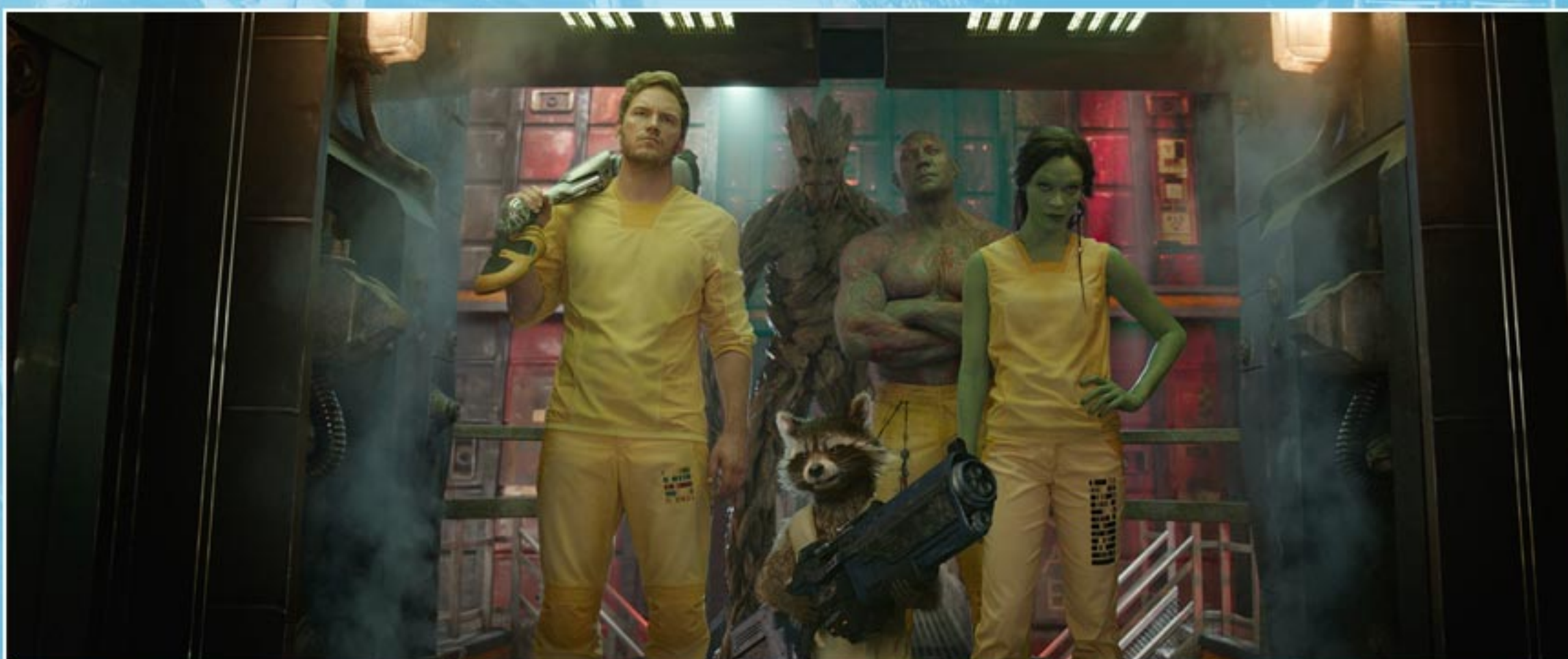
تولید یک مجموعه سینمایی جدید در فاز اکشن تخیلی است. در نهایت نیز از آن رونمایی شد و نگهبانان کهکشان خلق شد که به جرئت می توانم بگویم بهترین فیلم مارولی در طول عمرش است. داستان در مورد پیتر کوپیل (با بازی کریس پرت) است. پیتر در کوچکی مادرش را به خاطر بیماری از دست می دهد و پس از آن هم یک سری یاقی و شورش های فضایی او را به فضا می برند و او در فضا کارش را آغاز کرده و به گروه شورشیان می پیوندد. اما پس از مدتی وی متوجه می شود که می تواند به طور مستقل نیز فعالیت کند. پس وارد فاز کار مستقل می شود. یک گوی در این میان است که پیتر آن را پیدا می کند. حال در همان لحظه رونان که در اصل شخصیت منفی داستان است به دنبال گوی است و البته کل کهکشان به دنبال این گوی هستند و پیتر نیز در یک درگیری بزرگ گیر کرده است. حال در این میان پیتر با چهار کهکشانی دیگر همکار می شود بلکه سر از راز گوی در آورند.

متن داستان را اگر از من می شنوید بهترین متنیست که برای یک فیلم تخیلی اکشن نوشته اند. آنقدر خوب است که نمی توان حتی از ذره ای از داستان گذشت. حتما می گویند پس ایکس من: روهای پس از گذشته چه؟ خب آن هم خوب بود اما همانطور که گفته ام آن فیلم اکشن نبود. اما این یکی اکشن است. داستان مجموعه ایست از اتفاقات مهیج و جذاب کمدهی و البته ترکیبات فوق العاده ای که در هر سکانس باعث لذت بخش تر شدن داستان می شوند. عناصر محیطی اثر متقابل و مستقیمی روی داستان دارند و اگر آنها نبودند به هیچ وجه داستان جذاب نبود. اول از همه اینکه داستان در زبان بیان ساده است اما وقتی آن را به تصویر می کشید و البته شیخ صیت های مختلف آن را

## جوک گویان کهکشانی!

واقعا درمانده ام و سوالی دارم که خیلی از شما دارید، فاز این مارول چیست؟! واقعا برایمان سوال شد. این شرکت در چه فازی کار می کند؟ یکبار می بینیم یک فیلمی کمدهی موزیکال ارائه می دهد. یکبار فیلمی کهکشانی و قهرمانی، یکبار هم که می آید و قسمت سوم فیلمی را معرفی می کند که هنوز قسمت دومش نیامده است. مارول عزیز خودت پاسخ بده! در چه فازی کار می کنی؟ بندری؟ ترکی؟ کردی؟ لری؟ یا همه در هم؟ من گزینه آخر را انتخاب می کنم. حال آیا این چیز بدیست؟ خیر. اتفاقا چیز خوبیست. چرا؟ معلوم است که مارول حسابی خانه تکانی کرده است. از کجا معلوم است؟ اول از همه اینکه این روزها فیلم هایش داستان های بهتری دارند و بیش از پیش مورد توجه هستند. دوم از همه اینکه پس از عمری لوگوی وی دیگر به مانند سابق بر روی فیلم هایش ظاهر نمی شود.

اینها نشان است از خانه تکانی بزرگ مارول در شرکت خود و پس از افتضاحاتی که در انتقام جویان ۱ و اسپایدرمن ۲ به پا کرد مثل اینکه دوره جدید و بهتری را دارد می گذراند. الان حتما حمله های شما آغاز شده که چرا انتقام جویان را یک افتضاح نام بردم؟ خب. از فیلم های چند قسمتی بر می آید که داستانشان در همان قسمت اول تمام نشده و برای تماشای باقی آن باید منتظر قسمت بعد ماند. انتقام جویان یک تا نصفه اول خود فقط داشت شخصیت هایش را معرفی می کرد و تازه سکانس های انتهای نبرد بیگانگان و قهرمانان بود که جالب بود و بقیه اش حرف اضافی. بحث را کنار بگذاریم. در دوره ی جدید کارهای مارول فیلمی منتشر شده که حرف ها و حدیث هایش مال این وقت ها هم نیست و از چندین سال پیش تبلیغاتش می پیچد که مارول در حال







## آتش بس ۲

< کارگردان:  
طهمینه میلانی

< بازیگران:  
میترا حجار  
بهرام رادان  
آتیلا پسیانی  
گوهر خیراندیش



## آتش بازی

انصافا من مانده ام چرا کمدی خوب کم شده است! آقا و خانم کارگردان آن روزهای خوش را یادت نیست که فیلم ها حتی با وجود اینکه تکراری بودند، جذاب بودند؟ اما حال چه؟ حال باید از میان انبوهی از فیلم ها یک فیلم را انتخاب کرد. مشکل هم از اینجا است که کشور، بیشتر توجه خود را بر روی سبک درام گذاشته است. برای همینست که مشکلات زیاد است اما در بخش های جدای از این بحث های تکراری باید گفت که انصافا کارگردانان پیشرفت های خوبی کرده اند منتها از همه قابلیت ها - چه قدیمی چه جدید - استفاده نمی کنند. آتش بس ۲ نمونه بارز اینگونه آثار است. در ادامه نیز به همین موضوع خواهیم پرداخت.

داستان فیلم جدید آتش بس در مورد ترانه (میترا حجار) و خسرو (بهرام رادان) است که یک زوج خوشبخت هستند و آغاز فیلم ماجرای آشنایی این دو را روایت می کند. پس از آنها شاهد روبرو شدن دوباره این زوج با دکتر روانشناس خود هستیم که قصد دارند در مورد مشکلات خود با او صحبت کنند و به نوعی روایت قسمت قبل را به شکلی مدرن تر رقم خواهید زد.

آتش بس ۲، دست پخت جدید تهمینه میلانی، اثریست که باید آن را به شدت بهتر از قسمت اول آن دانست، منتها همانطور که همیشه گفته ام و می گویم در سینمای ایران همیشه یک چیز کم است. البته گاهی اوقات هم شده خیلی چیزها

کم باشد اما هر چه باشد کمبودها را نمی توان حذف کرد. آتش بس ۲ همان روایت قسمت قبل را دارد. داستان زوجی که با هم مشکل دارند و سعی در برطرف کردن مشکلات خود دارند تا بتوانند زندگی بهتری داشته باشند. اما این زندگی عالی مثل همیشه سخت بدست می آید. متن داستان همانطور که گفتم تکراریست. از اول آن تا انتها همه چیز تکراریست. نه اینکه نوآوری نداشته باشد اما مخاطب در انتها می گوید که آتش بس ۱ بهتر بود. چرا آتش بس ۱ بهتر است؟ چون ایده در اصل از آن فیلم شروع شد اما در آتش بس ۲ ایده برای مخاطب تکراریست پس رابطه ای که باید با فیلم برقرار کند را نمی کند. اما گذشته از این موارد، متن داستان کاملا با اتمسفر و فضای فیلم هم جوش است و به خوبی با یکدیگر می سازند. فیلم اول در اصل به نوعی سعی داشت تا مشکلات یک زن و شوهر با کارهای همیشگی شان از جمله کار، شغل، رانندگی و زندگی را نشان دهد اما فیلم دوم مشکلات یک زن و شوهر مدرنیته را نشان می دهد که البته بچه هم دارند. تفاوت اصلی این دو فیلم هم در همین است. در اصل آتش بس ۲ در کنار تمام مکرراتش یک چیز جدید دارد که آن را ستایش کنید؛ یعنی بچه و مدرنیته! این شد دو چیز در اصل. منتها پس چرا گفتم یک چیز؟ چون قابلیت حذف بچه را دارید. بچه تنها به عنوان یک ابزار در این فیلم معرفی می شود و کاربرد دیگری ندارد. پس بچه را می توانید حذف کنید.

میلانی می توانست استفاده بیشتری از بچه ببرد اما تنها یک ابزار آن را معرفی کرده و یک مکمل برای تکامل فیلم است. اما حال اگر بخواهیم فضای فیلم را معرفی کنیم فضای فیلم در دنیای مدرنیته است. دنیایی که زن ها استقلال می خواهند و لوس هستند و مردان هم مدرنیته کار می کنند. همه چیز مدرن است. تفاوت اصلی رادان و حجار هم با افشار و گلزار در قسمت قبل فیلم همین است. افشار زنی بود که استقامت خیلی زیادی داشت و گلزار هم مردی بود که با کار زن در محیط اجتماعی مخالف بود اما رادان مردی است که موافق کار زن در اجتماع است منتها نگرانی هایی دارد و البته دوست ندارد با همسرش دعواهای جدی بکند و دیوانه بازی در بیاورد. حجار هم از آن زنانیست که تا یک نشگون از او می گیرند دادش در می آید و کلا زن لوسی هست! رادان و حجار در این فیلم، خوب بازی کرده اند اما باید گفت آن بهرام رادان قبلی را شاهد نیستیم. حجار هم همینطور. این دو، هیجان خیلی زیادی به وجود نمی آورند و مثل اینست که فقط شکلک در آورند. بچه هم که اشاره شد. تنها یک ابزار است. پژمان جمشیدی هم به نوعی نقش تقریبا منفی فیلم را - به مانند فیلم قبل - به عهده دارد. منتها او هم کار خاصی نکرده و در اصل فقط حضورش در فیلم است که می توان آن را برشمرد و گرنه نقش مفیدی ندارد. آتیلا پسیانی خوب بازی کرده اما آن دکتر قسمت قبل را شاهد نیستیم و در یک

کلام همه چیز عالی اما ناقص است و قسمت قبل را برجسته تر می کند. یکی از بخش های قابل ستایش فیلم جو و فضای بصری فوق العاده شفاف و روشن آن است. این جزو نکات خیلی خوب فیلم است. اما ایراداتی دارد. ایراد اصلی آن اینست که میلانی باید این را بداند که این فضا برای احساسات مناسب نیست.

نمی توان احساسات را با این فضا به وجود آورد و حتی با احساس ترین بازی های بازیگران هم کمدی به چشم می آید و تبدیل به مشکل اصلی چارچوب فیلم می شود.

میلانی در یک کلام زحمت زیادی نکشید! با تغییر دادن دکوراسیون و متن داستان کار دیگری نکرده است. البته لازم به ذکر است که پیشرفت زیادی داشته و باید امید زیادی به آثار بعدی او داشت. میلانی کارگردان آینده دار است اما انصافا نوشتن درباره آثار او سخت است زیرا وقتی هیچ چیز خاصی در بر ندارد چگونه در مورد آنها بنویسیم؟

متن را طولانی نمیکنم چون ارزش ندارد. آتش بس ۲ فقط برای کسانی خوب است که میلانی را دوست دارند و بس گله مند هم از این نباشید که متن کوتاه است اما بدانید تقصیر من نیست. واقعا چیزی نیست برای نوشتن و فیلم در اصل همان آتش بس ۱ است که شده ۲ و یک بچه استفاده شده و همین!





## خواب زده‌ها



&lt; کارگردان:

فریدون جیرانی

&lt; بازیگران:

اکبر عبدی

فرهاد اصلانی

ساره بیات

صابر ابر

شقایق فراهانی

ملیکا شریفینیا



اکبر عبدی. چه دارم بگویم؟ واقعا چه دارم بگویم؟ آیا می توان در برابر چیزی به این واضحی حرف زد؟

اکبر عبدی تنها چیز است که شما را مجبور به دیدن این فیلم می کند و مطمئن باشید که این مسئله حقیقت دارد. تنها دلیلی که پایتان برای تماشای این فیلم به سینما می گذارید اکبر عبدی هست و بس. وی بازی ای کرده که بیا و ببین! نقش زن ها را عین خود زن ها و نقش خاله ها را عین خود خاله ها. البته من کاراکتر مادر فیروز را چیزی بی ارزش می دانم اما نقش خاله جان فیروز را آنقدری خوب بازی کرده که باید گفت شاهکار کرده است! در آن سکانس هایی که به مسخره بازی به دیازپام می گوید گورص و مخاطب را به خنده در می آورد و در آن لحظه هایی که با لهجه جذاب اش حرف های شیرین می زند و البته سکانس رقص وی با اصلانی هم که فراموش نشدنی ست.

فضاسازی فیلم هم حس جذابی به مخاطب می بخشد و فوق العاده جذاب است و باید جیرانی را به خاطر کارگردانی خویش تحسین کرد. موسیقی هم متناسب است و به جذابیت فیلم می افزاید.

در انتها بگویم که فیلم جیرانی به شدت خوب است. درست است عالی نیست و شاهکار نیست اما خیلی مهیج و سرگرم کننده است و حقتش هم هست که حقتش را بگیرد و سینمای ایران را بیدار کند زیرا بسیار پیش را فراتر از کمدی های جدید این سال گذاشته است. نمره این فیلم، نه ۱ حقتش است نه ۲! بلکه بیش از اینهاست. درست است ۴ و ۵ حقتش نیست اما هر چه باشد در حد یک و دو هم نیست. فیلم جیرانی شما را به وجد می آورد و سرگرمی خیلی خوبیست مخصوصا به خاطر اکبر عبدی.

نمایش گذاشت. فرم بدن آن هم به شدت مناسب نقش فیروز بوده است. بهترین سکانس های فیلم هم سکانس های کارخانه و ویلا هستند. در کارخانه، آن سکانس که فیروز از این اتاق به آن یکی می رود و در ویلا آن سکانس انتهایی که با اکبر عبدی می رقصد آن هم با گریه ای بر چشم. این سکانس اوج پستی جیرانی را نشان می دهد که حتی در موقعیتی که هیچکس انتظار خنده ندارد و همه متحیر یک دعوا هستند ناگهان یک پیرزن شروع به رقص می کند و یک نفر هم که در دعوا بوده همراه او می شود. اوج پستی و زرنگی جیرانی در این سکانس است که باید آن را به خاطر همین سکانس تحسین کرد. اما در مورد ساره بیات باید گفت که وی پا به پای فرهاد اصلانی می آید و او را تحقیر می کند و نقش خیلی خوبی دارد. منتها از نیمه های فیلم اوضاع فرق می کند. گویا جیرانی سعی داشته متحول شدن نازگل را نشان دهد که کند در همه آفاق زده و نقش وی بدتر از قبل شد. اما شقایق فراهانی که نقش پیشی را دارد باید ستایشش کرد چون نقش فوق العاده پر تنش و جذابی را دارد و بسیار مهیج بازی کرده است. همان چیزی که اصلا فیلم نیاز داشته تا این شخصیت خلق شود و باید بازی او را ستایش کرد. مشکل کار، "صابر ابر" است که به بدترین شکل ممکن بازی کرد.

یادتان هست در نقد ایکس من گفتم لارنس یک رهگذر بود؟ حال صابر ابر را پایین تر از یک رهگذر فرض کنید. چه می توان پایین تر از یک رهگذر فرض کرد؟ یک کر و لال چلاق که نمی تواند راه برود. نمی گویم خود ابر اینگونه است بلکه نقش او در فیلم به این شکل است. یاد آن بازی اش در آسمان زرد کم عمق بخیر. او در این فیلم تنها جایی که خوب بازی کرده یک آهنگ رپ است که در همه جای فیلم تکرار می شود. ولی بگذارید برسیم به بحث اصلی یعنی

(شقایق فراهانی) روبرو می شود که ویقصدش بالا کشیدن پول فیروز برای به شهرت رساندن دیازپام (صابر ابر) است. حال ناگهان در شبی پر گناه، مادر فیروز که به رحمت خدا رفته به خواب وی آمده گوشش را کشیده و تهدیدش می کند که اگر رضایت فردی را جلب نکند می میرد آن هم در یک روز. حال رضایت چه فردی را؟ نازگل مشرقی که در اصل دختر خدمتکار وی بوده که فیروز او را مدت ها پیش اخراج کرده بوده و ... باید گفت انصافا خواب زده ها برایم رضایت بخش بود. حداقل از فیلم هایی چون رد کارپت، طبقه ی حساس و آتش بس ۲ برایم جنجالی تر و مهیج تر بود. متاسفانه وقتی با نقدی منفی از آن روبرو شدم عصبانی شدم. چرا؟ چون فیلم واقعا خوب است. منتها اشکالاتی جزئی دارد. داستان فیلم را باید تحسین کرد زیرا ایده ای دارد بسی جذاب که فقط پرداخت کمی دارد. ایده داستان به شدت عالی است و برای مخاطب رضایت بخش اما می دانید مشکل کار کجاست؟ راستش را بخواهید مشکل اصلی اینجاست که جیرانی در نوشتن داستان خساست به خرج داده و آن قدری که باید به آن ارجح نداده است. داستانی به مانند این عنوان را می توان با صدها شکل پیچش داد و کشش و قوسی به وجود آورد که هوش مخاطب را از بین ببرد اما در عمل چنین چیزی انجام نشده اما به طور کلی فیلم به شدت خوش ساخت است. حکایت فیلم در اصل به شکلیست که بقیه بخش های آن باعث جبران بخش داستانی می شوند.

شخصیت پردازی فیلم را باید آنقدری تحسین کرد که حد ندارد. نقدهای دیگر می گفتند نقش ها اصلا خوب نیستند اما من آنها را تکذیب می کنم و با فرهاد اصلانی آغاز می کنم. فرهاد اصلانی بازیگر خیلی پرکاریست و آنقدر خوب بازی کرده که از بازی آن به شدت لذت خواهید برد. به نوعی نقشی دارد که تا حدی پیر است و یا میانسال است و به خوبی این را به

## بیدارزدگی در سینمای ایران!

هشدار! ببخشید حواسم نبود. نباید هشدار داد. پس باید گفت مؤده! مؤده! سینمای ایران دارد بیش از پیش بیدار می شود. بله دوستان عزیز. حقیقت دارد و البته اگر نمی گفتم هم به چشم معلوم بود. منتها چرا؟ چون این روزها آثاری می بینم که به خود می گویم دمشان گرم و خیلی مهیج هستند. اما از این بحث دور شویم. این را گفتم بدانید که نظرم به فیلم خواب زده ها خوب است. پس نظر اصلی ام و بحث مهم سر چیست؟ آقای جناب به ظاهر منتقد با خودت هستم. بله! با شمایی که نشسته ای و از هر فیلمی که می بینی هزاران هزار ایراد خواهی گرفت. بله با خود شما! به چه حقی اسم خود را گذاشته اید منتقد؟ عزیز من، برادر من، کار منتقد راهنمای نیست نه کوبیدن. درست است برخی فیلم ها حقتشان کوبش است به مانند سر به مهر اما دیگر چرا خواب زده ها؟! اصلا می فهمید چه می گوید؟ خواب زده ها بد بود؟ موضوع می دانید سر چیست؟ سر اینکه یک سری افراد به ظاهر منتقد آمده اند و نقدی بر فیلم خواب زده ها اثر جدید جیرانی نوشته اند و در آن از هر گوشه ی فیلم ایراد گرفته اند. وقتی نقد آنها را خواندم تصورم اینطور بود که فیلم کاملا افتتاحیه است اما هر چه باشد به خاطر اکبر عبدی هم که شده رفتم و آن را دیدم و پس از آن تنها کاری که کردم این بود که نقد آن دوستان که تازه معروف هم هستند را تکذیب کردم. آخر من مانده ام کجای فیلم ایراد داشت؟ آن قدر؟ در ادامه این مقاله نیز قصدم مروری بر بخش های اثر جدید جیرانی است.

داستان بر سر فیروز (فرهاد اصلانی) است. فیروز یک کارخانه دار است که این روزها قصد دارد پا در صنعت موزیک و سرمایه گذاری در آن بگذارد و در دنیای موزیک هم یک سر و سویی پیدا کند و در این راه با زنی به نام پیشی





# زندگی مشترک آقای محمودی و بانو

## سید روح الله حجازی

< کارگردان:

سید روح الله حجازی

< بازیگران:

حمید فرخ نژاد

ترانه علیدوستی

پیمان قاسم خانی

ترلان پروانه

هنگامه قاضیانی

اصلا سینمای ایران یعنی همین! جنگ مدرنیته با سنت. خودتان هم دیده اید. از فیلمی چون چهارچنگولی بگیرید تا آقا و خانم میم. همه اینها بارها در سینمای ما مطرح شده اند. بس نیست؟ بس نیست این همه حرف تکراری؟ اینگونه حرف ها را زیاد شنیده ایم. بس نیست؟ حداقل اگر بس نیست یک کششی به وجود آورید مخاطب سر بالا آورد و بگوید ایول. نه اینکه در حال نفرین باشد. یعنی تصور شما از فیلم یعنی همین؟ بی هماهنگی یکی دیگر از مهم ترین مشکلات آن است. صحنه آخر فیلم یک صحنه از گریه ی علیدوستی است و پس از آن هم به یک دستشویی منتقل می شویم که فرخ نژاد می خواهد سیگار بکشد اما کبریت کار نمی کند. بدترین پایان برای فیلمی این چنینی! می توانست بهترین باشد در صورتی که حداقل دیگر بخش های خود را تکمیل کرده بود اما متأسفانه چنین نشد.

در آخر یک چیز را بگویم. در طول زندگی ام دو بار نقد کوتاه نوشتم که اولین آنها مال اوایل کار است که خیلی کوتاه است پس آن را کنار بیاورید. اما وقتی کارم را یاد گرفتم نقدهایی که نوشته ام طولانی و خوب بوده اند اما فیلمی این چنینی واقعا حرفی برای گفتن نداشت. از ابتدای مقاله تا اینجا کار حاصل سه روز فکر بنده بود که چه بنویسم در وصف یک صفحه سفید خالی که تنها یک نقطه سیاه روی آن وجود دارد. این بهترین توصیف برای این فیلم است. فیلم بدی نیست اما چیزی هم ندارد که بگویم حتما ببینید. دلانان برای فرخ نژاد، قاضیانی، علیدوستی و قاسمخانی تنگ شده؟ این فیلم را ببینید! اما اگر تنگ نشده به شما بگویم این فیلم مخصوص شما نیست. پس به هیچ وجه سمت آن نروید...

می چرخند؟ این جمله من باعث نشود فکر کنید تیم بازیگری بد است. اتفاقا بازیگران خیلی خوب هستند منتها ایراداتی دارند. فرخ نژاد سرحال نیست. نمیدانم چرا اما آن شور و شوق گذشته را ندارد. قاسم خانی هم که در صحنه های کوتاهی حضور دارد اما پر قدرت و ای کاش نقش بیشتری داشت. در این میان دو شخصیتی که تاکید خیلی زیادی روی آنها می شود - چه با نشان دادن آنها، چه با تعریف از آنها از طرف کس دیگری - هنگامه قاضیانی و ترانه علیدوستی هستند. این دو را می توان رقیب های اصلی هم در این فیلم برشمرد. در ابتدا فکر می کنید قاضیانی خشک بازی می کند اما نظراتان را عوض کنید که بهترین نقش را به او داده اند. وی آرام بازی کرده اما شاهکار کرده است! همان سکوتش به صد برابر سیگار کشیدن های فرخ نژاد یا داد و بیداد های علیدوستی می ارزد. اما مشکل اصلی فیلم در این بخش اینست که خود فیلم به این بخش ضربه زده است. نقش همه خوب - الا همان چند مورد که اشاره شد - اما فضا و بستر فیلم در زمان کمی گنجدیده و محتوای کم فیلم باعث کم رنگ شدن همه بازیگرها شده است؛ یعنی به نوعی بی مفهومی و بی محتوا بودن فیلم لطمه بزرگی بر بخش شخصیت پردازی فیلم زده است. روح الله حجازی تازه اولین فیلمش را ساخته که امیدوار بودن به آن کار خوبی می تواند باشد اما بگذارید یک نکته را روشن کنم. وقتی نام وی و فیلمش را شنیدم گفتم حتما فیلمی خوب و عالی بوده که وی در حال تلاش برای ساختش است اما هنوز نتوانسته آن را اکران کند. فیلم وی نه خوب است و نه بد. به شدت تکراریست و همه جا گفته شده است.

حسن اصلی اینگونه فیلم ها اینست که کم خرج هستند؛ چون فقط پنج بازیگر یا حتی سه بازیگر دارند و کم خرج هستند و سعی ندارند کاری کنند که مخاطب به خود بگوید فیلم شلوغ و مهیجست. حتی بیرون از یک خانه هم نمی روند. شاید حال زندگی آقا و خانم میم به بیرون خانه می رفتند اما در اکثریت مواقع همه چیز در یک لوکیشن به سر می برد. اما حال داستان چگونه است؟ من داستان این فیلم را با صدتای فیلمی چون زندگی آقا و خانم میم عوض نمی کنم چون اهل لوس بازی نیست. در آقا و خانم میم داستان خیلی بیش از حد لوس بود. حتما دلیل می خواهید؟ خب خیلی سعی داشتند به داستان پر و بال دهند اما خیلی بیش از حد پیچیده اش کرده بودند و پر از نامفهومی بود. اما در این فیلم ماجرا فرق می کند. اصلا سعی نکرده اند که پا را فراتر بگذارند و بیشتر سعی کرده اند که یک تم ساده و روان را در فیلم پدید آورند. اما این سادگی باز هم تاوان می دهد. زیرا بیش از اندازه ساده است. باید گفت که اکثریت بخش های فیلم هیچگونه پیچیدگی ای ندارند و یک روایت ساده از یک داستان صاف و یک دست که قابل پیشبینی است را به نمایش می گذارد. داستان در این خلاصه می شود ساناز و شوهرش با هم مشکل دارند که از سر پنهان کاری های ساناز است. در انتهای فیلم وی می فهمد که ساناز می خواهد از کشور برود اما کجا؟ تا آخر فیلم نه من، نه شما و نه حتی خود کارگردان نمی فهمد! یعنی هیچکس نمی فهمد زیرا خواسته فیلم است! فیلم خودش می خواهد نفهمید زیرا می خواهد برایتان نقطه ای کور در داستان پدید آورد. قبول اما حداقل توانایی این را داشتید تکلیف شخصیت ها را مشخص کنید؛ یعنی همه شخصیت ها روی هوا

زندگی مشترک!؟

باز هم فیلمی آمد که بارها و بارها مبحث های متفاوتی از این شکل را شاهد بوده ایم. من واقعا مانده ام که چرا سینماگران این مملکت اینقدر روی قضیه ی تفاوت نسل رژه می روند. چرا اینقدر برایشان مهم است که زن امروزی بهتر است یا زن دیروزی یا شخصی بین این دو؟ در آخر هم به همه نشان می دهند که زن امروزی و دیروزی تا حدی با هم برابر هستند. هیچ تفاوتی با هم ندارند. اینگونه فیلم ها مانند گچ هستند. گچ هر از گاهی وقتی تمام شد با یک رنگ جدید تر می توان آن را جایگزین کرد و یک گچ جدید آورد منتها با رنگی دیگر! اینگونه فیلم ها هم همینطور. تنها مقصودشان این است که یک موضوع را صدها بار تکرار کنند منتها در قالب و رنگ و روی جدیدی. مثالی برای این فیلم، می توان زندگی آقا و خانم میم نام برد. در آنجا هم همین بحث را می کردند منتها یک نکته وجود دارد. بنده حاضرم صدها ایراد از زندگی آقا و خانم میم بگیرم و در عوض فیلمی به مانند زندگی مشترک آقای محمودی و بانو را بیشتر تحویل بگیرم. می دانید چرا؟ این همان بحثیست که قرار است در ادامه به آن بپردازم. داستان در مورد زندگی آقای محمودی (حمید فرخ نژاد) و همسرش (هنگامه قاضیانی) است. روزی ناگهان ساناز (ترانه علیدوستی)، دختر خواهر محدثه (همان همسر آقای محمودی) و شوهر صیغه ای وی (پیمان قاسم خانی) به خانه آنها می آیند. هدف اصلیشان هم اینست که به درخواست آنها می خواهند خانه آنها را تا حدی عوض کرده و تا حدی معماری و دکوراسیون آن را تغییر دهند. اما همین که پایشان را در آنجا می گذارند به خاطر رفتار عجیبشان کل خانواده محمودی را به هم می ریزند.





# BOX

نیما نصراللهی

January 23-25, 2015

## OFFICE

#	TITLE	WEEKEND	LOCATIONS	AVG.	TOTAL	WKS.	DIST.
1	American Sniper	\$64,628,304 -28%	3,705	150 \$17,444	\$200,400,417	5	Warner Bros.
2	The Boy Next Door	\$14,910,105 --	2,602	-- \$5,730	\$14,910,105	1	Universal
3	Paddington	\$12,266,287 -35%	3,355	52 \$3,656	\$39,937,717	2	Weinstein / Dimension
4	The Wedding Ringer	\$11,309,381 -45%	3,003	0 \$3,766	\$39,385,881	2	Sony / Screen Gems
5	Taken 3	\$7,412,597 -50%	2,909	-685 \$2,548	\$75,863,651	3	Fox
6	The Imitation Game	\$6,946,076 2%	2,025	414 \$3,430	\$60,452,357	9	Weinstein Company
7	Strange Magic	\$5,504,441 --	3,020	-- \$1,823	\$5,504,441	1	Disney
8	Selma	\$5,418,572 -38%	2,046	-189 \$2,648	\$39,138,346	5	Paramount
9	Mortdecai	\$4,200,586 --	2,648	-- \$1,586	\$4,200,586	1	Lionsgate
10	Into the Woods	\$3,894,471 -43%	2,270	-488 \$1,711	\$121,493,132	5	Disney

امپراطوری "تک تیر انداز آمریکایی" ساخته "کلینت ایست وود" در صدر جدول باکس آفیس پس از پنج هفته، باعث شد فیلم تازه اکران شده "پسر همسایه" در رده دوم قرار گیرد. فروش آخر هفته "تک تیر انداز آمریکایی" ۶۴ میلیون دلار و فروش کلی آن نیز ۲۰۰ میلیون دلار می باشد. از بازیگران این فیلم می توان به بردلی کوپر و سینا میلر اشاره کرد. فیلم "پسر همسایه" با بازی "جینیفر لופز" و "ایان کارمن" به کارگردانی "راب کوهن" کار خود را در سینماها با فروش ۱۵ میلیون دلار آغاز کرد. فیلم "پدینکتون" به کارگردانی "پل کینگ" و بازی "بن ویشاو" و "نینکول کیدمن" فروش ۱۲ میلیون دلاری خود را در دومین هفته اکران تجربه می کند. فروش کلی این عنوان ۴۰ میلیون دلار می باشد. در رده چهارم فیلم "سخنران عروس" با فروش ۱۱ میلیون دلار قرار دارد. فروش کلی این عنوان پس از دو هفته ۴۰ میلیون دلار است. کارگردان این عنوان "جرمی کارلیک" است و از بازیگران میتوان به "کوپن هارت" و "جاش گاد" اشاره کرد. قسمت سوم فیلم "ربوده شده" با بازی "لیام نیسون"، "مگی گریس" و "فورست وایتکر" به کارگردانی "اولیور مکاتون" با فروش ۷ میلیون دلار و فروش کلی ۷۶ میلیون دلار پس از گذر سه هفته از اکران در رده پنجم قرار دارد. آخرین فیلم بازیگر آینده دار سینما، "بندکیت کامبراج" تحت عنوان "بازی تقلیدی" به کارگردانی "مورتن تیلدام" و بازی "کایرا نایتلی" با فروش ۶.۹ میلیون دلار خود در رده ششم قرار دارد. فروش کلی آن نیز پس از نه هفته ۶۰ میلیون دلار است. انیمیشن تازه اکران شده "موسیقی عجیب" به کارگردانی "کری رایداستورم" و صداپیشگی "آلان کامینگ" و "الیزا کلی" با فروش ۵.۵ میلیون دلار در رده هفتم قرار دارد. در رده هشتم فیلم موفق "سلما" به کارگردانی "آوا داورنی" و بازی "دیوید ایلوو"، "تام ویلیکسون" و "تیم روٹ" قرار دارد. فروش آخر هفته این عنوان ۵ میلیون دلار و فروش کلی آن پس پنج هفته، ۴۰ میلیون دلار است. در رده نهم آخرین عنوان جانی دپ یعنی "مردکای" قرار دارد. کارگردان این عنوان "دیوید کوئپ" و از دیگر بازیگران نیز می توان به "ایوان مکگریگر" و "پل بتنی" اشاره کرد. فروش آخر هفته این عنوان تازه اکران شده ۴ میلیون دلار است. فیلم "به سوی جنگل" به کارگردانی راب مارشال و بازی ستارگانی چون مریل استریپ، امیلی بلانت، جانی دپ و کریس پاین با فروش ۳.۸ میلیون دلار و فروش کلی ۱۲۱ میلیون دلار پس از گذشت پنج هفته از اکران، در رده دهم و آخر قرار دارد.



# معرفی کتاب

در سال های اخیر با وجود افزایش دسترسی به اینترنت، توجه به فیلم به عنوان یک سرگرمی محبوب و لذت بخش دو چندان شده و این حوزه از هنر پیش از پیش مطرح شده و مقبولیت یافته است.

سیل سریال ها و فیلم ها از سایت های مختلف بر سر مخاطبین هجوم آورده و در این میان نقد فیلم هم رونق گرفته به صورتی که خواندن یکی دو نقد از یک فیلم و توجه به رتبه ی جهانی آن، قبل از تماشای فیلم ها به یک امر عادی بدل شده است.

سخن کوتاه، خیلی ها علاقه به نوشتن نقد دارند، خیلی ها دوست دارند از اصطلاحات مخصوص سینما سر در بیاورند و خود در این حوزه صاحب نظر شوند. خواندن کتاب های خوب و فراوانی که در این باره وجود دارد کمک شایانی به این دوستان می کند.

ذکر این نکته هم لازم است که خواندن مقالات و یادداشت ها در نت و یا مجلات، بد نیست اما خواندن یک کتاب نظام مند که نویسنده آن گاهی سال ها تحقیق و تفحص کرده است می تواند بسیار روشنگرتر و سودمندتر باشد. به این منظور از این شماره به بعد یک بخش به مجله اضافه می شود که در آن هر بار چند کتاب مفید در زمینه فیلم و سینما به علاقه مندان معرفی می شود. با این امید که فهم همه ی ما با دانستن بیشتر از آفت سلیقه ای بودن نظراتمان و تفسیر به رای مان بکاهد.

در این مقاله دو کتاب به شما معرفی می شود که به جرات می توان گفت کامل ترین و مرجع ترین کتاب های حال حاضر در مورد سینما به شمار می آیند که به زبان فارسی ترجمه شده و در بازار موجود هستند.

کتاب هنر سینما، الفبای سینما را برای شما تشریح می کند و خود پیش نیازی است برای خواندن کتاب بعدی که معرفی می شود با نام "تاریخ سینما" از نویسندگان همین کتاب.

کتاب با معرفی عوامل فنی در سینما شروع می شود و بعد از توضیح کامل و جامع از آن به بحث پیرامون فرم فیلم و مفهوم آن و انواعش می پردازد. روایت و اصول ساختاری آن بخش بعدی کتاب را تشکیل می دهد و بعد از آوردن چند مثال که ما را با سینمای روایی به بهترین وجه آشنا می کنند، سیستم های غیر روایی که تا به حال شناخته شده اند نیز با مثال های مشخص برای هر کدام به ما معرفی می شوند.

در بخش بعدی ما با عناصر تاثیر گذار در سبک فیلم آشنا می شویم. میزانشن، نما، تدوین و صدا از جمله مواردی هستند که در این بخش به آنها اشاره شده و تاریخچه ای مفصل از به وجود آمدنشان و تغییراتشان در طی زمان تا به امروز مورد بحث قرار می گیرد.

با آموختن مواردی که ذکر شد حالا شما آماده هستید تا یک فیلم را نقد کنید! نمونه هایی از بهترین و جامع ترین نقدهای ممکن فیلم در بخش بعدی آورده شده تا شما با خواندن آنها نحوه ی مطالعه ی دقیق یک فیلم را بیاموزید. بخش پایانی کتاب نیز به تاریخ سینما از ابتدا تا اواسط دهه ی نود می پردازد که البته دستمایه ای است برای کتاب بعدی که در ادامه معرفی می شود.

کتاب تاریخ سینما قطور به حق بهترین و کامل ترین کتاب تاریخ سینما است؛ اگر نه در جهان، حداقل در بین کتاب هایی که در ایران به حوزه ی سینما نوشته و یا ترجمه شده اند. در اکثر کتاب هایی که در مورد تاریخ سینما نوشته شده، اسم این کتاب به عنوان یک منبع معتبر آورده شده و به بخش ها یا مواردی از آن ارجاع داده شده است.

این کتاب همانطور که از نامش پیداست، تاریخ یک قرن و اندی سینما را متعمق نظر قرار می دهد اما فرقی با دیگر کتاب های نوشته شده در این حوزه آن است که بسیار جامع و عمیق و بسیار مصداقی با تاریخ سینما برخورد نموده و سیر این هنر را در چند کشور پیشروی این صنعت دنبال کرده است.

سیر تحول سینما در ابتدا، قبل، حین و بعد از جنگ های جهانی تا امروز و پیش بینی های جهانی شدن آن در فردها، بخش های جذابی هستند که در این کتاب به نحو احسن مورد بررسی قرار می گیرند و خواننده ی خود را به سلاح علم و تجربه مجهز می کنند.

البته توجه داشته باشید که این کتاب ها باید به همین ترتیب ذکر شده خوانده شوند تا نهایت تاثیرگذاری خود را در علم شما داشته باشند؛ چرا که در کتاب دوم به کرات به کتاب اول اشاره شده و در ضمن موضوعات آن به فرض اینکه شما کتاب اول را خوانده اید مطرح می شوند، می توان در یک جمله این کتاب ها را اینگونه معرفی کرد که اولی در مورد چیستی و چگونگی ساخته شدن یک فیلم و دومی در مورد تصور هنر سینماست.

سینما یک زبان بصری است که داستان هایی را در قالب تصاویر متحرک بیان می کند. تصاویر متحرک، تاثیر کاملا متفاوتی نسبت به زمانی که ثابت هستند، دارند. هنر سینمایی، در هم آمیختن قواعد و ابزار است تا یک تجربه حسی قدرتمند ایجاد شود.

هنر سینمایی چیست؟

هنرمندان مدتها پیش از اختراع دوربین، در مورد هنر سینمایی بحث می کردند. نشان دادن عناصر حرکت و زمان در یک تصویر ثابت امری چالش برانگیز است اما برخی تلاش های اولیه در نقاشی های غار در "آتامیرا" دیده شده که حیواناتی را به تصویر می کشند که چندین پا دارند. هنرمند در این تصاویر سعی داشته تا حرکت و دویدن را به نمایش بگذارد.

در اواخر قرن نوزدهم، دوربین فیلمبرداری به تصویر گران اجازه داد تا از حرکت و زمان واقعی استفاده کنند. پیشگامان اولیه هنر سینمایی گروهی از فیلمسازان روسی بودند. مشهورترین آنها "سرگی آیزنشتاین" بود. این فیلمسازان اولیه باور داشتند که عنصر سینمایی جدید موتاژ یا همانطور که امروز نامیده می شود، تدوین است. تدوین برای اولین بار به این معنا بود که یک تصویر ساز بر روی مدت زمانی که بیننده به تصویر نگاه می کرد، حرکت واقعی تصویر و قابلیت تدوین چندین نمای دوربین با هم کنترل داشت.

تدوین ترتیب تصاویر روی پرده ابزاری بسیار ارزشمند در کنترل تمام تجربه بصری، برانگیختن حالت و دستکاری تفسیر تماشاچی تشخیص داده شد. در یک آزمایش مشهور که توسط یک فیلمساز روسی دیگر به نام "لو کولشوف" انجام شد، نماهای نزدیک چهره بی احساس یک مرد در کنار سه تصویر کاملا بی ربط دیگر قرار گرفت: یک کاسه سوپ، کودکی در تابوت و زنی جذاب سوار بر کالسکه.

نمای نزدیک مرد همیشه در بی احساسی یکسان بود اما تفسیر احساس مرد توسط تماشاچی هر بار متفاوت بود. بسته به اینکه به چه چیزی نگاه می کرد، تماشاچیان احساس گرسنگی برای سوپ، سوگواری برای کودک در تابوت و آرزوی داشتن زن سوار بر کالسکه را درک می کردند. این کشف رویدادی انقلابی در هنر سینمایی بود.

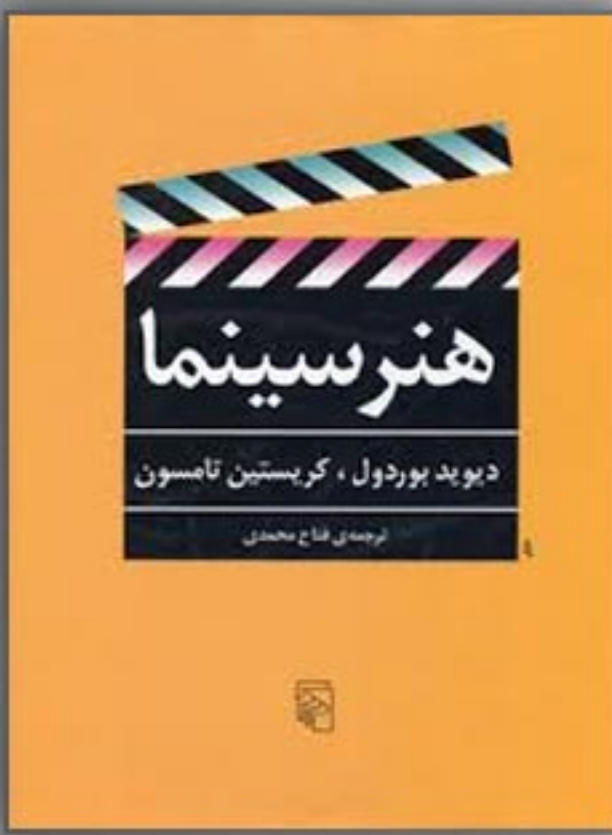
یک جنبه مهم دیگر هنر سینمایی حرکت دوربین است که زاویه دید تماشاچی را کنترل می کند. دوربین می تواند به موضوع نزدیک یا از آن دور شود. بالا برود یا پایین بیاید. به طرف چپ یا راست رفته یا دور آن بچرخد. از لحاظ روانشناسی هر نوع حرکت دوربین با چیزی متفاوت در تماشاچی ارتباط برقرار می کند. برای مثال آلفرد هیچکاک حس می کرد نزدیک کردن دوربین به موضوع، قدرت بیان داستان را افزایش می دهد. هنر سینمایی یک نیروی قدرتمند در دنیای هنر، بیانی است که داستان گویان را به ابزاری بسیار پیشرفته برای زنده کردن روایت داستان خود مجهز کرده است. اگر تصویری ارزش هزار کلمه را داشته باشد، به طور حتم فیلم ارزش میلیون ها کلمه را دارد.

## هنر سینما

نویسنده:  
بروس بلاک (Bruce Block)

مترجم: داود آجرلو

میلاد حاتمی



هنر سینما

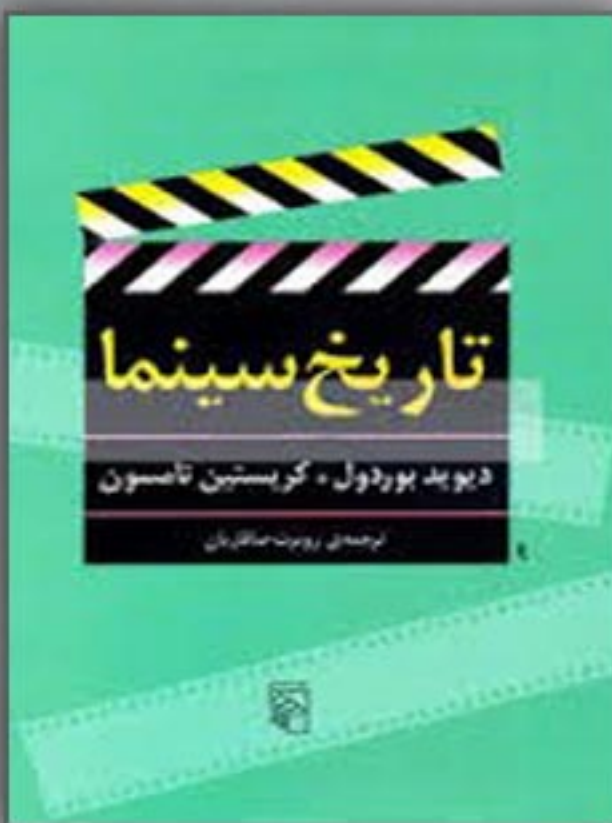
نویسنده:

دیوید بردول،

کریستین تامسون

مترجم: فتاح محمدی

نشر مرکز



تاریخ سینما

نویسنده:

دیوید بردول،

کریستین تامسون

مترجم: روبرت صافاریان

نشر مرکز



میلاد حاتمی

# جدایی نادر از سیمین پیوند اصغر و اسکار



برای اولین بار در تاریخ سینمای ایران، فیلم جدایی نادر از سیمین، ساخته اصغر فرهادی برنده معتبرترین جایزه ی سینمایی جهان، یعنی اسکار شد. (قبلا فیلم بچه های آسمان مجید مجیدی تا این مرحله رسیده بود اما برنده جایزه نشده بود) بخاطر حواشی اکران فیلم و نوع نگاه فیلم به بافت خانواده ایرانی و کاراکتر خود فرهادی و سخنان و جانب گیری های سیاسی وی وقتی فیلم به عنوان نماینده ایران در اسکار کاندید شد، برخی اهالی سینما این تصور را در اذهان عمومی رواج دادند که اسکار احتمالی فیلم (که حالا یقین شده)، یک باج سیاسیست!

از این سخن این امر مستفاد می شود که دوستان، رجحان و برتری برای فیلم قائل نیستند و آن را شایسته برنده شدن این جایزه نمی دانند! جواب قریب به اتفاق اکثر آنها هم این بود که فیلم های بهتری هم در کشور تولید شده که به این توفیقات دست نیافته اند. لذا نگاه بدبینانه ای به موفقیت های فیلم داشتند و حتی آن را محکوم به بد نمایی خانواده ایرانی و از آن به عنوان فیلمی ضد فرهنگ نام می بردند.

فیلم جدایی نادر از سیمین در اسکار ۲۰۱۲، در دو رشته بهترین فیلمنامه غیر اقتباسی (اورجینال) و بهترین فیلم غیر انگلیسی زبان (خارجی)، کاندید بود که از این میان برنده اسکار بهترین فیلم غیر انگلیسی زبان شد (اسکار بهترین فیلمنامه غیر اقتباسی را وودی آلن برای فیلم نیمه شب در پاریس دریافت کرد).

همچنین برنده پنج سیمرغ بلورین از جشنواره فجر، چهار جایزه از جشن خانه سینما، در رقابتهای ملی و همچنین سه جایزه از جشنواره برلین، جایزه بهترین فیلم خارجی جشنواره گلدن گلوب و در کل حدود پنجاه جایزه بین المللی که به اهم آنها اشاره شد.

این مقاله کوششیست در پی تحلیل و توجیه موفقیت های فیلم، با حفظ احترام برای هر نوع تفکر و باور در این باب.





## اسکار

جایزه ای که هر ساله توسط آکادمی علوم و هنرهای تصاویر متحرک به برندگان رشته های مختلف اهدا میشود اسکار نام دارد.

این بزرگترین آرزوی هر سینماگر، از بریتانیم آب طلا شده بر روی یک پایه فلزی ساخته شده و ارتفاعی معادل سی و چهار سانتی متر و وزنی نزدیک به چهار کیلو دارد. این تندیس، شوالیه ای را نشان می دهد که شمشیری در دست گرفته و بر روی یک حلقه فیلم ایستاده و پنج حوزه فیلم را نشان می دهد که هر کدام نشانه گر بخش های اصلی آکادمی (بازیگر، نویسند، کارگردان، تهیه کننده، متخصص فنی) هستند. ساخت این مجسمه حدود چهارصد دلار هزینه می برد و فروش آن (البته از ۱۹۵۰) غیر قانونی است! برد این جایزه به خاطر عواید بعدی که متوجه برندگان آن می شود حائز اهمیت است.

جشنواره اسکار مهمترین رویداد سینماییست و در میان فستیوال های دیگر چون گلدن گلوب، کن، ونیز، برلین، بقنا ... از همه مشهورتر و حائز اهمیت تر است.

روایت ها و داستان های زیادی در حواشی آن رخ داده که توضیح و تفسیر آنها خود می تواند تشکیل چندین مجلد کتاب بدهد اما همین توضیح بسنده می کند که این جایزه آرزوی بزرگترین و نام آورترین سینماگران جهان است (که گاه خود این جایزه این آوازه را برای آنان به ارمغان آورده) و هر ساله آنان را ترغیب به تلاش و رقابت می نماید و چه نام ها و چه فیلم های بزرگی که علی رغم بزرگی و جهانی بودنشان این جایزه را به دست نیاورده اند. این توضیحات یادآوری شد تا ما متوجه کار شاق و با ارزش اصغر فرهادی و افتخار به دست آمده برای کشورمان باشیم.

چرا از میان این همه فیلم که بسیاری از آنها شاید از جدایی برای ما جذاب تر باشند، این فیلم به چنین مرتبه ای نائل می شود به نظر بنده، دارای چند وجه متفاوت است که در ادامه، اهم آنها را بیان می شود.

## روایت

یک خصیصه که فیلم را از دیگر فیلم های وطنی متفاوت می کند، نوع روایت داستان فیلم است. ما در اغلب فیلمهای ایرانی یک نوع قدیمی و فرمول مانند از تعریف و شخصیت پردازی را شاهد هستیم یا آنقدر پیرنگ داستان پر رنگ و یا تکراری است که به راحتی قابل حدس زدن است که این خصیصه به شدت جذابیت فیلم را کاهش می دهد یا آنقدر دارای پیچش های بی خود و نا لازم است که فیلم را غیر قابل فهم می کند یا اصلا فیلم از دست کارگردان خارج شده و بی سر و ته می شود و در پایان عقیم می ماند و در گفتن حرف و پیام خود الکن است.

مورد دیگر قابل ذکر در اینجا رغبت فیلمسازان میهنی به ساخت آثار عام پسند و پول ساز است که در کشور ما این نوع خصایص در حیطه ژانر کمدی جای گرفته است. که البته نیت ساخت فیلم عام پسند است اما نتیجه عملا متفاوت از آب در می آید، فیلم یا تقلید و دوباره سازی فیلمهای خارجی است یا سوژه های نخ نما که از فرط تکرار فاقد جذابیتهای لازم است.

حالا در میان این بلبشو، فرهادی سوژه ای کاملا ایرانی را پرورش می دهد! علاقه مندان سینما واقفند که در کشور ما به علت محدودیت در تصویرسازی و همچنین استفاده از خیلی از سوژه ها، نوشتن یک فیلمنامه و متعاقبا ساخت یک فیلم چقدر می تواند مشکل باشد، حال کمبود تجهیزات و سرمایه و از این قبیل مشکلات به کنار.

نوع پرداخت و عرضه روایت در تاریخ بارها تغییر یافته است؛ جنبش ها یا نوآوری ها، سلاقی مختلف، فرهنگ های متفاوت جوامع، حتی جنگهای جهانی و مهاجور ماندن برخی کشورها همه در این امر دخیل بودند اما همیشه ترازو و الگو و قالبی برای مقایسه و تمیز سره از ناسره وجود داشته است. امروزه دیگر روایت های سطحی خریدار ندارند، انسانها دوست دارند در فیلم غرق شوند، به آدرس های داده شده فیلم ارجاع کنند، پیام و حرف فیلم را جستجو کنند و از کشف آن لذت ببرند.

فیلم در وهله اول یک سرگرمیست. پس باید توام با لذت باشد. روزگاری مردم از دیدن چهره بازیگر محبوبشان غرق شغف میشدند، روزگاری دیدن جلوه های ویژه داستان های تخیلی آنها را به وجد می آورد. حالا هم مد داستانها و روایتهای فلسفی و فکورهانه است که فیلم فرهادی به نظر من این خصیصه را دارد.

به غیر از پیرنگ اصلی فیلم که مشکلات یک زوج و فراز و فرودهای آنها را تا طلاق بررسی می کند، زندگی یک زوج فقیر و مصائب آنان را نیز وارد داستان می کند و با حذف به قرینه ما را به یک مقایسه اجمالی دو ساختار غالب خانواده ای حال حاضر کشورمان سوق میدهد. از طرف دیگر کشمکش فکری دختر خانواده که در این سن والدین او را حائز این قدرت میبینند که دست او را در انتخابی که دنیای او را تغییر میدهد باز میگذارند!

رفتار و کنش های معلم دختر، سکنات، سکوت ناگهانی پدر بزرگ خانواده، شعارهای مرد خانواده که همیشه به صورت تئوریک بوده و در جایی از زندگی بالاخره به بوته آزمایش عملی نهاده می شوند و به طور کلی تمام کنش های نقش های اصلی تا خورده نقش هایی چون قاضی فیلم و یا مادر بزرگ مادری دختر، خوب از آب درآمده، به بیانی دیگر خورده پیرنگ ها همه به جا و به اندازه هستند. حتی می توان گفت که اگر فیلم را به چند اپیزود تقسیم کنیم میتوان هر سه نوع ساخت روایت را در آن مشاهده کرد.

پیرنگ اصلی که بیان شد، به خورده پیرنگ ها هم که اشاره شد اما می توان پایان باز برتولت برشتی فیلم و اینکه فیلم از همانجایی که شروع می شود پایان می یابد، بدون اینکه جوابی به گره اولیه و اصلی فیلم بدهد را به ضد پیرنگ تعبیر کرد.

فیلم با پرسشی آغاز می شود که در پایان هنوز پا برجاست، فقط مشکلات اتفاقی که برای خانواده پیش می آید آن را به تعویق می اندازد.

خصیصه دیگر فیلم نوع روایت تصویری آن است، به گونه ای که در جایی دوربین دانای کل است، در جایی بیننده و گاهی نیز تک تک نقش های داستان!

نکته جالب دیگر که در سراسر فیلم جریان دارد حس پویای غافل گیری آن است، به صورتی که کلیشه در روایت نیست و ما نمی توانیم حادثه ها را پیش بینی کنیم؛ به طور مثال وقتی مرد بازداشت می شود و زن به کمک او می شتابد، در کنار او قرار می گیرد، مبارزه می کند، خودش را به مرد ثابت می کند، از آن طرف تغییر رویه پدر و زبان نافذ نگاهش، اصرارهای دختر، مشکلات پیش آمده از نبود زن، همه بستر را برای بازگشت زن هموار می کند و به طور معمول ما انتظار بازگشت او را داریم اما او به طور باورپذیری بر نمیگردد! در طول فیلم متوجه شخصیت غیر شعاری مرد می گردیم و به طور مثال از سکناس پمپ بنزین و سکناس پزشک قانونی کاملا با روحیه او آشنا می شویم، به حدی که او را درک کنیم، با او همزاد پنداری کنیم و فیلم اقناعمان کند.

در قرن جدید آغاز شده، انسان جهانی شده عصر ارتباطات به محبت تکنولوژی با دنیای پیرامون خود به خوبی آشناست مسائل را بهتر می بیند و درک می کند. دیگر سرگرمی های زیادی دارد و مجبور نیست هر چه به خوردش می دهند را قبول کند. او فهم است، سرش کلاه نمی رود، خودش معیار است...

حال ما می خواهیم برای این انسان فیلم بسازیم، داستان بگوئیم، حرف بزیم، پس باید حواسمان به محصولی که می خواهیم عرضه کنیم باشد. در این مقوله نباید به شعور بیننده توهین شود، معلوم است که با این همه پیشرفت و گسترش دسترسی افراد به انواع فیلم آسان شده، او ناخودآگاه در مقام مقایسه بر می آید. در اینجا بحث بازار ملی و غرور ملی پیش کشیده می شود، چرا در کشور ما سینما رنگ صنعت به خود نگیرد؟ کشوری که روزگاری بزرگترین شعرا و داستان سرایان را به خود دیده، امروزه باید نمونه ای برای دفاع از خود در حرکتی همه گیر و جهانی داشته باشد.



## بازیگری

در ورطه بازیگری و نقش آفرینی اصطلاحی به نام برون فکنی وجود دارد. همانطور که از معنی کلمه مستفاد میشود، اشاره دارد به نمایندگان نقش و بروز احساسات کاراکتر محوله فیلم به بازیگر.

در اجرای یک نقش موارد زیادی دخیلند؛ از مهمترین آنها فرهنگ جامعه ی بیننده نقش است چرا که وقتی یک بیننده آن نقش را می بیند با آن همزاد پنداری کند و فیلم به چشمش واقع بینانه و باور پذیر بیاید. از این روست که بعضی بازیگران معروف یک کشور وقتی در حوزه جهانی دیده و نقد می شوند از سکه میفتند که عکس این معادله نیز در بعضی مواقع صادق است.

هر نقشی، ریزه کاری های خود را دارد که توسط بازیگر نقش اجرا می گردد و کاراکتر می داند که باید آنها را لحاظ کند و تماشاگر از او چه انتظاری دارد؛ مثلا ما از کاراکتر یک فرد معتاد، انتظار داریم که دائما سیگار بکشد و یا دارای ظاهری مشخص باشد که در اکثر فیلم ها برای وضوح و تاکید در این امر زیاده روی نیز می کنند.

همینطور شخصیت اصلی بازیگر نیز در انتظار تماشاگر نقش دارد؛ مثلا اگر در فیلم ما از یک ورزشکار نامی رزمی استفاده کردیم بیننده منتظر است صحنه های زد و خوردی را در فیلم مشاهده کند یا اگر بازیگری نقشی به یاد ماندنی ایفا کرد همه بازی های او از آن پس با آن نقش مقایسه می شوند و یا اگر نقشی را تکرار کرد دیگر برجسب دار می شود و برای هر نقش مشابه دیگری به کار گرفته می شود.

ظاهر نیز مهم است. ما از یک فرد نحیف و لاغر در یک فیلم انتظار بزن بهادری نداریم. از این روست که یک بازیگر برای بیننده چشم آشنا می شود و مورد انتظار قرار می گیرد. در یک فیلم اگر در یک کلانتری عده ای مظنون از دید دوربین نشان داده شوند و ما بازیگر شناخته شده ای را در آن اثنا ببینیم سریعاً متوجه می شویم که او در فیلم باید نقشی داشته باشد و حتما مثرم ثمر است.

خوشبختانه برای منتقد غربی، چهره های بازیگران ما نا آشناست و البته بازی ها هم در حد قابل قبولی است.

بازی شهاب حسینی، بازی بکر و جهانی در این فیلم است و شبیه هیچ یک از نمونه های جهانی نیست! البته فیلمنامه نیز در این مورد به او کمک می کند؛ به طور مثال سکانس های مدرسه، آنجا که معلم دختر را دروغگو می داند و از او می خواهد برای اثبات مدعایش دست روی قرآن بگذارد، معلم در نهایت قسم یاد می کند و او در اوج عصبانیت با این کار آرام می شود و بدون هیچ سخنی معرکه را ترک می کند. کل این قسمت برای بیننده و منتقد غربی غریب است. اما چون او بدون پیش داوری قبلی و با علم به اینکه دارد یک فیلم از یک فرهنگ متفاوت با چیزی که می شناسد می بیند سعی به درک آن می کند و در نهایت باورش می کند. پس از این مرحله، بازی را حلاجی می کند و آن را با نمونه های معروف موجود که به عنوان مرجع می شناسد مقایسه می کند و آن را بکر و بدیع می یابد. ایدئولوژی و جهانی که در فیلم است برای او تازگی دارد. برایش جالب است. با این نوع زندگی و بینش آشنا نیست. با خود می اندیشد که چنین جایی و چنین باورهایی و مردمی وجود دارند! جذابیت این کشف و آشنائیش با این جهان مثل کشف آواتار و جنگ ستارگان دل پذیر است! گویا فرهادی هم به این گونه نگاهها توجه داشته و از قبل این را می دانسته که فیلمش کجاها دیده و نقد می شود. از سکانس های این چینی در پایان فیلم، در خانه حسینی و در دادگاه نیز استفاده شده است.

نمونه گفته شده برای بازی شهاب حسینی در مورد معادی و ساره بیات نیز صادق است. حتی بازی لیلا حاتمی هم خوب است، هرچند که شاید برای من و شما بازی او در نقش زنی همیشه آرام و غمگین کلیشه ای به نظر برسد اما منتقد غربی این را نمی داند، به مجموع بازی ها نگاه می کند و آنها را قابل قبول میابد.

## رقیب ها

فیلم در بخش اسکار فیلمهای خارجی زبان با فیلمهای زیر رقیب بود:  
**کله شق (Bullhead):** ساخته مایکل آر راسکم از بلژیک  
**موسیو لازار (Monsieur Lazhar):** ساخته فیلیپه فالاردیو از کانادا  
**پی نوشت (Footnote):** ساخته جوزف سدر از رژیم صهیونیستی  
**در تاریکی (In Darkness):** ساخته آنی بژکا هولاند از لهستان

کله شق، اولین فیلم بلند آر راسکم است و تا همینجا هم که بالا آمده و جزو کاندیداهای اصلی شده است، بیشترین افتخار برای او به حساب می آید. موسیو لازار نیز با اینکه چند جایزه از فستیوال هایی چون تورنتو و لوکارنو برده اما در اندازه های جدایی نادر از سیمین خوش ساخت نیست و مورد دیگر اینکه فیلم هایی با دست مایه کمیدی در اسکار زیاد توفیق ندارند! دو فیلم دیگر به نسبت قوی ترند فیلم پی نوشت داستان مشاجرات یک پدر و پسر استاد دانشگاه مذهبی است که با هم رقیبند. چون داستان تم مذهبی دارد و فاقد جذابیت های روایتی است، باز شانس کمتری نسبت به فیلم فرهادی داشت. اما رقیب سر سخت فرهادی، کارگردان زن کهنه کار لهستانی هولاند ۶۴ ساله است که بار دوم است که در اسکار کاندید می شود در رقابت حضور داشت (بار اول در سال ۱۹۹۰ برای فیلمنامه اروپا اروپا)، این بار با درامی واقعی پیرامون جنگ جهانی دوم. در این فیلم داستان نجات جان پناهندگان توسط سوشا یک کارگر فاضلاب و سارق منزل است که جان خود را به خطر می اندازد و برای ۱۴ ماه پناهندگان را در فاضلاب مخفی نگاه می دارد و...

فیلم، خوش ساخت و حرفه ای است اما اگر به سوژه داستان نگاه کنیم متوجه تکراری بودن آن می شویم. فیلم نمونه هایی دیگری چون فهرست شیندلر و یاکوب دروغگو را یادآور می شود و کلا آنقدر فیلم های خوب در اینباره ساخته شده (زندگی زیبا، پیاپیست...) که دیگر به سختی می توان کنار آن جاودانه ها سر برآورد. از این سخنان که بگذریم در واقع بیشتر پیش بینی ها هم همین نتیجه را حدس می زدند و بیشتر بزرگان این ورطه جدایی را از همان ابتدا برنده می دانستند. از سوی دیگر با برنده شدن گلدن گلوب بسیاری از شبهه ها برطرف شد و عموم به برنده شدن آن یقین پیدا کردند چرا که طبق یک قانون نانوشته اکثر فیلم هایی که گلدن گلوب را می برند در اسکار

نیز موفقند.

## در پایان

دلایلی که برشمرده شد تنها جزیی از محاسنات فیلم و مسببات موفقیت های بین المللی آن به نظر بنده بود. در پایان باید نامی هم از فیلمبردار خوب کشورمان، محمود کلاری ببریم که اثرهای زیادی را با هنر خود جاودان کرده است و در این فیلم هم هنر ایرانی را به رخ تکنواژی غرب کشیده و فیلم را سراسر آپاراتوسی بی نظیر کرده است و همچنین تدوین عالی خانم صفی یاری که این دو مورد خود باعث روشننگری فیلم و درک بهتر آن شده اند. هر تفکری که بیان می شود و هر اثری که عرضه می شود طبیعتاً موافقین و مخالفین دارد. نباید فراموش کنیم فیلمی که حالا بزرگترین جایزه ممکن را از آن خود کرده، اولین جوایز در کشور خودمان و در جشنواره فجر و جشن خانه سینما به آن اهدا شد و هیئت انتخابی اسکار کشورمان بود ( شامل سینماگران فهیم کشورمان نظیر رویا تیموریان، پوران درخشنده، محمد بزرگنیا، رسول صدر عاملی، مهدی صباغ زاده و...) که فیلم را به عنوان نماینده کشور به جشنواره اسکار معرفی نمود.

البته به اثر، ایرادهایی هم وارد است ولی عمده ایرادها از فرم های کلیشه ای می آید که فقط منتقدین ایرانی قادر به بیرون کشیدن آنها از دل اثر هستند و نظر مخالفین، حالا چه هنری و چه سیاسی محترم است و اینکه ما دلیل تراشی و توجیه می آوریم، نه اینکه با شبکه های فرصت طلب تلویزیونی بیگانه هم داستانی، ما به مسئله از دید هنر نگاه می کنیم. از لحاظ هنری، گرفتن اسکار را برای کشورمان و هنرمندان آن موفقیت می دانیم والا از نظر سیاسی و دیگر جنبه های آن طبیعتاً همان گونه که تهدیدات و گزافه گویی دشمنان کشور عزیزمان برای ما مهم نیست و بی اثر است، آن بخش از تشویق و تحسین و ترغیب سیاه کارانه و غیر هنریشان نیز برای ما بی اهمیت است.





## THE STING - ۱۹۷۳

فیلمنامه به چیستان، ماموریت غیر ممکن زمان خودشه...

جرج روی هیل به کلاهبرداری رو فیلم کرده که علی رغم ناباورانه بودن در دنیای واقعی، باور پذیر در اومده. زوج بوچ کاسیدی و ساندس کیدم که هستن (منظور پل نیومن و رابرت ردفورد). اصلا دیدن این دوتا کنار هم اصرار واسه دیدن این فیلم و توجیه می کنه. همیشه تصور کرد این فیلم زمان خودش چه غوغایی به پا کرده. بعد از گذشت این همه سال هنوزم عالی و داغه.

## WHITE RIBBON - ۲۰۰۹

یه مشت خرده پیرنگ که هر کدومشون به تنهایی پتانسیل به فیلم عیار شدن رو دارن. کارگردان عشق (میشائیل هانکه)، این فیلم سیاه و سفید و فکر کنم تو مستی ساخته باشه! فضای فیلم و داستان هایی که هر کدومشون حرف خودشو میزنه به آشی رو درست کردن که به طرز غریبی خوشمزه است. از این کارا زیاد تکرار نمیشه اتفاقیه، سنگ مفت، گنجشک مفت، میزونه و میگیره... خود هانکه هم هنوز نتونسته و بعید میدونم دیگه هم بتونه همچین شاهکاری رو خلق کنه. از فیلم عشق خیلی بهتره.

## THE DREMERS - ۲۰۰۳

به سلامتی هرچی عشق فیلمه. مسابقه عجیب، کارهای مجرب العقول، روابط پیچیده انسانی و... اگه عاشق سینمایی این فیلم رو از دست ندین. قله ی کارگردانی شاگرد پازولینی (برناردو برتولوچی).

سه تا عشق فیلم و مطالعه ی روابط انسانی و دنیایی که نمیتونه همای اولنا فکر کنه!

فیلم پر از اشاره های ضمنی که هر عشق فیلمی از پیدا کردن مقصود سرخ ها و اشاره هاش به وجد میاد. بعد از آخرین تانگو در پاریس، به بار دیگه به پرش بلند (حتی بلند تر از آخرین تانگو...) از به کارگردان توپ.

کارگردان دنیای خاص خودش رو میسازه. شخصیت پردازی باورمندی انجام میده و داستان یک خواهر و برادر عجیب و غریب و یک غریبه که به جمعش اضافه میشه رو تو دل انقلاب فرانسه تعریف میکنه.

صحنه های فیلم و فضایی که با کمک اونها ساخته شده بی نظیره.

این فیلم رکورد دار ترین هاست... دعوا از این قشنگ تر (با چکش)؛ عشق از این ممنوع تر؛ زندان از این مخوف تر...

اینو فکر کنم خیلیا دیدن اگه ندیدین واقعا میشه گفت سینما رو کشف نکردین.

یه مرد و میدزدن، زنشو می کشن و اونو قاتل جا میزنن، پانزده سال زندانش می کنن، یه کلمه باهش حرف نمی زنن، حتی جرمش نمی گن، بعد آزادش می کنن میگوین برو بگرد بین چرا دهنت و گچی کردیم!

اینا که گفتم تازه چند دقیقه اول فیلم بود... باید ببینین.

این فیلم پارسال هم باز سازی شد ولی هیچی اصلش نمیشه...

فیلمی از کره جنوبی به کارگردانی چان ووک پارک و بازی بی بدیل مین سیک چویی (که این آخریا با اسکارلت جوهانسون تو فیلم لوسی، بازم می درخشه).

## RIFIFI - ۱۹۵۵

فیلمی (ساخته جولز داسین) که می توان به تنهایی با آن همه ی مولفه های سینمای نوآر را آموزش دید.

عشق، پول و خشونت مثلث این فیلم رو تشکیل میدن. داستان تکراری افرادی که معتقدن به حشون نرسیدن و باید از دنیا مطالبش کنن. گانگستر بازی، مردی و نامردی و مثل همه فیلمای نوآر سیاه و تلخ، فرشم با بقیه اینه که

میلااد حاتمی - این قسمت که به خواش و پیشنهاد من به مجله اضافه شده، همونجوری که از اسمش برمی آد در بر گیرنده یه سری فیلم که به نظر من فیلمای خوبین و به نسبت کمتر دیده شدن. البته هستن دوستان عشق فیلمی که شاید همه ی اونارو دیده باشن اما قبول کنید باز هم یادآوری اون خالی از لطف نیست.

فیلم ها بدون هیچ قاعده ای فقط از روی اینکه دیدنشون توام با حظ انتخاب شدن. خیلی کوتاه معرفی شدن و سعی شده اونقدری گفته بشه که شما به دیدن فیلم ترغیب بشین نه اینکه با فهمیدن مضمونش از دیدنش دلسرد بشین.

از این به بعد هر شماره ده فیلم معرفی میشه که امیدوارم نظرتون و جلب کنه.

## HEREAFTER - ۲۰۱۰

این فیلم را فقط برای صحنه ی اول فیلم که در آن یک سونامی به تصویر کشیده شده انتخاب کردم! بی نظیر است و بسیار واقع نما. خود را در دل موج ها احساس می کنید.

فیلم در مورد دنیای پس از مرگ است. داستان سه نفر که مرگ را لمس کرده اند (!) به هم گره می خورد و این معمای حل نشدنی با کارگردانی متفاوت کلینت استوود بیان می شود که بعد از هشتاد سالگی به یاد مرگ افتاده است. مت دیمون هم نشان می دهد که هم بورن (منظور سری فیلم های بورن با بازی اوست) می تواند باشد و هم یک فرد عادی و سر به زیر.

## THE SKIN I LIVE IN - ۲۰۱۱

فیلم را برای پیچش داستانی فوق العاده اش دوست دارم. داستانی حیرت انگیز که با قدرت پدرو آلمادوار به بهترین وجهی به تصویر کشیده می شود.

مثل همیشه خرده پیرنگ های جذاب آلمادوار و استعاره های سینمایی لذت فیلم دیدن را دو چندان می کند. آنتونیو باندراس هم که در نقش پزشک سنگ تمام می گذارد، همچون خاویر باردام و پنه لوپه کروز جهانی شدنش را مدیون این کارگردان اسپانیایی است که همیشه هالی وود را به چالش کشیده است.

داستان مردی را ببینید که سخت ترین انتقام ممکن را به کین خواهی دخترش، ترتیب می دهد. شک نکنید که این فیلم در ذهنتان زندگی خواهد کرد.

## IRREVERSIBLE - ۲۰۰۲

صحنه دعوی فیلم با کپسول آتش نشانی تکان دهنده است. تجاوز اول فیلم همینطور.

چه کسی این روزا واسه دوست دخترش یه شهر و تو انگشت دونه میکنه؟ وینسنت کسل.

به دختری (مونیکا بلوچی) تجاوز میشه و دوست پسرش با یکی از رفقا در دربار دنبال متجاوزن که یه مریض جنسیه. کاسپر نوئه تو این فیلم دوربین و غیر متعارف به گردش در میاره و دنیا رو به رسم خودش به ما نشون میده.

اونایی که دوست دارن یه فیلم غیر روایت خطی (بگم غیر هالی وودی) ببینن این فیلم و از دست ندن.

## SCOOP - ۲۰۰۶

یه ایده ی بکر واسه ساختن یه فیلم ارزون و پر کشش.

روزنامه نگاری که روی موضوع قتل های زنجیره ای کار می کرده، می میره و تو برزخ می فهمه قاتل کیه، روحش به این دنیا میاد و خبر و به یه روزنامه نگار جوان میده و ازش می خواد دست قاتل و رو کنه.

قاتل کیه؟ یه لرد خوش قیافه (هیو جکمن)، روزنامه نگار کیه؟ یه خانوم ریزه میزه ی خوشگل (اسکارلت جوهانسون) که دست و پا چلفتی هم هست، پس یکی باید کمکش کنه... وودی آلن که هم کارگردان فیلم و هم شعبیده بازی که واسط رابطه ی این دنیا با اون دنیا شده، این کارو میکنه.



# معرفی چند فیلم هفت

داره و از چند شخصیتی بودن رنج میبره و خیلیارم کشته، از مرگ تبرعه می کنه، به این بهانه که اونو قابل مداوا میدونه، شروع به تعریف یه داستان واسش میکنه...

ما تو عمده فیلم شاهد داستانی هستیم که روانشناس طرح میکنه و تو اون یکی یکی شخصیت های بد مرد روانی رو از بین میبره، به جز یه شخصیت سازنده و خوب رو...

البته این فکریه که دکتر میکنه... فیلم و ببینین بشیمون نمیشین.

عالی پرداخت شده و ایجاز داره، یه صحنه ی اضافه که تو پیشبرد روایت خنثی باشه وجود نداره.

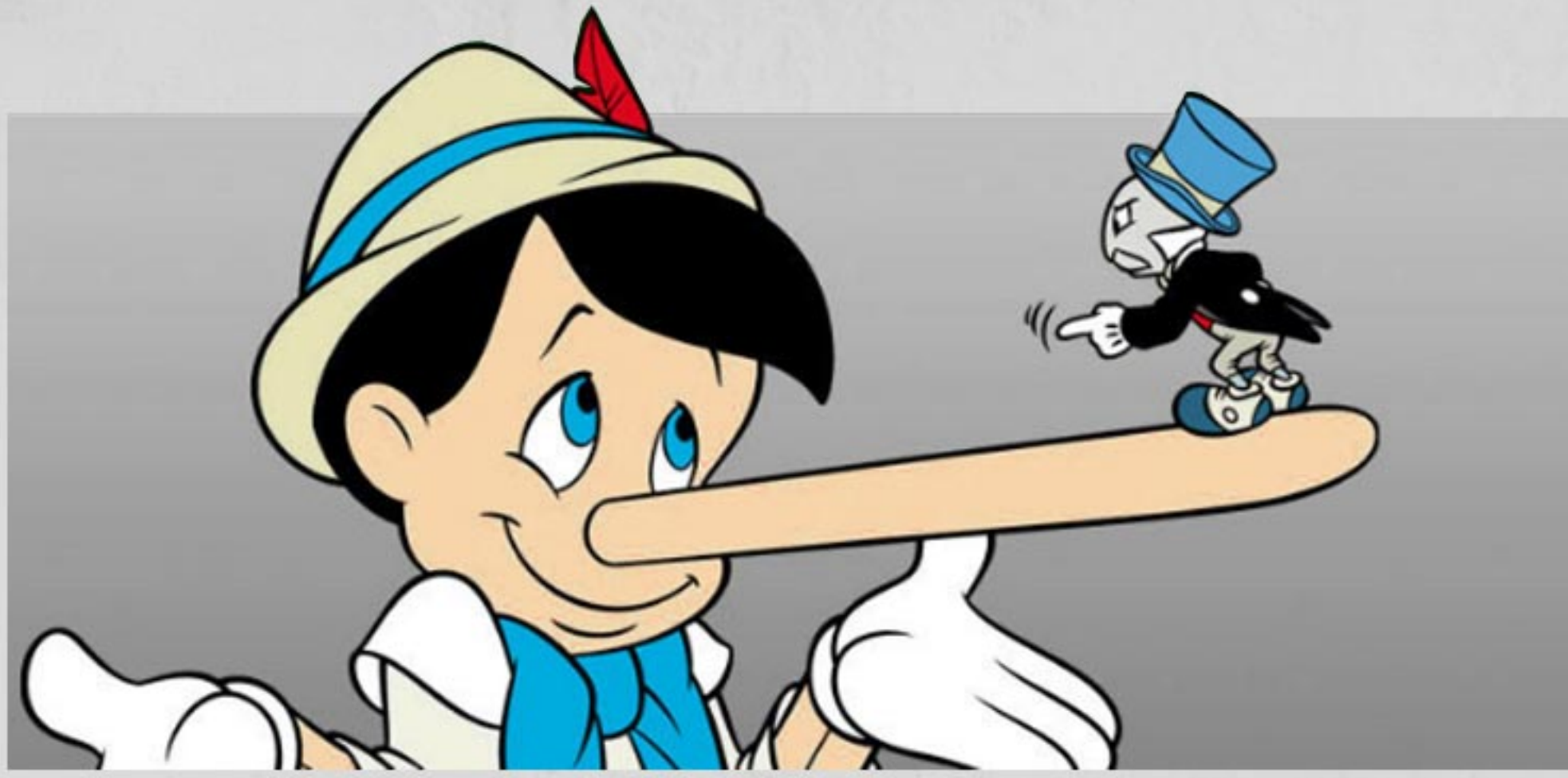
اگه از دیدن فیلمای صدتا یه غاز هولی وودی جدید خسته شدین و دنبال یه تنوع و ریست کردن مغزتونین این فیلم نرم افزار خوبییه.

## IDENTITY (۲۰۰۳)

شمارو نمی دونم ولی من عاشق فیلمایی ام که همیشه پائانش و حدس زد. به روانشناس، یه محکوم به مرگ که جنون آنی



# پینوکیو؛ دروغگوی چوبی؟



پینوکیو یک کتاب اخلاقی-تربیتی است اما نه از آن دست کتاب های خشک و یک رنگ اخلاقی که کودکان و حتی بزرگسالان را خسته می کند، بلکه با زبان شیوا و شیرین داستانی به مباحثی همچون انسان دوستی، آشتی، هم دردی و ... می پردازد و صفات ناپسند اخلاقی را نیز نکوهش می کند. این کتاب همانند دیگر آثار شاهکار ادبیات کودکان، هم داستانی فانتزی و سرگرم کننده برای کودکان است و هم اثربست عمیق و شگرف با نکاتی قابل تامل که تنها برای خوانندگان بزرگسال فرهیخته قابل هضم و بررسی است.

این اثر در سطح جهانی نیز دستی دارد و پینوکیو یکی از کتاب های دارای بیشترین ترجمه در دنیاست. پینوکیو هم تراز "ماجراهای آلیس در سرزمین شگفت انگیز" لوئیس کارول در میان بهترین آثار ادبی کلاسیک برای کودکان قرار دارد.

بحث درباره ی این اثر بسیار زیاد است و حتی میتوان ساعت ها درباره ی آن به بحث و گفتگو نشست اما مجله، مجله سینمایی است و ما نیز در همینجا به این قسمت بحث خاتمه میدهیم. اگر یادتان باشد در مقاله فرانکشتاین اشاره کردیم که شاهکار مری شلی، نام خود را بیش از هر چیز دیگری مرهون سینماست. اما به نظر می رسد این نکته در مورد پینوکیو کاملا برعکس باشد.

اولین فیلم اقتباس شده از این اثر در سال ۱۹۱۱ به کارگردانی Giulio Antamoro ساخته شد که کمتر از یک ساعت زمان داشت. اما تقریباً ۳۰ سال بعد و در سال ۱۹۴۰ دومین اقتباس از آن هم ساخته شد و بدون شک تاکنون بهترین و سرآمدترین آثار اقتباس شده از آن، انیمیشن Pinocchio ساخته Norman Ferguson و T. Hee محصول شرکت والت دیزنی است که موفق شد ۲ جایزه اسکار نیز با خود به خانه ببرد. ریچارد پرسی جونز یا همان دیک جونز صدایشگویی پینوکیو در این فیلم را برعهده داشت که اواخر تابستان امسال، او نیز به خواب ابدی فرو رفت.

در سال ۲۰۰۴ نیز انیمیشنی پر زرق و برق به نام Pinocchio ساخته شد که از جهتی دیگر به دنیای پینوکیو نگاه میکرد اما این اثر نیز در زمره بی ارزش ترین آثار سینما قرار می گیرد. چند سالی است که خبرهایی مبنی بر بازسازی پینوکیو از جانب افراد مختلف به گوش می رسد ولی هنوز هیچ گونه خبر موثقی درباره این بازسازی مشخص نیست. در این مدت از افرادی همچون تیم برتون، دل تورو، بن استیلا، رابرت دونی جونور و ... نام برده شد ولی هم چنان برای ساخت این فیلم، قدمی جدی برداشته نشده است.

داد. اولین حضور پینوکیو در همان مجله "چیلدرن مگزین" سال ۱۸۸۱ بود که پیش تر درباره ی آن توضیح دادیم. جالب است بدانید کارلو کلودی از کودکی عاشق الاغها بود و تمامی کاردهستیها و نقاشیهایش در مورد این حیوان بود.

داستان این کتاب در مورد پیرمرد نجاری است که تنهاست و بچه‌های ندارد. پدر ژپتو به همراه یک گربه و داکوب و با درست کردن اشیاء چوبی روزگار میگذرانند. او با درست کردن عروسکی چوبی به نام پینوکیو باور می کند که کودکی دارد. فرشته‌ای مهربان وقتی متوجه آرزوی قلبی پیرمرد می شود، با زنده کردن عروسک آرزوی پیرمرد را برآورده می کند. مدتی می گذرد، پدر ژپتو پینوکیو را مثل تمام کودکان به مدرسه می فرستد. پینوکیو در راه مدرسه از روی سادگی و خوش قلبی فریب روباه مکار و گربه نره را می خورد و به تماشای نمایش خیمه شب بازی می رود. در آنجا روباه مکار او را به صاحب خیمه شب بازی می فروشد. پینوکیو با جوجه اردک همراهش "جینا" به ناچار در آنجا می ماند و به همراه آنها از شهری به شهر دیگر می رود و ستاره نمایش خیمه شب بازی می شود تا این که تصمیم می گیرد به خانه بازگردد ولی در راه باز هم فریب روباه مکار را می خورد و سگه هایی را که از صاحب خیمه شب بازی گرفته بود از دست می دهد. او سپس در جنگل با پری مهربان آشنا می شود. پری که از پدر ژپتو اجازه گرفته بود، مدتی از پینوکیو مراقبت می کند و به او درس حساب می دهد. پینوکیو یک بار به دلیل بازی گوشی به شهر احمق ها رفته و پشیمان و ناراحت برمی گردد؛ هنگام بازگشت به خانه باز به دام روباه مکار و گربه نره می افتد و ماجراهای بسیاری رخ می دهد و با اینکه بارها فریب آنها را می خورد ولی باز هر بار با سادگی و خوش قلبی با آنها دوست می شود تا اینکه سرانجام برای یافتن پدر ژپتو به دریا می رود و او را در شکم نهنگ پیدا می کند؛ و پس از پایان این گره ها و پیچیدگی ها در انتها توسط پری مهربان به انسان تبدیل می شود.

پس از آن در قالب نویسنده و نمایشنامه نویس به زندگی هنری خود ادامه داد و در سال ۱۸۵۶ کارلو لورنزی نام خود را به اسم مستعار کارلو کلودی تغییر داد. دلیل این تغییر نام نیز واضح است. دهکده ی توسکان کلودی مکانی بود که مادرش در آن متولد شده بود و خود او نیز بیشتر دوران کودکی اش را در آن سپری کرده بود.

در سال ۱۸۶۱ روزنامه نگاری را رها کرد و پس از آن تا سال ۱۸۷۰ به عنوان بازرس مطبوعاتی و ویراستار به کار خود ادامه داد. سپس دنیای پر از راز و پری جذاب کودکان نظر وی را به خود جلب کرد و با ترجمه قصه شاه پریان چالز پرو، نویسنده فرانسوی، به زبان ایتالیایی وارد عرصه ادبیات کودکان شد.

سپس آثار دیگری نیز پدید آورد که بیش از این به آنها نمیپردازیم. اما نکته جالبی که در مورد این آثار قابل توجه است، آموزش همراه با داستان گویی میباشد؛ به نحوی که او شیوه ای جدید در سیستم آموزشی تازه تاسیس شده ایتالیا به وجود آورد.

کارلو کلودی سپس در سال ۱۸۸۱ و در سن ۵۵ سالگی مجله "چیلدرن مگزین"، که یکی از اولین مجلات ایتالیایی مخصوص کودکان بود را منتشر کرد و از همان ابتدا "داستان یک عروسک" یا همان پینوکیو، به همراه داستان های دیگر از جمله "میمون گوبلوی گلی" در آن به چاپ رسید. این داستانها بعدتر در سال ۱۸۸۷ در کتاب داستانهای شادمانه جمع آوری شدند و به چاپ رسیدند.

وی سپس ۳ سال بعد، در ۲۶ اکتبر سال ۱۸۹۰ در فلورانس و در حالی که ۶۴ سال از عمرش گذشته بود، درگذشت. حجم گسترده ای از نوشته های او توسط خانواده اش به کتاب خانه مرکزی فلورانس اهدا گشت و هم اکنون نیز در آنجا وجود دارد.

و اما پینوکیو، شاید کارلو کلودی بیش از آن که داستان نویس باشد، تحت عنوان روزنامه نگار، منتقد و نویسنده کتابهای آموزشی شناخته شود اما موفقیت بی نظیر وی در کتاب "ماجراهای پینوکیو" به قدری زیاد که بود که او را در زمره بزرگترین نویسندگان آثار ادبی کودکان قرار

از زمانی که ما به یاد داریم، همیشه بزرگترها برای انجام بخشی از تربیت بچه ها، یعنی صداقت و راستگویی، از یک تمثیل استفاده میکردند. تمثیلی که یکی از شیرین ترین داستانهای دوران کودکی ما بود. تمثیلی که با خنده ما را میترساند. ترس؟ بله ترس؛ ترس از دراز شدن دماغ هامون که وقتی دروغ میگفتیم به سراغمان می آمد.

این تمثیل شنیدنی اما، شاید در ابتدای امر ساده و بچگانه به نظر برسد اما هیچ وقت نمیتوان از روی ظاهر ماجرا قضاوت کرد. پیچیدگی اثر وقتی معلوم میشود که پژوهشگران دانشگاهی و منتقدان بسیاری به طور پیوسته نظریات و مباحث جدیدی را درباره این عروسک و خالق آن مطرح می کنند. کیفیت بالا و منحصر به فرد بودن پینوکیو بدون شک ریشه در ذهن و هوش سرشار نویسنده ی آن دارد. علاقه مندی های کلودی شامل تئاتر، زبان، سیاست، اپرا، اصلاحات اجتماعی، ادبیات و مردم زادگاهش کلودی نیز در پیچیدگی این اثر دخالت دارند. اثر او درست به مانند یک پل، فرهنگ عام و خاص را به یکدیگر پیوند داد. همچنین "بندتو کروچه" فیلسوف ایتالیایی درباره ی این شاهکار چین می گوید: "چوبی که پینوکیو از آن تراشیده شد، همان انسانیت است."

کارلو کلودی در ۲۴ نوامبر سال ۱۸۲۶ میلادی در فلورانس ایتالیا چشم به جهان گشود. نام اصلی وی "کارلو لورنزی" میباشد. او فرزند اول از ده فرزند خانواده فقیر کارگری بود که برای خانواده ی اشرافی مارکی کارلو گینوری کار می کردند. پدرش، دومینگو لورنزی، آشپز و مادرش، آنجلا اورزالی، خدمتکار بود. وی در سنین جوانی وارد مدرسه علوم دینی شد و با وجود اینکه به سیاست بیشتر علاقمند بود تا سن ۱۷ سالگی در آنجا ماند و در نهایت با باور به این که برای کشیش شدن متولد نشده است، در ۱۸ سالگی به کارکنان کتاب فروشی پیاریست فلورانس که محلی برای بحث های روز افزون سیاسی و وطن پرستانه بود، پیوست.

در ۲۰ سالگی با نوشتن مقاله ای برای یک نشریه پر قدرت وارد دنیای نویسندگی شد. در ۲۲ سالگی تبدیل به یک روزنامه نگار شد و به نوشتن مقالات انتقادی برای یکی از مهم ترین نشریات آن زمان ایتالیا یعنی نشریه میوزیکال ایتالی مشغول شد. سپس پس از چند سال فعالیت و کار کردن با نشریات مختلف، خود به انتشار نشریه دست زد. از جمله آنهاست نشریه فکاهی «II Lampione» که در سال ۱۸۴۸ شروع به فعالیت کرد و با وجود آنکه به دنبال شورش های همان سال، توسط اداره سانسور خیلی زود تعطیل شد اما ۱۱ سال بعد، دوباره انتشار یافت.





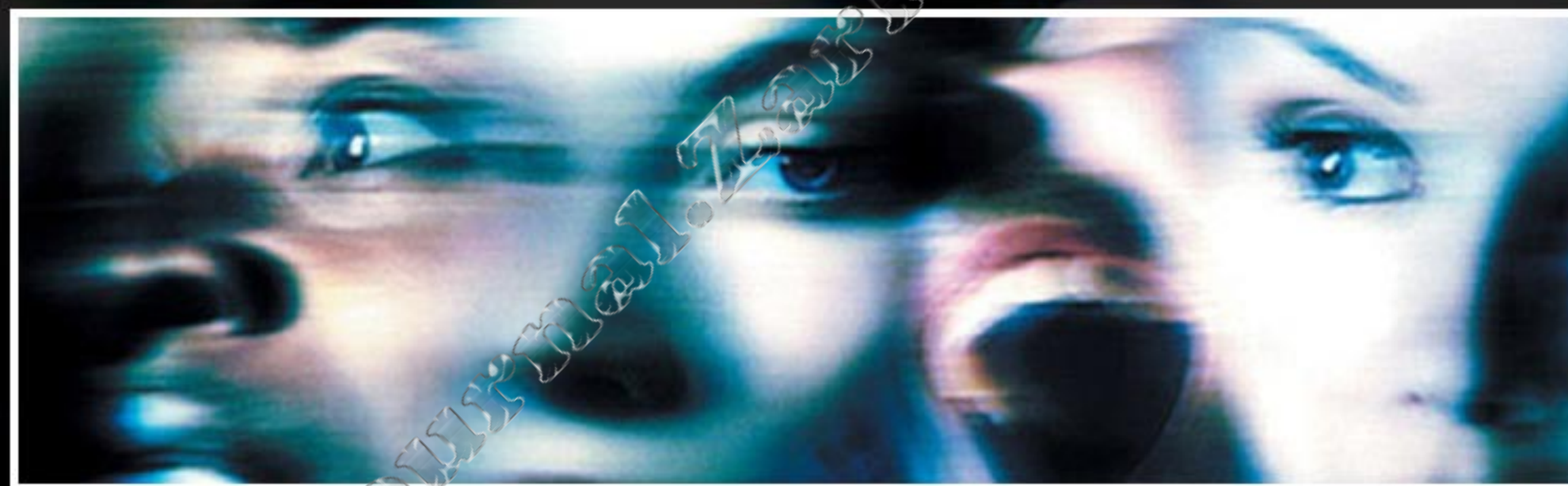


# FINAL DESTINATION

شروین شهیدی

این سری فیلم ۵ گانه که اولین قسمت آن سال ۲۰۰۰ پخش شد و هر ۳ سال یک بار تا سال ۲۰۱۲ قسمت های دیگر آن پخش شد که قسمت چهارم آن پرفروش ترین شد اما بدترین نقدها را دریافت کرد.

در هر قسمت از این سری فیلم داستان در مورد یک انسان است که دیدی از آینده به او دست میدهد و میبیند که او و بقیه دوستانش خواهند مرد. برای همین با سعی و تلاش می تواند خود و بقیه دوستانش (معمولاً هفت نفر) را نجات دهد. اما نجات یافتگان به ترتیب یک به یک می میرند. این سری فیلم نوعی تازه از فیلم های ترسناک را به جهان معرفی نمود.



که الکس و تاد از آنها خوشش می آید بغل یکدیگر بنشینند و الکس از دست کولر راحت می شود و به صندلی بغل تاد می رود اما کارت غذا خوری (جایی که غذا در هواپیما روی آن قرار می دهیم) در آن صندلی شکسته است. بعد از دیدن تصاویر آینده، الکس امتحان می کند و می بیند که کولر و کارت غذا خوری واقعاً خراب هستند و اتفاق اصلی از اینجا شروع می شود.

**بعضی از نشانه های بعد از حادثه ی هوایی:** نوشته روی روزنامه: الکس روزنامه ای را به سمت جفدی که بیرون پنجره اتاقش نشسته پرت میکند اما روزنامه با پنکه برخورد میکند و پاره میشود و تکه ای روزنامه بر پای الکس می افتد که روی آن نوشته شده: تاد. که تاد اولین بازماندست که می میرد.

دیدن اتوبوسی در پنجره: الکس و کلیر در کافه ای نشستند و الکس در پنجره آنجا اتوبوسی را می بیند اما واقعا اتوبوسی آنجا نیست و چند دقیقه بعد قربانی بعدی با تصادف با اتوبوسی جان خود را از دست می دهد.

برگ های در حال سوختن: او برگ هایی را در حال سوختن می بیند و در همین حال خانه قربانی سوم در حال سوختن است و بر روی درهای خانه او تصویر برگ وجود دارد.

قطار: او قطاری را در حال نزدیک شدن به اتومبیل می بیند که واقعا آنجا نیست اما بعداً همان اتومبیل توسط قاطر منفجر می شود.

آتش فندک: او فندکی را روشن می کند و مانند رعد و برقی می شود و خطرش برای وی و کلیر تهدید کننده می شود.

شراب قرمز: در آخرین سکانس الکس لیست مرگ را بیرون می آورد و شرب قرمزی که دارد می خورد بر روی آن و اسم الکس میریزد و مانند خون میشود و او می فهمد که داستان هنوز تمام نشده است!

هاست را به هواپیما بازمی فرستد و ۷ نفر دیگر در فرودگاه باقی می مانند و بعد هواپیما منفجر می شود. سپس تک تک این ۷ بازمانده بر اساس لیستی که یک مرده شور به نام ویلیام (با بازی Tony Todd) آن را لیست مرگ می نامد، می میرند.

الکس این لیست را کشف کرده و سعی می کند با نشانه هایی که دریافت می کند، بازماندگان و خودش را نجات دهد.

## بعضی از نشانه های

### قبل از منفجر شدن هواپیما:

آهنگ Rocky Mountain High: وقتی تاد و الکس در دستشویی فرودگاه هستند این آهنگ اثر جان دنور پخش می شود و الکس به یاد می آورد که این خواننده در سانحه ی هوایی کشته شده است.

برچسب چمدان: قبل از رفتن به فرودگاه ماد الکس می بیند که برچسب پرواز قدیمی به چمدان الکس چسبیده است و می خواهد آن را بکند ولی الکس می گوید آن را نکن چون آن برایش در پروازهای قبلی شانس آورده است اما مادرش می خندد و آن را می کند.

قسمتی سوخته از بنده هواپیما: آنها وقتی دارند وارد هواپیما میشوند الکس قسمت سوخته ای را از هواپیما می بیند و می ترسد. کولر خراب و جای غذا خوری خراب: در صندلی الکس کولر خراب است و او مجبور می شود جایش را عوض کند تا کریستال و بلیک که دو دختری اند

بازیگران: Devon Sawa, Ali Larter, Tony Todd, Kerr Smith, Seann William Scott, Chad Donella, Kristen Cloke, Amanda Detmer

## کلیت داستان: الکس (با بازی Devon Sawa)

که دانش آموزی در دبیرستانی در ایلات متحده آمریکاست در روز تولدش همراه با مدرسه برای اردو به فرانسه راهی فرودگاه میشوند. الکس آن روز حال خوشی ندارد و نشانه هایی می بیند که تن او را به لرزه در می آورد. سرانجام وی سوار هواپیما معروف پرواز ۱۸۰ می شود و چند دقیقه بعد از بلند شدن هواپیما، آن به مشکل برمی خورد و هواپیما در آسمان منفجر می شود و بعد نشان داده می شود که الکس فقط تصویری مانند خواب دیده است اما وی نگران است و می بیند که در هواپیما اتفاقاتی می افتد که در خوابش اتفاق افتاده بود برای همین هول میشود و داد میزند که همه با باید از این هواپیما پیاده شیم. این هواپیما منفجر می شود همه باید پیاده شیم!

ولی کسی گوش نمیدهد و بین او و یکی از دانش آموزان به نام کارتر دعوا می شود و ۲ تا معلمشان والری و لری مجبور می شوند آنها را از هواپیما پیاده کنند که اتفاقی بیلی هیچکاک که دیر سوار شده بود، دوست دختر کارتر، تری و دوست الکس، تاد هم از هواپیما پیاده می شوند و کلیر ریورز (با بازی Ali Larter) هم به خاطر حرف های الکس می ترسد و از هواپیما پیاده میشود. والری لری که معلم فرانسوی بچه

نام کسانی که این تصویرهای آینده را می بینند که ۲ دختر (قسمت های ۲ و ۳) و ۳ پسر (قسمت های ۱ و ۵) هستند:

قسمت اول: الکس برونینگ

با بازی Devon Sawa

قسمت دوم: کیمبرلی کورمن

با بازی A.J. Cook

قسمت سوم: وندی کریستنسن

با بازی Mary Elizabeth Winstead

قسمت چهارم: نیک او کن

با بازی Bobby Campo

قسمت پنجم: سم لاتن

با بازی Nicholas D'Agosto

بازیگرانی که در بیشتر از ۲ قسمت حضور داشتند: Tony Todd (در قسمت های ۱ و ۵، صداگذار در قسمت ۳) و Ali Larter (در قسمت های ۱ و ۲)

جالب است بدانید که داستان این سری فیلم از اول برای سریال The X-Files نوشته شده بود.

## مقصد نهایی (۲۰۰۰)

اطلاعات: این فیلم توسط جیمز وانگ کارگردانی و به وسیله ی جیمز وانگ، گلن مورگن و جفری ردیک نوشته شد. داستان اصلی این فیلم ها توسط جفری ردیک برای سریال ترسناک و محبوب پرونده های ناشناس ساخته شده بود اما بعدها ردیک آن را به شرکت New Line Cinema عرضه کرد.

این فیلم با هزینه ۲۳ میلیون دلار ساخته شد و در باکس آفیس جهانی ۱۱۲ میلیون دلار به دست آورد یعنی تقریباً ۵ برابر هزینه پول به جیب خود زد! در هفته اول در باکس آفیس رتبه سوم را کسب کرد و در هفته دوم در همان رتبه باقی ماند اما در هفته سوم با افت به رتبه هفتم جدول رسید.



Alex Browning و Clear River که در آخر فیلم با هم ازدواج می کنند تا آخر فیلم اول نجات پیدا می کنند. اما در قسمت دوم نشان داده می شود که کلیر خودش را در بیمارستان بستری کرده تا از هیچ راهی نمیرد و به کیمبرلی ( نقش اصلی قسمت ۲ ) می گوید بعد از تلاش های پی در پی و نجات خودشان شوهرش الکس با برخورد یک آجر به سرش مرده است. او برای کمک به کیمبرلی از بیمارستان بیرون می آید و در صحنه های آخر فیلم دوم همراه با یکی دیگر از نجات یافتگان فیلم ۲ در اتاق بیمارستان منفجر می شود!

در آخر: مقصد نهایی فراز و نشیب های خودش را داشت و عرصه ای جدید از فیلم های ترسناک را معرفی کرد و داستان مقابله انسان با مرگ را به تصویر کشید. قسمت اول این فیلم امتیاز ۸/۶ را از کاربران IMDB دریافت کرده است. بخشی از سخن کارگردان جیمز وانگ: ما نمیخواستیم که یک نوع فیلم آدم کشی یا از این فیلم ها که یک مرد شنل پوش یا یک سری هیولا به دنبال این بچه ها میفتند خلق کنیم! این گونه فیلم ها، بارها و بارها تکرار شدند. می خواستیم دنیا را با پدیده مرگ آشنا و مواجه سازیم.

است مثل افتادن چاقو. درست از سر تیزش بر تن او و بعضی اتفاقات آن جالب است مانند شکسته شدن لیوان بر اساس سرد و گرم شدن سریع لیوان که باعث آتش گرفتن خانه و منفجر شدن کامپیوتر او می شود و سرانجام با منفجر شدن بخشی از آشپزخانه صندلی بر روی آن چاقو میافتد و تا ته در شکم او فرو می رود. الکس هول میشود و چاقو را از شکم او بیرون می آورد و همین باعث می شود که او مضمون شناخته شود.

Billy Hitchcock با بازی Seann William Scott، پسریست ترسو و او با زنجیری که از یک قطار آویزان است بی سر می شود! نوبت بعد از والری کارتر است اما الکس با نجات دادن او نوبت به بیلی می رسد و او می میرد!

Carter Horton با بازی Kerr Smith که او در اول فیلم با لکس بد است اما در آخر با او دوست است. دوست او تری در اثر تصادف با اتوبوس میمیرد. وقتی نوبت به کارتر می رسد، او نجات پیدا می کند و بیلی هیچکاک به جای او میمیرد. در آخر مرگ باز هم دست به کار می شود و او بعد از نجات الکس در فرانسه بر اثر برخورد با تابلویی می میرد!

تاد باشد که واقعاً فیلم را ضعیف کرده است چون دلیل اصلی حلق آویز شدن تاد لیز خوردن به وسیله آب دستشویی فرنگی است که آب آن دنبالش تاوان می آید و بعد از مُردن او، آب در فاضلاب ریخته می شود! این اتفاق باعث می شود که همه فکر کنند او خودش را دار زده است اما الکس و کلیر میدانند که اینکار را نکرده است و مرگ دارد سرنوشت را جبران می کند.

Terry Chaney: تری با بازی Amanda Detmer، دوست دختر کارتر است و او توسط برخورد با یک اتوبوس که ترمزش بریده است می میرد. یک صحنه بسیار تخیلی دیگر این فیلم مرگ تری است چون اتوبوس با سرعت باورنکردنی با او برخورد می کند که سرعت آن بسیار عجیب است.

Valerie Lewton: معلم آنها که بعد از منفجر شدن هواپیما دچار شکست روحی می شود چون دانش آموزهایش را از دست داده و به همکارش لری گفته است که به هواپیما بازگردد. او از الکس به شدت می ترسد. صحنه مرگ او در خانه اش اتفاق میفتد و صحنه مرگ او صحنه ای است هم خوب و هم بد! بعضی اتفاقات آن به شدت تخیلی و مضحک

در این فیلم بعضی صحنه های مرگ، بسیار تخیلی نمایان شده بود و شاید بدترین نکات این فیلم همین بود. بسیاری از منتقدان آن را فیلمی برای نوجوان ها خوانده بودند و عده ای این نکته را خوب و عده ای دیگر آن را بد دانستند. جالب ترین صحنه فیلم شاید زمانی بود که بعد از سانحه ماموران وین و شریدر داشتند از بازمانده های سانحه بازجویی می کردند و به وضوح بیشترین تمرکزشان روی الکس بود و همینطور الکس قبل از اینکه در واقعیت هواپیما منفجر شود با کارتر دعوا پیش شد و به او گفت: " ای کاش که الان توی اون هواپیما بودی." الکس کشف می کند که لیست مرگ و ترتیب کسانی که می میرند به همان ترتیبی است که قرار بوده در هواپیما بمیرند.

#### معرفی شخصیت ها به ترتیب مرگ های آنها:

Tod Wagner: تاد با بازی Chad Donella دوست صمیمی الکس است که برادر بزرگتر خود را در سانحه ی پرواز ۱۸۰ از دست داد. او در شب بعد سانحه در حمام خانه ی خودش به صورت کاملاً تخیلی و عجیب در وان حمام حلق آویز می شود! بی شک بدترین و تخیلی ترین مرگ در مقصد نهایی ۱ مرگ





# شکلهای سینما

## سینمای روایی:

فیلمسازی روایی به نوعی از فیلم‌ها بازمی‌گردد که داستانی را بازگو می‌کنند. این دسته از فیلمها، بیشتر فیلم‌های به نمایش درآمده در سینماها، شبکه‌های تلویزیونی، شبکه‌های اینترنتی و دی‌وی‌دی‌ها و بلوری‌ها را در بر می‌گیرند.

اگر چه سینمای تخیلی، واژه دیگری است که برای سینمای روایی به کار می‌رود. کلمه تخیلی به این معنی نیست که چنین فیلم‌هایی تنها براساس رویدادهای تخیلی هستند. در چنین مواردی حقیقت و آفرینش در هم ادغام شده‌اند.

برای مثال یکی از خطوط داستانی در فیلم تایتانیک، اثر جیمز کامرون، کشتی تایتانیک است که در اولین سفر خود به کوه یخی برخورد کرده و غرق می‌شود (یک حادثه واقعی و ثبت شده که در ۱۴ آوریل ۱۹۱۲ روی داده). با این حال عشق بین "رز" و "جک" یک خط برجسته داستانی در فیلم است که محصول تخیل کامرون است؛ درست مانند خود این شخصیت‌ها.

واژه سینمای تخیلی و سینمای روایی به این معناست که فیلمساز آزاد است تا خطوط

داستانی را به وجود آورد و وقایع تاریخی را آنطور که مناسب می‌بیند، تغییر

دهد. این آزادی به کارگردان اجازه می‌دهد تا فیلم را شکل دهد و

داستان را کامل کند. یکی از دلایل بسیاری که تایتانیک آنقدر در

کیشه توانست موفق باشد این بود که مخاطب "جک" و

"رز" را شناخته بود و توانسته خود را به جای آنها

بگذارد...

Journal.ZarHonar.iR



## ساختار کلاسیک فیلمهای روایی

فیلم های تخیلی براساس یک رشته از وقایع شکل می گیرند و دارای ساختاری علت و معلولی هستند. با اینکه آغاز فیلم و معرفی هر شخصیت همیشه اختیاری است، صحنه های درپی آن تا به خاطر داستان، باید به دلیلی روشن اتفاق بیفتند. انگیزه-ای قابل درک که رفتار، عمل و اهداف شخصیت را به خوبی توجیه کند. رشته اتفاقات در سینمای روایی هیچگاه اتفاقی نبوده بلکه همیشه براساس یک خط اصلی و مرتبط با موضوع داستان عمل کرده است.

در رستگاری از شاوشنک (۱۹۹۴) وقتی که اندی دوفر (تیم رابینز) به جنایتی محکوم می شود که انجام نداده و زندانی می شود (علت)، شروع می کند به برنامه ریزی برای فرار (معلول). در فیلم "توستی" (۱۹۸۱) زمانی که مایکل دورسی (داستین هافمن) توسط عامل خودش که می گوید هیچگاه در کار نمایش کاری پیدا نخواهد کرد منع می شود، تصمیم می گیرد تا مانند یک زن لباس پوشد و ثابت کند که بدون توجه به جنسیتش، یک بازیگر بزرگ است که توانایی ایفای نقش های بزرگ را دارد.

ساختار سینمای روایی بسیار از ساختار سه پرده ای و قوس شخصیتی درام یونان باستان الهام گرفته است.

## فیلمسازی مستند:

برخلاف سینمای روایی که داستان هایی را بیان می کند که معمولا تخیل های خالص شخصی هستند، فیلمسازی مستند مربوط به بررسی و تحلیل وقایع حقیقی و تاریخی است. موضوع فیلمسازی مستند می تواند شکار موجودات در حال انقراض یا کمپین ریاست جمهوری "باراک اوباما" باشد و یا سقوط رژیم نازی آلمان.

با اینکه سینمای مستند به دنبال واقعیتهاست، تمام مستندها همیشه حقیقت محض را مطرح نمی کنند. فیلمسازان نیز مانند دیگر هنرمندان هم مسئولیت و هم قدرت دستکاری اثر را دارند. مانند اینکه به نوعی مجبور و محکوم به خم کردن قانون هستند.

در حالی که بعضی از کارگردان ها به سادگی نمایش اتفاقات پشت سرهم را نشان می دهند،

مانند ژاک پرین با فیلم مهاجرت بالدار، دیگران ترجیح می دهند اتفاقات را قضاوت کنند؛ مانند مایکل مور در فیلم بولینگ برای کلمباین. با این حال دیگران حس بیگانه بودن را به مخاطب می دهند، مانند لنی رافنشتال در فیلم پیروزی اراده اش که یک فیلم تبلیغاتی مشهور است.

با داشتن اهداف متفاوت، هر سه فیلم بالا مستند در نظر گرفته می شوند به این خاطر که هر سه در مورد وقایع واقعی بحث می کنند.

## ساختار مستندها:

در مرکز، فیلمسازی مستند یک ایده شخصی و جدید است. ساختار آن به گونه ای تنظیم شده که به فیلمساز آزادی عمل در اجرا و پیش بردن فیلم داشته باشد. حتی برجسته ترین کارگردان ها نیز در به دام چپین موقعیت هایی میفتند و در آزادی محیط قرار می گیرند و به جیتی تمایل پیدا می کنند تا دیدگاه خود را در برابر جهان بیان کنند.

مستندسازان در اسلحه خانه خود سلاح های زیر را برای جذب مخاطب دارند:

**صدای خدا:** این صدایی است که در طول مستند شنیده می شود. قدرت نفوذپذیری بسیار زیاد به خاطر نیروی تاثیرگذار صدا در مستندهاست. در سینمای روایی صدا، مکان و نظرات شخصی را به خوبی توصیف می کند. از طرف دیگر صدا شنیده شده در مستند برای بیان واقعیت های علمی قطعی به کار برده می شود. اگر این جمله را بشنوید که "تنها ۸۰ خرس پاندا در دنیا باقی مانده است" که با صدایی ژرف بیان می شود، آن را به خوبی باور می کنید؛ به همین دلیل است که بیشتر گویندگان مرد هستند و اهل انگلستان، به نظر می رسد لهجه انگلیسی متقاعد کننده تر از لهجه آمریکایی است.

**سندسازی:** برای باورپذیر بودن یک موضوع، فیلمساز باید مدارک را از منابع معتبر ارائه دهد. ارائه مدرک همان سند سازی است. نامه ای از جانب عموی شما اعتبار کمتری از یک مقاله در روزنامه نیویورک تایمز دارد، بدین ترتیب انتخاب منابع معتبر برای مستند بسیار عامل مهمی است. مقالات روزنامه ها، بیانه های بانکی، سوابق دولتی و منابع نظارتی همگی برای فیلمساز مناسب هستند. به خاطر اینکه حقیقت

را دربردارند، حداقل در بیشتر مواقع اینگونه است. در برخی مواقع ممکن است کارگردان ها از اطلاعات، استفاده نامناسب کرده تا مخاطب را عمدا گمراه کنند و مستند را از محتوای خود خارج سازند.

**مصاحبه ها:** درست مانند سندسازی، مصاحبه ها نیز در مستندها رایج هستند و به همان اندازه منابع لازم هستند. در مستند "مرا بزرگ نشان بده" کارگردان فیلم "مورگان اسپرلاک" به خاطر اینکه هیچ دانشی در مورد سلامت قلب نداشته مجبور شده با متخصص قلب "استیفن سبجل" که شاهد متخصص کارگردان شده است.

**شاهد متخصص:** شاهد متخصص کسی است که دانش بسیاری زیادی در مورد موضوع خاصی دارد و در مورد آن می تواند گواهی دهد. نیازی به مدرک دانشگاهی نیست اما به تجربه زیادی نیاز دارد؛ به عنوان مثال می توان یک کشاورز بی سواد در تگزاس را در نظر گرفت که یک شاهد متخصص در زمینه کود حیوانی برای تقویت خاک است. براساس یک قانون عمومی، مخاطب بیشتر تمایل دارد به یک شاهد متخصص گوش دهد تا یک شخص ناشناس از خیابان. همیشه لازم نیست که شاهدان متخصص با دوربین مصاحبه کنند. گفته ها و اسناد بایگانی شده آنها نیز تاثیر بسیار مهمی دارند.

## فیلم آزمایشی:

این دسته که به عنوان آوانت گارد (پیشرو) شناخته می شوند، فیلم هایی هستند که بسیار کمیاب و کم طرفدارند. برخی از افراد شاید تمام عمر خود را بدون حتی یک نگاه اجمالی بر این فیلم ها گذرانده باشند. بیشتر مردم حتی حاضر به این کار نیستند.

همانطور که کلمه آزمایشی نشان می دهد این فیلم ها، چیزی جدید و متفاوت را می آزمایشند، آنقدر متفاوت که در ابتدا باعث ابهام در بیننده می شوند، اگر باعث آزار او نشوند.

به طور مختصر، تعریف کردن فیلم آزمایشی ساده اما فهم آن مشکل است.

از آنجا که بیشتر افراد هیچ پیش زمینه ای در مورد آنها ندارند. فیلمی را در نظر بگیرید که نه روایی است و نه مستند.

چه چیزی باقی می ماند؟ آشوب، بی نظمی، گسستگی، مخلوطی از ایده ها که توسط فیلمساز به زور کنار هم جمع شده اند بدون توجه به شخصیتها، ساختارها و پیش زمینه.

بیشتر فیلمهای پیشرو در سینماهای به نمایش در نمی آیند، در تلویزیون پخش نمی شوند به صورت دی وی دی فروخته نمی شوند و بر روی اینترنت نیز قرار نمی گیرند و به طور کلی اصلا زندگی تجاری ندارند.

## پس چه کسی آنها را می سازد و چرا؟

سینما نیز می تواند مانند هنرهای دیگر جنبه آرامش روانی داشته باشد. این بدان معنا نیست که کسانی که فیلم می سازند بیمارند! به هیچ وجه! با این حال برخی از کارگردان ها به طرز تفکر مردم در مورد کارشان و موفقیت تجاری اهمیتی نمی دهند. برای خودشان فیلم می سازند.

گاهی اوقات، یک فیلم آزمایشی می تواند با وجود ویژگی های عجیبش یا حتی به خاطر آن ویژگی ها مشهور شود. سالوادور دالی و لویس بونل به خاطر فیلم "سگ آندولوسی" موفقیت بسیار کسب کردند. یک فیلم سورنالیستی ۱۶ دقیقه ای از ۱۹۲۸ که معمولا مشهورترین فیلم آزمایشی تاریخ محسوب می شود. اولین دقیقه فیلم بدین شکل است:

سگ آندولوسی با یک کارت بزرگ که روی آن نوشته شده روزی روزگاری شروع می شود، بعد از یک نمای نزدیک از یک تیغ که در حال تیز شدن است نشان داده می شود. بعد از تیز کردن تیغش مرد (که نقش او را خود لویس بونل بازی می کند)، به طرف بالکن می رود که در آنجا به ماه خیره می شود که توسط تکه ابری کوچک پوشانده شده است. بعد از آن یک نمای نزدیک از یک زن جوان که به آرامی در بالکن نشسته است. مرد ابتدا به ماه نگاه کرده و بعد به زن نگاه می کند، به چشم های او خیره می شود. صحنه پایانی یک کارت دیگر نمایش داده می شود که بر روی آن نوشته شده هشت سال بعد، مردی دیگر در یک خیابان سوار بر دوچرخه است در حالی که لباس یک راهبه را پوشیده... فیلم های آزمایشی با ساختار داستانی، شخصیت یا منطق محدود نشده اند.



واضح است که زن‌ها از زمان‌های قدیم در فیلم‌ها و سریال‌ها به عنوان انسان‌های شکننده و لطیف شناخته و معرفی می‌شدند ولی از زمان نه چندان دور، در بسیاری از سریال‌ها، بازیگران زن به عنوان اصلی‌ترین شخصیت آن ساخته شده است. معمولاً هر سریال یک سری شخصیت اصلی دارد که معمولاً یک مرد و یک زن آن اصلی‌ترین شخصیت را دارند. ولی در بعضی سریال‌ها اصلی‌ترین نقش برای حداقل یک زن است و خبری از جنس مذکر نیست! در این مطالب که هر ماه پخش خواهد شد هر دفعه پنج سریال با چنین خصوصیتی را به شما معرفی می‌کنیم.

### Orange Is The New Black

تعداد فصل‌های پخش شده: ۲  
تعداد قسمت‌های پخش شده: ۲۶  
تعداد جوایز: کاندید ۱۲ جایزه امی (برنده ۳ تا)  
شبکه پخش: Netflix  
سازنده (کان): Jenji Cohan  
ژانر: کمدی-درام، جنایی  
سال پخش: ۲۰۱۳-

میانگین مدت زمان هر قسمت: ۵۲ دقیقه

این سریال نمونه‌ای کاملاً بارز از این موضوع است. داستان زنی به نام "پایپر چپمن" که زنی دوجنسگراست و بعد از افشا سازی جرمش توسط شریک جرم و دوست دختر قبلیش، الکس، برای ۱۵ ماه به زندان می‌فتد و این سریال داستان او و بقیه زندانی‌ها را به صورت هم کمدی و دراماتیک نشان می‌دهد. داستان زنی نسبتاً ضعیف که باید خود را تغییر دهد تا بلکه بتواند در زندان دوام بیاورد.

شخصیت‌های اصلی این سریال چندین زن و ۵ مرد هستند که اصلی‌ترین شخصیت آن فقط پایپر چپمن با بازی تیلور شیلینگ است که او به خاطر نقشش در گولدن گلاب امسال برای بهترین بازیگر زن کمدی کاندید شد. این سریال ۳ جایزه پرایم تایم امی برنده شده است و به یکی از موفق‌ترین سریال‌های اورجینال سایت اینترنتی Netflix شده است.

### Relic Hunter

تعداد فصل‌های پخش شده: ۳  
تعداد قسمت‌های پخش شده: ۶۶  
شبکه پخش: چندین شبکه مانند Sky1,CTV  
سازنده (کان): Gil Grant  
ژانر: ماجراجویی، رازآلود، فانتزی، اکشن  
سال پخش: ۱۹۹۹-۲۰۰۲

میانگین مدت زمان هر قسمت: ۴۳ دقیقه

این سریال داستان پرفسور عتیقه‌شناسی به نام سیدنی فاکس است که به کمک همکارش نایجل به دور دنیا دنبال اشیای بسیار ارزشمند و عتیقه‌اند. کارکتر سیدنی با بازی بسیار زیبای "تیا کریر" شخصیت یک زن بسیار قدرتمند را منعکس می‌کند اما متأسفانه این سریال با محبوبیتش در کشورهای مختلف بعد از پخش ۳ فصل متوقف شد. شخصیت سیدنی شباهت زیادی به ایندیانا جونز داشت ولی از مار نمیترسید!

### Buffy The Vampire Slayer

تعداد فصل‌های پخش شده: ۷  
تعداد قسمت‌های پخش شده: ۱۴۴  
تعداد جوایز: نامزد و برنده چند جایزه امی و نامزد ۱ گولدن گلاب  
شبکه پخش: The WB,UPN  
سازنده (کان): Joss Whedon  
ژانر: ترسناک، ماورالطبیعی-درام، فانتزی، اکشن، کمدی-درام  
سال پخش: ۱۹۹۷-۲۰۰۳  
میانگین مدت زمان هر قسمت: ۴۴ دقیقه

این سریال بسیار محبوب با بازی فوق‌العاده زیبای "سارا میشل گلر" یکی از موفق‌ترین سریال‌های خون‌آشامی بوده که بر اساس فیلمی با همین اسم که در سال ۱۹۹۲ ساخته شده بود، ساخته شده و Spin-Off آن سریال Angle یا همان فرشته است. این سریال، داستان "بافی سامرز"، آخرین زنی که به دنبال قتل عام و کشتار خون‌آشام را روایت می‌کند. وی به همراه گروهی از دوستانش، خون‌آشام‌ها و انواع هیولاها را شکار می‌کنند.

### Veronica Mars

تعداد فصل‌های پخش شده: ۳  
تعداد قسمت‌های پخش شده: ۶۴  
شبکه پخش: The CW, UPN  
سازندگان: Rob Thomas  
ژانر: نوجوان-درام، رازآلود، کمدی-درام  
سال پخش: ۲۰۰۴-۲۰۰۷

میانگین مدت زمان هر قسمت: ۴۲ دقیقه

این سریال با بازی بازیگر محبوب سریال فرمانان و انیمیشن یخ زده، "کریستن بل" درمورد دختری به نام ورونیکا مارس است که به غیر از زندگی عادی و درس خواندنش در دبیرستان و دانشگاه، هویتی مخفی به عنوان یک بازرسی خصوصی دارد که زیر نظر پدرش که کارآگاه است در سازمان وی مشغول به وظیفه است.

این سریال در ۳ فصل پخش شد اما متأسفانه به خاطر کم شدن محبوبیت آن به خاطر سریال‌های دیگر این شبکه مانند Reality Shows درمورد گروه دختران به نام Pussy Cat Dolls این سریال متوقف شد.

جالب است که بدانید در سالیان بعد، همین گروه خواننده‌ها از هم پاشیده شدند! خوشبختانه راب سازنده این سریال در سال ۲۰۱۴ یک فیلم با همین نام ساخت و اکران کرد تا برای سریال ورونیکا مارس پایانی مناسب بسازد.

### Nikita

تعداد فصل‌های پخش شده: ۴  
تعداد قسمت‌های پخش شده: ۷۴  
شبکه پخش: The CW  
ژانر: اکشن، درام، ترسناک، جاسوسی  
سال پخش: ۲۰۱۰-۲۰۱۳

میانگین مدت زمان هر قسمت: ۴۴ دقیقه

داستان درمورد زنی است با نام نیکیتا با بازی فوق‌العاده زیبای "مگی کیو" که بعد از فرار از یک سازمان مخفی دولتی به نام Division و مخفی شدن از دست آن به مدت ۳ سال تصمیم می‌گیرد که آن را از بین ببرد.

نیکیتا که یکی از محبوب‌ترین سریال‌های شبکه نه چندان محبوب The CW (در ایران محبوب!) است، بعد از ۴ فصل که داستان زنی قدرتمند و مصمم به نام نیکیتا را به تصویر می‌کشید، به پایان رسید. داستان این سریال، بر اساس سریالی است به نام La Femme Nikita که سازنده آن سازنده سریال ۲۴ است. جالب است بدانید که یکی از تهیه‌کنندگان سریال نیکیتا به نام MCG، سازنده سریال محبوب همین شبکه به نام Supernatural است.

مگی کیو در حال حاضر در سریال جدید Stalker همراه بازیگر سریال American Horror Story یعنی "دیلن مکدرموث" بازی می‌کند که نقش یک پلیس بسیار قوی و باهوش را برعهده دارد.

شروین شهیدی

# معرفی سریال‌هایی با نقش اصلی زن (بخش اول)





&lt;خالق:

Bruno Heller

&lt;بازیگران:

Simon Baker

Robin Tunney

Tim Kang

Owain Yeoman

Amanda Righetti



چین قرار می گیرد. اندوهش را درک کرده و از همان بدو شروع داستان، پا به پای پاتریک می خواهد هر چه سریع تر وی انتقامش را بگیرد. قدرت های پاتریک که از آن در سریال تحت عنوان منتالیست یاد می شود، یاد آور شرلوک هلمز و نوشته های آگاتا کریستی محبوب خواهد بود ولی بیننده هر چه بیشتر پای این سریال بشیند، وجه تمایزی برای تمییز قرار دادن شخصیت منتالیست گونه پاتریک چین با سایر کاراکترهای محبوب همانند شرلوک هلمز می یابد تا جایی که در پایان فصل اول، بیننده دیگر توان مقایسه کاریزماتیکی پاتریک چین با سایر کاراکترهای سریالی حتی دکستر ندارد. فی نفسه، هویت پاتریک در طول ۶ فصل دچار تغییر و دگردیسی های زیادی می شود. پاتریک یک ابر قهرمان مثل شرلوک نیست. پاتریک یک بزبازر بیادار مثل دکستر نیست که بتواند خشمش را هر جا دلش خواست خالی کند. پاتریک یک انسان معمولیست ولی باهوش! در اپیزودهای متعددی به صراحت از زبان خودش بیان می کند که به جادو و جملیل و ذهن خوانی، باور و ایمانی ندارد. نکته جالب در شخصیت وی اینجاست که بیننده نمی تواند گرایش مذهبی خاصی از وی دریافت کند. آیا وی به نیروی تثلیث مسیحیت اعتقاد دارد؟ آیا وی آتئیست بوده یا اصلا برایش مهم نیست خدایی، شیطانی، جهنمی در کارست یا خیر و فقط می خواهد انتقام خود را از یک قاتل روانی بگیرد؟!

جان قرمز، تنها آنتاگونیست سریال تا آخرین لحظه برای بیننده مشخصی نمی شود. این ویژگی شاید نکته بسیار مهمی باشد که این سریال را در کنار سایر المان ها، خاص کرده است. اینکه بیننده دلش می خواهد فقط قاتل را ببیند، هیجانپرست بی حد و وصف! هر چند، اپیزودهای پایانی هر فصل، بیننده تا آخرین لحظه امیدوار است تا بلکه پاتریک حداقل هویت جان قرمز را بفهمد ولی افسوس! سرانجام جان قرمز با این همه حس رازآلود انتظار می رفت قوی تر و جذاب تر باشد. حتی پس از تماشای ۵۰٪ از سریال، بیننده به این قضیه هم شک خواهد کرد که شاید خود پاتریک قاتل باشد و مشکلات روانی مسیب ایجاد بیماری شیذوفرنی شده و این داستان خلق شده است!؟

### قرمز، سفید و آبی!

پایان یافتن پرونده سریال The Mentalist در چند هفته بعد در زمان نگارش، بهانه ای شد بر اینکه نگاهی به این سریال جنایی-درام-رازآلود داشته باشیم. نگاهی به سریالی که در ایران زیر سایه سریال های نظیر Dexter و Sherlock گمشده است. سریال The Mentalist در وهله اول شاید به نظر تقلیدی باشد ولی بحث های زیادی در گوشه و کنار آن نهفته است و برخلاف تصور عامه، می تواند دل خیلی از بیننده ها را ببرد.

قبل از شروع هر گونه بحث و نقدی اجازه دهید تا درباره معنای Mentalist توضیحی داده شود. منتالیست به فردی گفته می شود که در استفاده از قدرت های ذهنی نظیر ذهن خوانی تبحری خاص داشته باشد. ولی منتالیست معنای دیگری نیز دارد. منتالیست همچنین به کسی گفته می شود که نسبت به سایر افراد جامعه، عجیب غریب است و همچنین به فردی نیز گفته می شود که دچار جنون شده است. اما در فصل اول که بیننده نه از شخصیت های سریال چیزی می داند و نه از داستان آن، در بدو شروع هر اپیزود، معنای منتالیست نقش می بندد که مقصود آن، تعریف اولیست که برای آن در چند سطر فوق، بیان شده است. داستان سریال بسیار ساده و بدون هیچ آلایشی شروع می شود. داستان درباره شخصیتی به اسم پاتریک چین (با بازی Simon Baker) بوده که همسر و فرزندش به دست یک قاتل زنجیره ای به نام جان قرمز (Red John) به فجیع ترین شکل ممکن کشته می شوند که البته مسبب این اتفاق خود پاتریک است چون در یک برنامه تلویزیونی به صراحت و بی مهابا این قاتل را به باد تمسخر می گیرد. از آنجایی که هر عملی در این دنیا، علت و نتایجی را به دنبال دارد، پاتریک خانواده خود را به خاطر این اشتباه از دست می دهد و پاتریک تمام تلاشش را می کند تا در طول داستان، جان قرمز را پیدا کرده و آن را به سزای اعمالش برساند و این اهم با تلاش پاتریک برای ورود به دایره جنایی پلیس کالیفورنیا تحت عنوان CBI شروع می شود. با تماشای پایلوت (افتتاحیه سریال)، یک بیننده در وهله اول تحت تاثیر توانایی های پاتریک







کارآگاهی خوبی دارند و از بهره هوشی بالایی برخوردار هستند کار آسان نیست. می توان به دکستر و شرلوک هلمز به راحتی دل بست و از هوش سرشار آنها به وجد آمد ولی اینکه همراه با پاتریک جین در لحظه به لحظه فروپاشی های احساسی-روانی وی همراه باشید کار جالبیست که سایمون بکر، بازیگر پاتریک جین توانست با بازی بسیار خوبش در بیننده القا کند. حس خوبیست که همراه با شادی پاتریک، بیننده هم شاد است و همراه با اوج تنهایی و درماندگی پاتریک، بیننده هم احساس تنهایی می کند و دلش برای وی می سوزد.

سریال The Mentalist، سریالی خوش ساخت و جذاب است که ۷ فصل ادامه پیدا کرد؛ هر چند در فصل ششم، کارگردان سرانجامی برای داستان قاتل زنجیره ای جان قرمز تعیین می کند. در نیمه نهایی فصل ششم، بیننده شاهد جسته و گسیخته بودن داستان خواهد بود و همین امر سبب کاهش جذابیت و انسجام سریال می شود. البته با تمدید به فصل هفتم، قرمز همچنان ادامه داشته باشد ولی برونو هلر اعلام کرد که خبری نیست و فقط می خواهند فصل نهایی را به عنوان اختتامیه سریال بسازند.

به هر حال، فصل هفتم به سان فردی در حال احتضار است که آخرین نفس های خود را می کشد و اطرافیان هر چه سریعتر می خواهند فرد دار فانی را وداع کند و از هر گونه زجر اضافی رها شود! فصل هفتم به هیچ عنوان جذابیت فصل های قبل را ندارد و حتی برونو هلر بیشتر اپیزودها را کارگردانی نکرده است. اگر به ژانر جنایی-رازآلود علاقه دارید یا اگر به پروتاگونیست های سریال های محبوبی مثل هانیبال، شرلوک و دکستر علاقه وافری دارید، به هیچ عنوان سریال The Mentalist را از دست ندهید که در همان اپیزود اول عاشق آن خواهید شد. سریال The Mentalist در زمان نگارش نقد، نمره ۸.۱ از ۱۰ را در سایت مرجع IMDb از سوی مخاطبین دریافت کرده و آقای Simon Baker، بازیگر نقش پاتریک جین، برای یک بار در گولدن گلاب سال ۲۰۱۰ و همچنین پرایم تایم سال ۲۰۰۹ نامزد دریافت جایزه شده است.

ولی تمام این سوالات برای بیننده تا فصل ششم، جوابی در بر نخواهد داشت و همواره بیننده در حال حدس و گمان است و این قضیه همان چیزیست که کارگردان این اثر، برونو هلر (Bruno Heller) به زیبایی آن را به نمایش کشیده است و از جان قرمز، فقط و فقط یک نماد شکلک خونی در اذهان بیننده به عنوان امضای قاتل زنجیره ای مخوف تداعی می شود. در طول شش فصل ۲۴ اپیزودی، پاتریک جین فقط مشغول به یافتن جان قرمز نیست و به پرونده های جنایی CBI نیز مشاوره جنایی می دهد. نکته بسیار جالب هم در اینجاست که در اسم همه اپیزودها تا نیمه اولیه فصل شش که پرونده جان قرمز بسته می شود، کلمه "قرمز" و "خون" دیده می شود. همانطور که اشاره شد پاتریک یک انسان معمولیست و نه مهارتی در کشت و کشتار دارد، نه بلد است تا با سلاحی حتی سرد کار کند! تنها سلاح پاتریک، هوش فوق العاده وی است که در بدترین و هولناکترین پرونده ها مسبب نجات وی و دیگران از مهلکه می شود. پاتریک به همراه تریس لیزبون (با بازی Robin Tunney)، کیمیل چو (با بازی Tim Kang) درگیر پرونده ها هستند و در هر اپیزود تقریباً حضور دارند. کاراکترهای فرعی دیگری نظیر وین ریگری (با بازی Owain Yeoman) و کریس ون پلت (با بازی Amanda Righetti) نیز در پرونده ها حضور دارند ولی گروه نویسندگان و کارگردان، حداکثر تلاش خود برای پرورش کاراکتر پاتریک کردند تا یک شخصیت به یاد ماندنی خلق کنند ولی تنها کاری که انجام دادند این بود که توازنی میان شخصیت اصلی، شخصیت مکمل و سایر بازیگران اصلی دیده نمی شود. به دنبال همین امر، انتظار روابط پیچیده رفتاری میان کاراکترها با یکدیگر نباید داشت. درست است روابط عاشقانه ای در طول پیشروی داستانی پیش می آید ولی نه آنگونه که بیننده به وجد بیاید. حتی بعضی از مراحل حل پرونده های جنایی نظیر تعقیب و گریز و بازجویی کلیشه ایست. به عبارتی دیگر، اگر شخصیت های ثابت سریال به غیر از تریس لیزبون از سریال حذف شود، نه لطمه ای به داستان اصلی وارد می شود، نه آسیبی به پیکره شخصیتی پاتریک جین و حتی جان قرمز! همزاد پنداری با کاراکترهایی که حس

## نکاتی درباره سریال که شاید نمی دانستید:

- در هر صحنه بسته نزدیک (Close-Up Shot) از پاتریک جین که مشغول گرفتن اطلاعات از اطرافیان است، مردمک چشمان وی گشاد می شود که از لحاظ روان پزشکی، کسانی که دچار شوک یا هیپنوتیزم قرار میگیرند، شایع ترین نشانه است که این قضیه را رد نمی کند که شاید واقعا پاتریک جین متالیست باشد و با اینکه در ظاهر این قضایا را کتمان می کند ولی به عنوان یک راز سر بسته، فقط خودش بداند!

- تقریباً در هر اپیزود، یک زن مو قرمز (به غیر از کریس ون پلت) حضور دارد.

- چایی که پاتریک جین می نوشد، Lapsang souchong نام دارد که در فوجین کشور چین می روید و به چای دودی به علت داشتن برگ های چای سیاه معروف است.

- سازمانی به اسم CBI در واقعیت وجود دارد با این تفاوت که شاخه ای تحقیقاتی در وزارت دادگستری کالیفرنیا است.



Mag@imovie-dl.com

# مکمل تأمین تأمین

با ما تماس بگیرید

میرانج صفحه ای قالب وبسایت

HTML HTML MyBB

PSD وردپرس

تبدیل PSD به HTML

میرانج صفحه ای بند

میرانج صفحه ای دوره لودگه

پشتیبانی ۲۴ ساعته

نصب و راه اندازی ۲۴ ساعته

همیشه رایگان تا ابد بارنخست

میرانا  چیز این

بهترین سایت طراحی گرافیک

فروشگاه آنلاین مکمل ها Mokamelha.com



- فروش آنلاین کلیه مکمل های اورجینال ورزشی
- فروش آنلاین لباس و کتانی های اورجینال
- فروشگاه به همراه مقالات ورزشی و علمی
- تمامی محصولات دارای ضمانت عودت وجه می باشند

  
بانک سامان

ZarHonar.iR



هم اکنون می توانید با دوستان خود آنلاین بازی کنید

پردیس گیم  
COUNTER STRIKE®



با سرورهای اختصاصی و پر قدرت پردیس گیم  
[www.pardisgame.net](http://www.pardisgame.net)

پردیس گیم  
CALL OF DUTY  
MW3



ONLINE  
آنلاین



# نرم افزار بازی های آنلاین پردیس گیم



نرم افزار بازی های آنلاین پردیس گیم، برنامه ویژه وبسایت پردیس گیم برای تهیه، بازی و مدیریت بازی های ویدیویی بصورت آنلاین و تک نفره می باشد. در فاز اول (بتا) این برنامه، می توانید بازی های CounterStrike و Call of Duty: Modern Warfare 3 را بصورت آنلاین با دوستان خود در سرورهای اختصاصی و پر قدرت پردیس گیم بازی کنید.



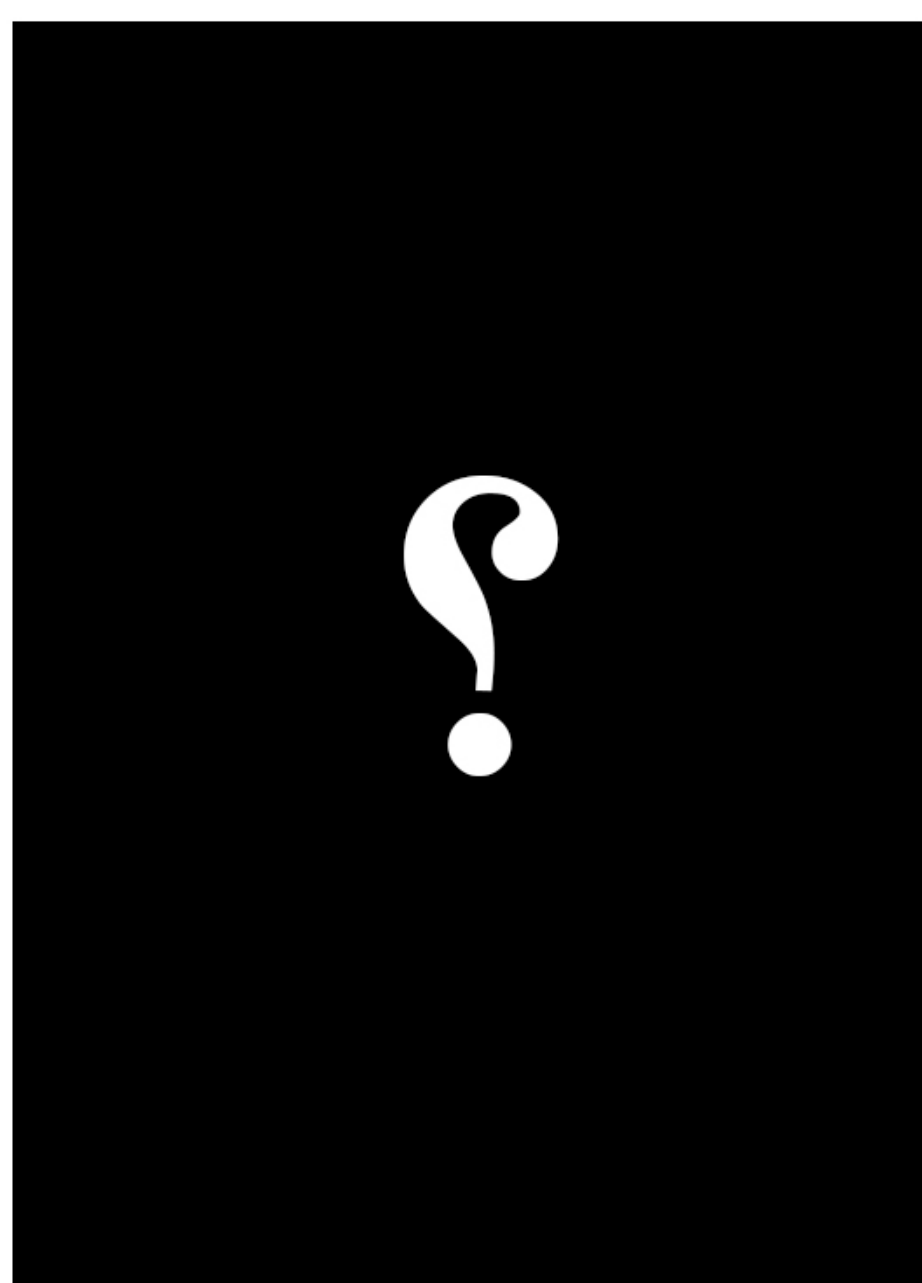
نرم افزار پردیس گیم این امکان را به شما می دهد که با پیشرفت در بازی، موفقیت های خود را بصورت تصاویر Achievement در پروفایل کاری خود به دست آورید. تمام این Achievement ها منحصر به نرم افزار اختصاصی پردیس گیم است و امتیازها تنها با استفاده از نرم افزار محاسبه می گردد. نمونه ای از Achievement های پیشرفته در پروفایل کاربری سایت را در بالا مشاهده می کنید.



# گیم هانر

# گیم هانر

وب سایت خبری و تحلیلی بازی های کامپیوتری **گیمفا**



امانت هرگز انقاف نیست

خرید کنید و هدیه بگیرید

SEGA

بازی آنلاین فوتبالی

www.mr90.ir

جوائز ماهانه متنوع

همین الان بازی کن

به نیازمندان کمک کنید

موضوعات

- [+] اخبار
- [+] انیمیشن
- [+] ویدئو ها و موسیقی
- [+] مطالب
- [+] دیدگاه ها

# گیم هانر

وب سایت خبری/تحلیلی بازی های ویدئویی